

راه آزادی

شماره ۹۴، تیرماه ۱۳۸۲



- شکست اصلاح طلبان یا شکست اصلاح طلبی ؟
- مشارکت سیاسی و نظام گسیختگی اجتماعی
- اتحاد جمهوری خواهان : امیدها و تردیدها
- تأملی بر فلسفه سیاسی جان لاک
- شاه لیر : سیمای یک شاه نیک و نادان

راه آزادی

نشریه سیاسی - فرهنگی - اجتماعی

سردبیر: بهرام محبی

همکاران این شماره:

بابک امیرخسروی - سعید پیوندی -
بهار زنده رودی - حسین علوی -
شکوه محمودزاده - و. معصوم زاده.

با ترجمه مصاحبه ای از محسن مسرت

آدرس ما:

IDK e.V.
Postfach 41 06 40
12116 Berlin
Germany

00331-46021890 : فاکس

آدرس اینترنت:

www.rahe-azadi.com

پست الکترونیکی:

ra@rahe-azadi.com

حساب بانکی ما در آلمان:

Rahe Azadi
Konto-Nr.: 637569108
Postbank Berlin
BLZ: 100 100 10

حساب بانکی ما در فرانسه:

BPROP Saint-Cloud
CPTÉ NO 01719207159
Guichet 00017
Banque 18707
CLERIB 76

حساب بانکی ما در سوئد:

A. F.
Postgirot
1473472-7
Sweden

در شماره ۹۴ راه آزادی می خوانید:

- * شکست اصلاح طلبان یا شکست اصلاح طلبی؟ صفحه ۳
- * متن سخنرانی بابک امیرخسروی در برمن صفحه ۴
- * نکته های باریک صفحه ۷
- * سخنی با خوانندگان صفحه ۹
- * تلاشی برای اتحاد وسیع حول دمکراسی صفحه ۱۰
- * اتحاد جمهوریخواهان: رؤیا یا واقعیت؟ صفحه ۱۲
- * مشارکت سیاسی و نظام گسیختگی اجتماعی صفحه ۱۴
- * تأملی بر فلسفه سیاسی جان لاک صفحه ۱۶
- * شاه لیر صفحه ۲۲
- * پاسخ اروپا به تکرور آمریکا صفحه ۳۱
- * منشور جمهوری خواهان صفحه ۲۹
- * نامه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران صفحه ۳۰
- * اعلامیه جمهوری خواهان ایران صفحه ۳۱

راه آزادی را یاری دهید!

راه آزادی، ناشر اندیشه های چپ آزادیخواه و اصلاح طلب و به سهم خود اشاعه دهنده فرهنگ سیاسی مدارا و گفتگوست. این نشریه، دفاع از حرمت انسانی و حقوق بشر را مرکزی ترین وظیفه خود می داند و در تلاش ترویجی و تبلیغی برای دستیابی به آزادی و مردمسالاری در ایران، به مشی سیاسی مسالمت آمیز پایبند است. راه آزادی از همه خوانندگان و دوستداران خود درخواست می کند، با پشتیبانی مادی و معنوی، این نشریه را در راستای اهداف یادشده و نیز هر چه پربرتر شدن محتوای آن یاری رسانند.

راه آزادی مشترک می پذیرد

شما از طریق اشتراک نشریه راه آزادی، می توانید به ادامه حیات آن کمک کنید. برای اشتراک راه آزادی، کافی است حق اشتراک سالانه را که برای کشورهای اروپایی ۲۰ یورو و برای سایر کشورهای جهان معادل ۵۰ دلار آمریکاست، به یکی از شماره های حساب بانکی ما در کشورهای آلمان، فرانسه و یا سوئد واریز و کپی رسید پرداخت را همراه آدرس خود، به صندوق پستی ما ارسال نمایید. از آن پس، راه آزادی به مدت یک سال بطور منظم برای شما ارسال خواهد شد.

شکست اصلاح طلبان، یا شکست اصلاح طلبی؟

در تاریخ بیش از ۶۰ ساله اخیر ایران، تنها دوره های بسیار کوتاهی وجود داشته است که در آن امیدی پایدار نسبت به آغاز و انجام اصلاحاتی اجتماعی، از راه های آرام و مسالمت آمیز و بدون تنش و خشونت شکل گرفته باشد. حاکمان، طی این دوره، متکی بر اشکال آمرانه دولتمداری، یا اصولاً اراده ای برای انجام اصلاحات از خود نشان نداده اند، یا از اصلاحات صرفاً اقداماتی نیم بند، آنها عمده‌تاً در گستره های اقتصادی و اجتماعی - و نه در ساختارهای سیاسی - را درک کرده اند. دوره نخست وزیری دکتر مصدق، اگر چه با تلاطم های شدید اجتماعی همراه بود، اما برای نخستین بار در تاریخ پس از مشروطیت، اصلاح در نهادها و ساختارهای قدرت سیاسی را آماج جنبش اصلاح طلبانه قرار داد. این جنبش سرانجام در همدستی بخش دیگر حاکمیت یعنی شاه - دربار با بیگانگان و در نتیجه کودتای ۲۸ مرداد شکست خورد.

اصلاحات دهه چهل محمدرضا شاه، صرفاً متوجه عرصه های اقتصادی و بعضاً اجتماعی بود، اما به موازات آن از جنبه سیاسی، جامعه ایران با گامهای بلند به سوی تحکیم پایه های سلطنت مطلقه و خودکامه شاه و لاجرم توفانهای اجتماعی می شتافت. روشن بود که ساختارهای اجتماعی و اقتصادی تغییر و تحول یافته در نتیجه مدرنیسم آمرانه شاه، در دراز مدت با شیوه زمامداری خودکامه و واپس مانده او سازگاری نخواهد یافت و سرانجام نیز آن شد که همگان دیدیم.

در حیات ۲۴ ساله نظام جمهوری اسلامی نیز وضع به همین منوال بوده است. عمر نخست وزیری مهندس بازرگان و دوره کوتاه ریاست جمهوری بنی صدر زودگذرتر از آن بود که دستاورد ملموسی دربر داشته باشد و هر دو در زیر آوار عروج روحانیت شیعه برای کسب قدرت انحصاری و تحکیم پایه های استبداد مذهبی مدفون شد. هاشمی رفسنجانی در دو دوره ریاست جمهوری خود، در بهترین حالت رؤیای اصلاحاتی اقتصادی و تا حدودی اجتماعی - از نوع اصلاحات آمرانه شاه - را در سر می پروراند که در آن گشایش فضای سیاسی جایگاهی نداشت و کوچکترین تمایلی برای گسترش تلاشهای اصلاحگرایانه به ساختارهای سیاسی نظام به چشم نمی خورد. رفسنجانی با مقاومت قدرتمند نیروهای محافظه کار و اقتدارگرا، در همان چارچوب نیز موفقیت چندانی به دست نیاورد و شکست خورد.

با انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۷۶ و حضور گسترده مردم در صحنه سیاسی، تمایل و نیاز بخشی از نیروهای حاکم، با عطش سوزان وسیع ترین لایه های اجتماعی برای انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در هم گره خورد و

امیدهایی برانگیخت. این بار خواست اصلاحات در بالا، با جنبشی کم سابقه در پایین پیوند خورده بود و در سالهای نخست نیز دستاوردهای ملموسی در گسترش فضای سیاسی کشور به همراه داشت. اما اصلاحات تنها با گذشت چند سال، راه رفته را به سرعت بازگشت و هر روز کمرنگ تر از پیش شد. اینک اکثریت قریب به اتفاق نیروهای اصلاح طلب ایران و حتا اکثر معماران جنبش دوم خرداد، از شکست یا بن بست این جنبش سخن می گویند و به دنبال راه های تازه ای برای فعال کردن دوباره آن می گردند.

نیروهای طرفدار بازگشت سلطنت و نیز انقلابیون رومانتیک اپوزیسیون که از آغاز به راهکارهای اصلاحی اعتقاد نداشتند و هرگونه اصلاحاتی را در چارچوب نظام جمهوری اسلامی ناممکن می شمردند، نظر خود را تأیید شده می پندارند. آنان بدون اینکه طی این سالها با اتکاء بر نیرویی قائم به ذات، کوچکترین امکان واقعی برای تحقق پروژه خود مبنی بر براندازی نظام جمهوری اسلامی داشته باشند، اینک از جمله با تحولاتی که در عراق و منطقه ایجاد شده، با خوشحالی دست به هم می ساینند و «روز موعود» را انتظار می کشند. این نیروها از منطقی ساده مبتنی بر ثنویت پیروی می کنند و خود را نیک و دیگری را شر می پندارند. پرسش در این مورد که به جای جمهوری داخلی چگونه نظامی باید حاکم باشد و چه کسی باید حکومت کند، نزد آنان پاسخی به غایت ساده و سطحی می یابد: «نظامی که ما طرفدار آنیم و خود ما»!

وضع اما در میان نیروهای اصلاح طلب به گونه دیگری است، یا لاقابل منطقی باید انتظار داشت که به گونه دیگری باشد. در میان نیروهای اصلاح طلب داخل و خارج کشور، نظر مشترکی در مورد ابزار و چارچوبهای تداوم اصلاحات وجود ندارد. نیروهای داخل هنوز اکثراً دامنه فعالیت خود را - شاید به ناگزیر ولی به مفهومی نزدیک تر به اصلاحات - در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی محدود می کنند، اما در میان نیروهای اصلاح طلب در خارج کشور، نغمه های تازه ولی روشنی برای فراتر رفتن از این چارچوب و دنوردیدن مرزهای نظام موجود به گوش می رسد. پرداختن به این موضوع که اصولاً رویکردی از این دست، به مفهوم واقعی تا چه حد «اصلاح طلبانه» است بحث جداگانه ای می طلبد. اما آنچه که به اکنون به چشم می خورد این است که به عوض تعمق و ژرف اندیشی در علل و پیامدهای شکست اصلاحات در ایران، بازار جانشین سازی در میان همه نیروهای یادشده - طبعاً منهای اصلاح طلبان دوم خردادی - پر رونق است و همگان فعالیت خود را در این راستا تشدید ساخته اند. در

این هیاهو اما، کمتر کسی را می توان یافت که در شکست اصلاحات دوم خردادی، به مثابه شکست دگرباره و فی نفسه تلاشهای اصلاحی در ایران، تأمل و درنگ کرده باشد.

هیچ اصلاح طلب واقعی نمی تواند از شکست اصلاح طلبان دوم خردادی در ایران نگران و ناراضی نباشد، چرا که شکست آنان، شکست همه اصلاح طلبان و کل جنبش اصلاح طلبی است. اصلاح طلب واقعی باید بیش از هر چیز یک واقعگرا باشد. او باید برای تدارک دیدن گامهای واقعی و اصلاح طلبانه بعدی، پیش از آنکه با همان ثنویت پیش پا افتاده، همه گناهان را به گردن «بز طلیمه» بیندازد و شکست اصلاحات را نتیجه ندانم کاری نیروهای دوم خردادی قلمداد سازد و خود را مستحق به دست گرفتن سکان اصلاحات بداند، بطور جدی در پی یافتن پاسخ های روشنی برای پرسشهایی که اینک در مقابل همگان قرار دارد باشد: چرا در همین تاریخ یکصد ساله گذشته میهن ما، همواره در بر پاشنه زورمداری و قلدردمندی اقلیتی حاکم چرخیده است؟ چرا اصلاح طلبان واقعی همواره ناکام مانده اند؟ چرا تغییرات اجتماعی در ایران، پیش از آنکه نتیجه سیاستهای روشن و هدایت شده اصلاحی باشد، بیشتر نتیجه تغییرات ناگزیر زمانی در جامعه و لزوم انطباق آن با تحولات تاریخی بوده است؟ گنجایش های واقعی جامعه ایران برای انجام اصلاحات سیاسی، با توجه به فرهنگ سیاسی حاکم و دیرپایی استبداد سیاسی - مذهبی در آن، تا چه اندازه است؟ با توجه به شکستهای عدیده تلاشهای اصلاحی یکصد ساله اخیر ایران، موانع واقعی برای اصلاحات را در کجا باید جستجو کرد؟ نقش عوامل فکری و فرهنگی در ناکامی جنبشهای اصلاحی در ایران تا چه اندازه تعیین کننده بوده است و ...؟

بنابراین اصلاح طلب واقعی پیش از یافتن پاسخهای جدی برای این پرسشها نمی تواند گام بعدی خود را تدارک ببیند. اصلاح طلب واقعی هرگز حال را قربانی آینده نمی کند، چرا که او آینده را در گرو اسطوره های آسمانی، خدایگانی و طبقاتی نمی داند و از آن انتظار اقتدارهای الهی، شاهی و پرولتری ندارد و نیک می داند که آینده را خود او باید رقم زند و نجات دهنده ای در راه نیست. اصلاح طلب واقعی خود را برای کار آرام و دراز مدت و صبورانه آماده می سازد و جاگیری جهت خیزش برای پر کردن خلاء قدرت را تمکین به لحظه شناسی و فرصت جویی انقلابی و ناسازگار با کار اصلاح طلبانه می داند. اصلاح طلب واقعی با تواضع عقلی ادعان می دارد که امر اصلاحات در جامعه ای چون ایران، گردوی سختی است که تا کنون دندانهای بسیاری را شکسته و در آینده نیز خواهد شکست و لاجرم دندانهای او نیز از این قاعده مستثنا نیست! ▲

متن سخنرانی بابک امیر خسروی در برمن (۳۱ ماه مه ۲۰۰۳)

استراتژی جهانی آمریکا. اوضاع منطقه و سرنوشت مردم سالار در ایران

در باره ی استراتژی جهانی و منطقه ای ایالات متحده ی آمریکا، پژوهش های فراوانی صورت گرفته و ابعاد و انگیزه های آن از زوایای گوناگون بررسی شده است. در این وقت محدود و فرصت کم، تنها روی برخی جنبه های آن انگشت می گذارم که به بحث اصلی من، یعنی سرنوشت مردم سالاری در ایران مربوط می شود.

استراتژی و سیاست جهانی نوین آمریکا در یک کلام: تحمیل و قبولاندن سرکردگی و فرمانروائی مطلق و بی رقیب آمریکا بر جهان است. شاخص آن در منطقه، سلطه کامل بر منابع انرژی، تأمین امنیت و ثبات بازار جهانی نفت و اداره و هدایت آن است. وجه بسیار مهم منطقه ای دیگر آن، تضمین امنیت و منافع دولت اسرائیل و تأمین برتری آن در منطقه است. برقراری امنیت در منطقه برای آمریکا و اسرائیل، به هر وسیله و بهاء، هدف این استراتژی است.

وقتی به استراتژی جهانی و منطقه ای آمریکا از این منظر بنگریم و گوهر آن بدانیم، در آن صورت، رویداد های مهمی نظیر جنگ اول آمریکا علیه دولت صدام، لشکر کشی به افغانستان و اینک جنگ دوم و اشغال عراق و آن همه فجایع و بیدادگری ها، عزم واراده دولت آمریکا برای مبارزه با تروریسم و سرکوب و خنثی کردن حزب اله لبنان و جهاد اسلامی و سایر این اقدامات علیه جنگ افزارهای کشتار جمعی و فعالیت های هسته ای ایران، دیکتات دولت آمریکا به سوریه و فلسطین و لبنان، تشدید فشار بر دولت جمهوری اسلامی، تماماً زیر مجموعه ی این استراتژی و سیاست و ابعاد گوناگون و چند سویه آن را به نمایش می گذارد و در خدمت آنست. اشغال نظامی عراق و ایجاد یک پایگاه استراتژیک طولانی مدت و مطمئن در منطقه و احیاناً جانشین کردن سایر پایگاه های نظامی متزلزل نظیر عربستان سعودی و تمرکز آن در عراق پشتوانه ی این استراتژی در منطقه می باشد.

تأکید آن لازم است که استراتژی جهانی آمریکا، زیر عنوان نظم نوین جهانی، ابداع دولت جرج دبلیو بوش و یا صرفاً عکس العمل موضعی در قبال فاجعه ی ۱۱ سپتامبر نیست. پایه های آن از مقطع زمانی فروپاشی اتحاد شوروی و پایان دوران جهان دو قطبی ریخته شد و زمینه های آن فراهم آمد. در جهان دو قطبی امکان تحقق چنین سیاستی میسر نبود.

استراتژی نظم نوین جهانی دلخواه آمریکا، گام به گام در دولت های بوش پدر، ریگان و کلینتون پایه گذاری شده بود. محافظه کاران نو و دست راستی های افراطی مذهبی که با مانیفست ۱۹۹۷ پا به عرصه ی حیات سیاسی گذاشتند، و زمینه های روی کار آمدن بوش را فراهم آوردند و هم اینک امضا کنندگان آن از قبیل دیک چین، دونالد رامزفلد، پل ولفوویتس، زلمی خلیل زاده، از گردانندگان کلیدی دولت بوش هستند، بر چنین سابقه و بستری رشد یافته بودند.

ویژگی دولت بوش، که تجلی ائتلاف محافظه کاران نو و راست افراطی مذهبی آمریکا و لویی یهودیان طرفدار دولت اسرائیل است، در از قوه به فعل در آوردن نظریه پردازی ها و اعلام مواضع اسلاف خویش، و در خصلت تعرضی و گستاخی متفرعانه ی آن در اجرای این سیاست و در وارد کردن عنصر جنگ و لشگر کشی برای پیش بردن آنست. اگر مداخله نظامی دولت آمریکا در افغانستان و حتا در جنگ ده سال پیش عراق بر سر مساله ی کویت و مداخله ی نظامی او در کوسوو، از نوعی مشروعیت و مقبولیت بین المللی برخوردار بود، اگر در گذشته تلاش می شد اقدامات آمریکا با تأیید یا موافقت

ضمنی جامعه ی جهانی همراه باشد، جنگ اخیر و اشغال عراق کاملاً فاقد این ملاحظات بود. رفتار و عملکرد آمریکا در مورد عراق، تجلی افشا گرانه سیاست و استراتژی جهانی نوین اوست. رئیس جمهور آمریکا با یک تکبر فرعونی که اتمام حجت های هیتلر را در ذهن تداعی می کرد، صریحاً خطاب به جامعه ی بین المللی گفت که تصمیم او برای جنگ با عراق است. اگر سازمان ملل به آن صحنه گذاشت، فیه المراد. اگر نه، بدون تأیید او دست به کار خواهد شدا و چنین نیز کردا جنگ عراق با زیر پا گذاشتن مبانی و موازین سازمان ملل، با تحقیر و بی اعتنا به دولت های بزرگ متحدان دراز مدت آمریکا در اروپا و آسیا و علی رغم افکار عمومی صد ها میلیون تظاهر کنندگان سراسر جهان، صورت گرفت. اقدام دولت آمریکا از لحاظ حقوق بین المللی واقعاً یک یاغی گری تمام عیار بود. این حرفها از روی تنگ نظری سیاسی و یا از موضع یک «ضدامریالیست سنتی» - که سالهاست با اینگونه رویکردها وداع کرده ام - نیست، بلکه بیان تلخ و تأسف بار واقعیت جهان پیرامونی امروز ماست تا آرایش نیروهای سیاسی نظامی اقتصادی جهان به طور اساسی تغییر نکند و قطب ها و قدرت های منطقه ای و ملی بازدارنده به وجود نیاید و تعادل تازه ای در جهان برقرار نشود، این وضع ادامه خواهد یافت. استراتژی آمریکا از جمله بر آنست که مانع چنین تغییر و تحولی باشد.

آنچه از بیان این نکات مد نظر دارم و می خواهم تأکید کنم، این است که: گوهر و ذات استراتژی جهانی و منطقه ای ایالات متحده ی آمریکا، تحقق این برنامه و دستیابی به اهداف بلند پروازانه ی امپراطور منشانه ی بالا است، نه صدور و استقرار دموکراسی در این کشورها. نهایت ساده اندیشی است اگر تصور شود این لشکر کشی ها، که دهها میلیارد دلار صرف آن شد، آن گونه که آقایان بوش و بلر مدعی اند، به قصد سرنگون کردن صدام حسین و رهائی مردم عراق از دست واقعاً یک دیوانه ی سیاسی و تجسم شر مطلق بود. چنین ادعا و تصویری همان قدر ساده انگاری است که اظهارات یک دهه پیش بوش پدر، که مدعی بود جنگ علیه صدام بخاطر رها سازی کشور چند صد هزار ساکنان کویت است! می دانیم که در آن زمان نیز تنها انگیزه جنگ و هدف از آن، رهائی ذخایر نفت کویت از دست صدام و جلوگیری از پیشروی و اثرات دومیگونه ی تصرف کویت بر عربستان سعودی بود، نه استقرار دموکراسی در آن کشورها. دولت آمریکا در همین دهه ی گذشته تا وقتی منافع و مصالح اش ایجاب می کرد، همین صدام لعنتی را تحمل کرد، دست او را در قتل هزاران شیعه و کرد عراقی باز گذاشت، اسامه بن لادن و ملا عمر را سالها، هم چون مار در آستین پروراند و تقویت کرد.

شعارها و خواست های نظیر دموکراسی و حقوق بشر، که هر از گاه در حاشیه ی خواست های اصلی و واقعی دولت آمریکا مطرح می شود، گوهر اصلی استراتژی جهانی او و محرک و انگیزه ی لشگر کشی هایش نیست، بلکه بیشتر، از برای توجیه این سیاست و یکه تازی های جهانی وی در برابر افکار عمومی مردم آمریکا و جهانیان است. بدیهی است که حرف من به معنای آن نیست که عنصر دموکراسی در سیاست خارجی آمریکا اصلاً نقشی نداشته و ندارد. مساله بر سر اولویت ها و اصلی و فرعی بودن آن هاست.

نیازی به گفتن نیست که دولت آمریکا بخاطر سنت های دیرینه و جا افتاده ی دموکراسی در آن کشور و در فرهنگ عمومی مردم آمریکا، ترجیح می دهد که منافع و مصالح استراتژیک خود را با ←

← پرچم دموکراسی که با مکانیسم آن شناخته‌است، پیش ببرد. ایالت متحده آمریکا تنها کشور بزرگ جهان است که دوران فئودالیته را از سر نگذرانده و با دوران و تمدن سرمایه داری و مدرنیته پا به حیات گذاشته است که دموکراسی ساختار رژیم های سیاسی ویژه آنست. بی گمان این زمینه تاریخی و صورت بندی اقتصادی - اجتماعی ایالات متحده نمی تواند در رفتار و مناسبات او با جهان خارجی بی تاثیر باشد. با این حال، تاریخ معاصر آمریکا در نمونه های فزون از شمار به ثبوت رسانده است که هر گاه منافع و مصالح ابر قدرت آمریکا اقتضا می کرده است، سنت های نیکو را زیر پا گذاشته و در توسل به عملیات کودتایی و توطئه گرانه و مداخله نظامی، تردیدی به خود راه نداده است.

دوستی و افتخار به متحدینی نظیر عربستان سعودی و امارات متحده عربی و کودتاچیان پاکستان و شیلی و قس علیهاذا، هرگز وجدان او را آزار نداده است! تجربه ی کشور ما در قرن گذشته به ویژه از دهه ی بیست شمس به این سو، گواه این نظریه است. دموکراسی خواهی همواره امر فرعی سیاست خارجی و همیشه تابع منافع و مصالح او بوده است نه گوهر آن.

روی سخن من به ویژه با دوستان و هم رزمان شریف و آزاده ای است که با تکیه بر همین زمینه ی دموکراسی خواهی آمریکا، انگیزه دولت بوش در جنگ اخیر را از این جهت که نتیجه آن سرنگونی صدام بود، عادلانه می پندارند و به استقبال آن می روند! از این تأسف بارتر موضع و نگرش جوانان و بسیاری از مردم ایران است. آنان، چنان از زور گوئی ها و تجاوزات به حقوق اساسی خویش و آزار و اذیت های روزمره و مشکلات زندگی و یکه تازی های حکومت ملایان به تنگ آمده اند که چشم امید به دولت آمریکا دوخته، حتی به قیمت بمباران و لشگرکشی آمریکا هم شده باشد به استقبال آن می روند و عده ای حتی در حال روز شماری اند! نمونه ی اعلامیه پر اهمیت انجمن های اسلامی دانشجویان ۲۴ دانشگاه کشور از این زاویه، بسیار هشدار دهنده است. غافل از آن که مشغله ی ذهنی اصلی و اولیه ی دولت آمریکا منصرف کردن جمهوری اسلامی از تولید سلاح های کشتار جمعی، کنترل و توقف فعالیت های هسته ای ایران و دست برداشتن از حمایت و کمک به گروه های تروریستی در فلسطین و حزب الله لبنان است که اینک موضوع دخالت در امور عراق نیز به این لیست اضافه شده است. اصرار آمریکا، پایان دادن به سیاست خارجی فلسطین محوری و آمریکا ستیزی دولت جمهوری اسلامی است. کافی است به خواست ها و اقدامات و تصمیمات دائمی مقامات و سخنگویان دولت آمریکا و اسرائیل نظری بیفکنیم تا ملاحظه شود تا چه اندازه سهم دموکراسی و حقوق بشر در مطالبات آنها ناچیز است. به کارزار گسترده ای که همین روزها بر سر احتمال حضور افراد القاعده در ایران به راه انداخته اند بنگریم و عبرت بگیریم! مقصود من این است که نه انگیزه ی اصلی و محرک دولت آمریکا از این لشگرکشی ها، استقرار آزادی و دموکراسی در منطقه است و نه راه حل های نوع عراقی - افغانی آن، مشکل گشای ماست! و به باور من، اساساً با موشک های هدایت شونده و بمب های خوشه ای و قراردادن یک فرماندار نظامی آمریکا و دست نشاندهانشان در ایران، نمی توان به

دموکراسی مورد نظر ما و مردم ایران دست یافت. این ها واقعاً راه حل مطلوب نیست. آزادی بدون استقلال و یا با حاکمیت محدود ملی، که این روزها موعظه می شود، و نیز استقلال بدون آزادی و مشروعیت مردمی نا ممکن و نا پایدار است.

سرنوشت دموکراسی در پرتو استراتژی جهانی آمریکا و حضور نظامی او در منطقه، پیچیدگی های خاص خود را دارد، زیرا تابعی از متغیرهای گوناگون است که حال و آینده ی آن ها در حال حاضر، چندان معلوم و قابل پیش بینی نیست. چشم انداز تحولات سیاسی عراق نامعلوم است. فرجام نبرد که برکه در درون جناح های حاکمیت که به مرحله ی حادی رسیده، نا روشن می باشد. معلوم نیست این حالت یأس و بی تفاوتی مردم که در انتخابات ۹۹ اسفند به نمایش درآمد، کی و چگونه پایان خواهد یافت؟ زیرا بدون مشارکت مردم جنبش اجتماعی به وجود نمی آید. روشن نیست مبارزه بین قرقی ها و جناح معتدل دولت بوش در مورد ایران که جریان دارد،

به سود کدام لوبی تغییر خواهد یافت و چه سمت و سوئی خواهد گرفت؟ بالاخره و بالاتر از همه، هنوز یک اپوزیسیون قانونی آزادی خواه و مردم سالار در کشور به وجود نیامده است. نقش و اثرات هر یک از این عوامل در سرنوشت دموکراسی در ایران پر اهمیت است و می تواند پیش بینی ها و گمانه زنی ها را دچار سکنه کند.

به باور من تا وضع عراق استقرار نیابد و امنیت در آن کشور برقرار نشود و دولت مرکزی منتخب آزاد مردم به وجود نیاید، دولت آمریکا با دخالت نظامی مستقیم و گسترده در ایران جبهه جدید دیگر و به مراتب پیچیده و مشکل تر از عراق را باز نخواهد کرد. این وضعیت ممکن است دو تا چند سال ادامه داشته باشد. می توان حدس زد که طی این سال ها اقدامات آمریکا از حد اعتراضات زبانی و تبلیغاتی و اعمال فشارهای دیپلماتیک و اقتصادی و مشکل آفرینی های دیگر، که به هر حال کم اهمیت نیستند، چندان فراتر نرود.

با این حال می باید به یک سوال پاسخ گفت. اگر خواست های اصلی و اولی تر آمریکا از حد همان نگرانی های تکرار شده شان، که قبلاً اشاره کردم، چندان فراتر نرو، آیا می باید به استقبال آن رفت و از جمله از دولت جمهوری اسلامی خواست که در جهت حل این مطالبات به طور جدی عمل کند یا نه! پاسخ من به این سوال اساساً مثبت است. در درجه اول، بدین خاطر که اجرای این گونه خواست ها، سال هاست که بخشی از سیاست ما و مطالبات ما بوده و حالا نیز هست. ما بارها سیاست های ماجراجویانه ی جناح تمامت خواه جمهوری اسلامی را در همه ی این زمینه ها محکوم کرده ایم. دست برداشتن از سیاست آمریکا ستیزی و فلسطین محوری به نفع منافع و مصالح ملی ایران و لذا خواست جدی آزادی خواهان نیز هست. ضرورت عادی سازی روابط با ایالات متحده ی آمریکا که لازمه ی آن توجه به نگرانی های سیاسی این ابر قدرت است، بویژه این روزها که شمشیر در دست زنگی مست است، دو چندان شده است.

در باره ی یک سوال دیگر نیز باید درنگ کرد: آیا فشارهای رو به افزون کنونی آمریکا می تواند به سود مردم سالاری باشد؟ به باور من این موضوع به طور عمده در گرو آنست که آیا یک اپوزیسیون قانونی پرتوان در کشور وجود دارد و یا می تواند به وجود بیاید یا نه! در صورت وجود چنین اپوزیسیونی، اینگونه اهرم های فشار، بویژه اگر موضوع دموکراسی و حقوق بشر شاخص آن باشد، می تواند مفید باشد و جناح انتصابی بر محور ولی فقیه را که بدبختانه جز زبان زور سرش نمی شود، وادار کند تا در برابر خواست های آزادی خواهان اصلاح طلب عقب نشینی کند. این امر محدود به دولت آمریکا نیست. چنین انتظارات و خواستهایی را آزادی خواهان و مبارزان حقوق بشر در ایران، از دولت های اروپا و چین و ژاپن نیز دارند و همواره در این راستا کار می کنند.

ولی اگر چنین اپوزیسیونی در کار نباشد، و مردم نیز در همین وضع روحی بی تفاوتی و یأس باقی بمانند، در آن صورت ممکن است اثرات منفی ببار آورد. زیرا این خطر هست که به سازش های پنهانی و نیمه علنی در بالا با آمریکا بینجامد و به قیمت استمرار استبداد در کشور ولو برای مدتی کوتاه تمام شود. هم اکنون، جناح اقتدارگرایی انتصابی با بهانه قرار دادن خطر آمریکا، به جای باز کردن فضای سیاسی و کاستن از فشارها، سیاست مشت آهنین و بستن دهان ها را اتخاذ کرده و بگیر و ببند را شدت بخشیده است. کودتای خزننده را که مدت هاست آرام آرام تدارک می دیدند اینک در رؤیای تحقق آند. اگر این حالت یأس و نا امیدی و بی تفاوتی مردم به ویژه نسل جوان که در جریان انتخابات شوراها مشاهده شد، استمرار بیابد و از کلان شهرها عبور کرده، شهرهای متوسط و کوچک را نیز در برگیرد و اقدام مؤثر و عاجلی برای تغییر وضع صورت نگیرد، لا اقل برای مدتی چشم انداز ممکن است نامطلوب باشد. این خطر هست که جناح راست و راست میانه همراه با جناح محافظه کار و بینابینی و سازشکار دوم خرداد، با بیست سی در صد آراء مردم حتی کمتر از آن، اکثریت مجلس هفتم را بدست بگیرند و همین ائتلاف در انتخابات ریاست جمهوری آینده نیز برنده شود. این جناح قادر است جام زهر را اگر مصلحت و تداوم حکمرانی اش ایجاب کند، بنوشد و به نحوی با دولت آمریکا کنار بیاید و برخی از خواست های آن ها را که ←

← حساسیت بیشتری دارند، تأمین کند و از فشارهای خارجی بکاهد، تا دستش را در امور داخلی باز بگذارند. نباید از نظر دور داشت که آمریکا برای اداره ی عراق با مشکلات عدیده ای روبروست و در اوضاع نابسامان کنونی عراق، به یاری جمهوری اسلامی نیاز دارد. هم اکنون مذاکرات پشت پرده با آمریکا جریان دارد. لذا نباید از امکان تحقق چنین سناریوهائی غافل ماند و آنها را ناممکن تلقی کرد. لذا رسالت آزادی خواهان درون و بیرون کشور بهم زدن این گونه بازی های شیطانی و ممانعت از تحقق چنین سناریوهائی است. و این ممکن نیست مگر اینکه آزادی خواهان ایران در داخل و خارج کشور خود به طور فعال وارد میدان شوند و برای خنثی کردن و مقابله با آن همت کنند و پرچم مبارزه برای آزادی را خود بدست بگیرند. نه این که به امید و اتکاء خارجی و در بحث مشخص ما، ایالات متحده ی آمریکا بنشینند و روزشماری کنند.

آزادی خواهان و انسان ها ی شریف اپوزیسیون خارج کشور که چشم امید به آمریکا دوخته اند، خوب است عنایت کنند که سازمان «سیا» که نهاد مجری سیاست های دولت آمریکا در قبال اپوزیسیون ایرانی است، آدم ها و جریان های موردپسند و دلخواه خود را دارد. او در پی حامد کرزای ها و احمد چلبی ها ی ایرانی خویش است. بنا به نوشته ی مطبوعات معتبر آمریکا از منابع موثق، هم اکنون، قرقی های دولت بوش و گروه های پرنفوذ لویی یهودیان آمریکا، با هواداران رضا پهلوی، پیمانی در دست تهیه دارند و می کوشند وی را به عنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی، جا بیندازند. سناریویی در دست تهیه است که بار دیگر به مانند ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دودمان پهلوی را به ملت ایران تحمیل کنند. ای مردم هشیار باشید. ابر قدرت ها و دول بزرگ و مقتدر جهان جز به منافع و مصالح خود، نمی اندیشند. آن ها در غم و اندوه آزادی خواهان میهن پرست ایران نیستند. رهائی کشور از بند استبداد مذهبی باید به دست مردم ایران و با پیکار متحد نیروهای سیاسی آزادی خواه میهن دوست ایرانیان داخل و خارج کشور صورت بگیرد، نه با دگنگ آمریکا! بنابراین، در شرایط بحرانی لحظه، آزادی خواهان و اصلاح طلبان واقعی، از جمله در درون و پیرامون حاکمیت، وظایف بسیار فوری و سنگینی برعهده دارند. زیرا کشتی اصلاحات سیاسی در درون حاکمیت دو گانه، به گل نشسته و دیگر کارساز نیست. اینک حاکمیت دوگانه در بن بست کامل است و اصلاح رژیم از بالا دیگر ناممکن می نماید. جناح واپسگرای حاکمیت و مافیای قدرت با همه توان و با استفاده از اهرم فلج کننده ی حکومت فقهائی، با بحران آفرینی های پی در پی و کارشکنی های دائمی و یکه تازی های قوه ی قضائیه، دولت محمد خاتمی را عاجز و ناکار آمد ساخته است. با رد سیستماتیک لویج مجلس و دخالت های نابجا و خشن ولی فقیه، قوه مقننه را فلج کرده و از انجام وظایف قانونی اش بازداشته اند. در نتیجه، کل نهاد های انتخابی را از کار انداخته و در انتظار عمومی بی اعتبار کرده اند. رفتار مردم در انتخابات شوراها پژواک آن بود.

بی گمان، مسئولیت اصلی این وضع بحرانی و بن بست کامل حاکمیت دوگانه بر دوش جناح واپسگرای تمامت خواه و در رأس آنها ولی فقیه است. با آن که اصلاح طلبان جنبش دوم خرداد در درون و پیرامون حاکمیت در چنین شرایط دشوار، علی رغم همه این کارشکنی ها و دشواری ها، تا حدی از حقوق ملت دفاع کردند و فضای سیاسی را تا حد قابل توجهی باز نگه داشتند، با این حال در پیدایش وضع نابسامان و بن بست کنونی، کم تقصیر نیستند. آنان با تحمل و مماشات بیش از اندازه و تمکین و تسلیم به زورگویی های جناح اقتدارگرا، بی توجهی در سازمان دهی مردم، به دنبال حوادث افتادن و فقدان یک استراتژی روشن مبارزاتی و پیروی از سیاست درویش مسلکانه ی: چو فردا شود فکر فردا کنیم! و در نتیجه از دست دادن ابتکار عمل و قرار نگرفتن در پیشاپیش رویداد ها و نیز محدودیت های بینشی و اعتقادی آن ها، در تهاجمی تر و جری شدن و یکه تازی های جناح واپسگرای تمامت خواه و تکوین و پیدایش وضع حاضر، مقصر بوده اند.

اما اگر جنبش اصلاحات در بالا و از درون حاکمیت به بن بست کامل رسیده و عملاً شکست خورده است، این به معنای نادرست

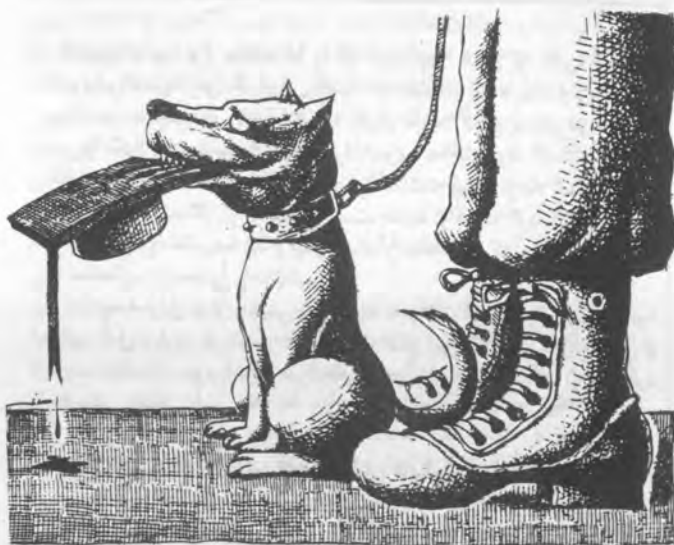
بودن مشی سیاسی مسالمت آمیز و یا به معنی شکست جنبش اصلاحات در کلیت آن نمی باشد. جنبش اصلاحات برای آزادی و تحقق جمهور مردم و حقوق بشر، به طور بسیار گسترده ای در عمق جامعه جریان دارد و با فرهنگ مردم عجین شده است. هشیاری و آگاهی و عزم و اراده ی آنان، بویژه نسل جوان زنده حال و پویا، فراتر از آنست که برگشت به دوران قبل از دوم خرداد امکان پذیر باشد. راه برون رفت از این حالت آچمز در حاکمیت، ایجاد یک اپوزیسیون قانونی پرتوان و پویا در بیرون از حاکمیت و خروج همه ی عناصر پیگیر و مصمم اصلاح طلبان از حکومت و پیوستن شان به این جریان است. به باور من، وقت آنست که احزاب و جریانات پیگیر جبهه ی دوم خرداد، حساب خود را از بخش های محافظه کار و فرصت طلب و کاریزیست آن جدا کنند و همراه با اپوزیسیون آزادی خواه و اصلاح طلب بیرون از حاکمیت، در پی ریزی جبهه ای پرتوان، فعالانه شرکت کنند و با پیوند و اتحاد عمل با جمهوری خواهان آزادی خواه بیرون از کشور، بر توانمندی و کار آمد کردن چنین جبهه ای بیفزایند. تنها از این راه است که می توان بر پایه ی یک پلاتفرم و برنامه سیاسی - عملی روشن، پیکار اساسی و ریشه داری را پی ریخت و بر محور بازنگری و تغییرات ساختاری در قانون اساسی در راستای حاکمیت ملت و جمهور مردم، یک جنبش واقعی اجتماعی به وجود آورد. جنبشی که متأسفانه در حال حاضر ناموجود است. تنها از این راه است که ممکن است مردم و بویژه جوانان کشور را از این حالت نا امیدی و بی تفاوتی خارج ساخت و به جنبش اصلاحات مضمون و محتوای نوینی داد و روح تازه ای در آن دمید و به طور واقعی موتور یک جنبش اجتماعی کارساز گردید. انتظار می رود که اصلاح طلبان پی گیر، چه به هنگام خروج از حاکمیت و استعفای هر چه گسترده تر نمایندگان ملت و چه به هنگام پیوستن به اپوزیسیون بیرون از حاکمیت، دلایل اقدام خود و برنامه مبارزاتی بعدی شان را اعلام کنند و با طرح خواست ها و پلاتفرمی روشن و مشخص، به پیشواز انتخابات مجلس هفتم و انتخابات آینده ی ریاست جمهوری بروند. تا زمینه برای یک همه پرسی سرنوشت ساز فراهم شود. در این روند است که نقش و جایگاه آزادی خواهان خارج کشور با برجستگی نمایان می شود. نمونه برجسته و امیدآفرین آن، بیان نامه ی اخیر، زیر عنوان: «برای اتحاد جمهوری خواهان» است که صد ها تن از آزادی خواهان خارج و داخل کشور به حمایت از آن برخاسته اند. امید همگان بر این است که چنین تجمی بتواند به طور مؤثری به حمایت از اپوزیسیون درون کشور بر خیزد و افکار عمومی جهان و همه ی نهادهای بین المللی حقوق بشر و دولت های اروپا و آمریکا را در این راستا تجهیز کند. آینده ی آزادی و مردم سالاری در گرو شکل گیری و تکوین اپوزیسیون درون کشور و توانمند شدن آن و در همگامی تنگاتنگ آن با آزادی خواهان جمهوری خواه برون مرزی با از میان برداشتن دیوار لعنتی «خودی و غیر خودی» است.

یک نکته ی مهم را بگویم و به سخنم خاتمه بدهم. و آن این است: در تحركات مهم و امید بخشی که هفته هاست شاهد آنیم، نظیر بیانیه فعالان فرهنگی - سیاسی، نامه ی ۱۲۷ نفری و نامه ی ۱۲۵ نفر از نمایندگان ملت خطاب به خامنه ای و اعلامیه اخیر دانشجویان ۲۴ دانشگاه و اعلام مواضع و نامه های سرگشاده، بویژه زبان صریح و چالش مستقیم ولی فقیه، که برخی این ها را ناشی از حضور آمریکا در عراق و تهدیدهای او می دانند، به باور من اساساً حاصل شوک روانی ناشی از هشدار جدی و تکان دهنده ی مردم در انتخابات ۹ اسفند و واکنش خشم آلود نیروهای سیاسی آزادی طلب در قبال جناح واپسگرا و اقتدارگرای حاکمیت است که با اقدامات تحریک آمیز و نسنجیده خود، کاسه ی صبر همه را لبریز کرده است و کشور را به سوی عصیان و هرج و مرج سوق می دهد و به خاطر منافع گروهی، مصالح و منافع ملی را قربانی می کند. آنچه در حال حاضر در کشور می گذرد پیش در آمد پیدایش یک جنبش اجتماعی واقعی است. ▲

نگته های پارک

و. معصوم زاده

جلوگیری کنند و نگذارند دامنه نا آرامی ها از کوی دانشجویی خارج شود و به کوچه و خیابان سرریز کند. لباس شخصی ها این بار هم با این برنامه به میدان آمده بودند تا دانشجویان را به صحنه ای از مبارزه بکشاند که آمادگی آن را ندارند و در صلاحشان نیست. می خواستند دانشجویان را به لب تیغ نزدیک کنند. این آرامش نیروهای انتظامی را برخی از دوستان نشانه اقتدار حکومت ارزیابی می کردند که می داند و می تواند بر اوضاع فائق آید و نگذارد رادیکال های دو طرف به آتش افروزی ها دامن زنند. اما در کنار این دیدگاه، برخی ها دید بد بینانه ای داشتند و چنین می گفتند که نیروهای انتظامی منشاء و مبتکر این اغتشاشات را می شناسند و برای همین هم می دانند که این تظاهرات قرار است چه نقشی را داشته باشد و تا چه حد پیش خواهد رفت. آنان بخوبی به جریان واقفند و بدین خاطر هم از واکنش های شتابزده پرهیز کرده اند. این دوستان هوادار این تحلیل اند که این تظاهرات برای مصرف خانگی است و مخاطبین آن در داخل و خارج روشن اند.



تظاهرات دانشجویی و تفاوت های آشکار

در روزهایی که این مطالب نوشته می شود، دانشجویان دانشگاه های تهران، شبهای تهران را به روز تبدیل کرده اند و موجی از اعتراضات دانشجویی به راه افتاده که شعار آن «آزادی» است. در برابر حرکت مسالمت آمیز دانشجویان، نیروهای انتظامی صف کشیده اند و سعی در حفظ آرامش دارند، آرامشی که حضور صدها بسیجی در لباس شخصی و مسلح به انواع سلاح های سرد و گرم آنرا بر هم می زند و چنان که بر می آید هدفش کشانیدن دانشجویان به درگیری های خشونت آمیز است. فعالیت این گروه های شناخته شده در محل تظاهرات، پدیده نوینی نیست و در سال های اخیر، اکیپ این نیروهای سازمان یافته در همه سرکوب ها و درگیری ها دست داشته و نقش مخربی را در به خون کشیدن موج های اعتراضی ایفا کرده است. به زودی سالگرد رویدادهای ۱۸ تیر ۱۳۷۸ است که طی آن مردم ایران و نیز جهانیان شاهد شرارت های این گروه ها بودند. در تظاهرات روزهای اخیر هم از همان ساعات اول آغاز این گردهمایی های اعتراضی دانشجویان در کوی دانشگاه، لباس شخصی ها سوار بر موتورسیکلت های خود همچون گروهان های ضربت فاشیستی در محل حاضر شدند. شب های نخست چند خانه دانشجویی مورد تعرض این اوباش قرار گرفت و دانشجویان پسر و دختر مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. یکی از نمایندگان مجلس، حمله این گروه ها به دانشجویان معترض را، به حمله مغول ها تشبیه کرد که در قساوت از آنان پیشی گرفته اند.

اینکه این تظاهرات بیان و فریاد بغض های فروخورده قشرهای میلیونی جوان کشوری است که در تب تحول می سوزند و مفری برای ابراز وجود خود می جویند، نیازی به گفتن ندارد. یکی از فعالان سیاسی می گفت جامعه ایران در هر ۲۵ سال آستان حوادثی می شود که تحولاتی را پشت سر خود دارد و اکنون هم گویا این سیکل به نقطه ای رسیده است که باید دگرگونی هایی را انتظار کشید و این خارج از اراده من و شماست. قطاری است که به حرکت در آمده و هر کس که مبتکر این حرکت بوده خواسته یا نا خواسته تکانه ای را به جامعه داده است که شاید خودش نیز توان هدایت آن را نداشته باشد. مهم این است که ما بتوانیم بر برآمدن این موج اثرگذار باشیم و راه را برای پیش روی آن به آن سویی که در حرکت است رفت و روب کنیم. این تحلیل مبتنی برخواست قلبی همه ماست، که از دور نقش زلزله نگار را بعهد گرفته ایم، ولی علاوه بر ثبت تکان های کلان، لرزش های خفیف را هم باید لمس کنیم و از در کنار هم گذاشتن این همه داده تصویر کلی از آنچه در حال وقوع است بدست آوریم.

در رویدادهای هفته های اخیر آنچه به چشم می خورد و برای ما تازگی داشت این بود که نیروهای انتظامی بدور از برخوردها و واکنش های عصبی کوشش می کردند با حفظ آرامش خود از گسترش تنش ها

رفسنجانی، در نماز جمعه یکی از هفته های پیش، با انداختن باد به غیب، به آمریکایی ها توصیه کرده بود که با نیرویی از سر مذاکره درآیند که حرفش در ایران دارای وزنه ای باشد و بتواند با اقتدار عمل کند. این حرف را بیاد داشته باشید تا دوباره به آن برگردیم.

برگردیم به لرزش های کوچکی که برای تکمیل تصویر کلی ما از این واقعه لازم و ضروری است و این بار برای ما تازگی داشت. تازگی این وقایع در این بود که نشان می داد در کمپ حکومتیان نشانه هایی از عدم توافق بر سر این وقایع وجود دارد. مثلاً حضور نیروهای لباس شخصی را همه گروه های عمده به غیر از رسالتی ها محکوم کردند. سعید عسگر ضارب حجاریان و سردسته این گروه دستگیر شد. گروه های انصار حزب الله اعلام برائت کردند و گروه های مختلف بسیجی نیز هم چنین اعمال خشونت و تعرض به دیگران را محکوم کردند و اعلام کردند که این گروه ها مشکوک و معلوم الحال هستند.

خواندن سایت های اینترنتی متعلق به گروه های متعدد فشار، ما را به کنه مطلب نزدیک می کند. «دریچه» سایتی که می توان آن را به نیروهای ارزشی با ارتباطات مشکوک نزدیک دانست، نوشت: «تنش های موجود به پایان می رسد ولی روشن نیست که آیا در جمهوری اسلامی اراده ای برای پرسش از این اقدامات ضد ملی وجود دارد یا خیر؟ آیا افرادی برای رسیدن به قدرت حق دارند به آشوب ها دامن زنند یا خیر؟ دریچه بسیار کوشیده است اشتباهات دوستان خود را در سایت «بازتاب» به آنها گوشزد کند ولی ظاهراً قدرت چشم بعضی از ریاست طلبان را نابینا کرده است». به نوشته دریچه، بازتاب ←

← و خبرگزاری ایرنا که آن را فرزند علی ربیعی (امنیتی) هدایت می کند، متعلق به خط سوم منتسب به رضایی است که «می کند آنچه استاد ازل گفت».

«بازتاب» هم که سخنگوی «کنفرانس آتن» است، در این روزها پرسشهایی را مطرح کرده بود که به فکر مردم خطور می کرد و بارها آن را بر لب آورده بودند و پاسخ آن را هم می دانستند. ولی اینبار مطرح شدن آن از سوی این محافل جالب توجه بود. بازتاب پرسیده بود: «حامیان عسگر و عسگرها چه کسانی بوده اند و چرا نیروی انتظامی تا کنون نتوانسته است با وی برخورد کند؟ وی دستورات خود را از چه مراجعی دریافت می کند؟».

اینکه این تظاهرات بیان و فریاد بغض های فروخورده قشرهای میلیونی جوان کشوری است که در تب تحول می سوزند و مفری برای ابراز وجود خود می جویند، نیازی به گفتن ندارد.

«دریچه» این نوع نوشته ها را در «بازتاب» حمل بر دادن خبرهای تحریک کننده برای گسترش دامنه اغتشاشات کرده بود، ولی نوشته بود رهبر با تهدیدش که گفته بود کاری نکنید که نیروهای مردمی ۲۳ تیر را تکرار کنند، پاسخ بازتاب را ناضور ساخته بود. گذشته از آنکه خامنه ای هم کلاهی را که بر سرش گذاشته بود متوجه شد و تعرض به اعتراض کنندگان را ناجایز دانست. شاید او درک کرد که خودی ها او را به مبارزه طلبیده اند و اینجاست آن نقطه ای که ما قصد بازگشت به سخنان رفسنجانی را داشتیم.

اینهمه برای ابراز بدبینی نسبت به تحرکات اخیر نبود. پرائتزی بود برای تأمل و ژرف تر شدن در واقعیات. ذکر این نکته هم شاید خالی از فایده نباشد که هرم قدرت سرانجام روزی و از جایی شکاف بر می دارد و فرومی پاشد.

انعطاف و واقع نگری فقط برای دیگران

محافلی که در مقابل تهدیدهای آمریکا خط و نشان های پررنگ تری می کشند و جیغ و دادشان کر کننده تر از دیگران است، هیچ معلوم نیست در مقاومت در برابر این تهدیدها ثابت قدم تر از دیگران باشند. در واقع این داد و فریاد، پرده ای است برای پوشاندن وقایعی که در حال وقوع است و باید در تاریکی و سکوت بماند.

تهدید به مقابله با آمریکا و بیان این موضوع که ایران با عراق فرق دارد و ایرانیان در برابر متجاوز از خود مقاومت نشان خواهند داد، آنقدر ابلهانه است که گویا سران جمهوری اسلامی افسوس می خوردند که چرا رژیم صدام به ناگهان از هم پاشید و مقاومتی در برابر ارتش متجاوز صورت نگرفت. فرستنده تلویزیونی العالم که به زبان عربی در رقابت با سرویس های بین المللی عرب زبان برنامه پخش می کند، تازه هفته ها بعد به این نتیجه رسید که تعادلی میان تبلیغات ضد تجاوزآمریکایی و دفاع از مردم عراق در تبلیغات این رسانه برقرار نبوده است و از فرط مخالفت با تجاوز به جای حمایت از مردم عراق در کنار رژیم صدام قرار گرفته است. و این در حالی است که حکومت ایران آسیب دیده از تجاوز صدام، حامی نیروهای اسلامی شیعی در این کشور است و در چگونگی سامان یافتن اوضاع سیاسی در این کشور دینفع.

سردمداران جمهوری اسلامی علیرغم دمیدن در شیپورهای کر کننده ضد آمریکایی با هوش تر از آن بوده اند که در پشت اینهمه هیاهو مفری برای خود جستجو نکنند، چرا که می دانند سیاست آمریکا در قبال ایران هنوز شکل نهایی بخود نگرفته و آمریکایی ها نیز در حال سبک سنگین کردن راه های برخورد با این حکومتند. مذاکراتی که در ژنو صورت گرفت و تماس هایی که در کنفرانس آتن با بخش های دیگری از حکومت برقرار شد، نمونه های افشا شده آن

است. نوسان هایی که در مواضع و در لحن سخنگویان دیده می شود، تأییدی است بر تحرک فراوان در پشت صحنه سیاست.

اما آنچه چیزی که علناً گفته و نوشته می شود نیز خالی از صراحت نیست. مصباح یزدی که گویا در سازمان سیای آمریکا نیز دستگاه استراق سمع تعبیه کرده است و خبر دارد که چه کسی چند میلیون از آمریکا پول دریافت کرده، در یکی از سخنرانی های نماز جمعه، در ضرورت بکار بردن عقل در برخورد با دشمن پرزور و قدرتمند سخن گفت. در کنار او یکی از نمایندگان شسته رفته تر راست ها که در نوشته هایش کوشش می کند داشتن وسواس روشنفکرانه را به مخاطب القا کند و گز نکرده نبرد، در روزنامه رسالت نوشت که نیروهای مجلس اعلا و شخص حکیم باید شرایط عراق را در سیاست خود در نظر بگیرند، شرایطی که مشخصه آن حضور نیروهای نظامی آمریکا در این کشور است. او نوشت: «هیچ کس عقلاً نمی تواند و نباید از حکیم انتظار داشته باشد که وی فارغ از اقتضائات جامعه عراق به طرح الگوها و روگرفت ها از جوامع دیگر اقدام نماید». وی که نیروهای اسلامی - شیعی عراق را دعوت به واقع نگری لازم برای فهم واقعیات شرایط فعلی و انعطاف بسیار برای تطبیق خود با این شرایط می کند، در ادامه چنین نتیجه می گیرد که: «جامعه عراقی، متکثر و فعلاً در حالت عدم ثبات سیاسی است و در چنین شرایطی هر گروهی که با یک مدل از پیش تعیین شده بخواید خود را به جامعه ای چنین متحول تحمیل کند بیگمان محکوم به شکست است» (رسالت ۲۱ اردیبهشت ۸۲).

اینان همه واقع نگری و انعطاف برای تطبیق دادن خود با شرایط را در مذاکره با آمریکا بکار خواهند گرفت، ولی از درک شرایط واقعی حاکم بر کشور و خواست های مردم که شکست الگوهای امتحان داده شده را اعلام می کند، عاجزند.

عربستان سعودی به کدام سو می رود؟

در روزهای پس از ۱۱ سپتامبر، برخی از مفسران سیاسی چنین تحلیل می کردند که عملیات انتحاری در نیویورک، نشانه نبرد قدرتی است که میان گروه های پر نفوذ با آمریکایی ها بر سر سلطه بر عربستان سعودی در جریان است. عربستان سعودی در دوران گذار بسر می برد، تحولات اجتماعی در این کشور اشکال سیاسی بخود می گیرد و قدرت در این کشور زیر علامت سؤال رفته است. عملیات انفجار بمبهای انتحاری در هفته های اخیر در عربستان سعودی نشانگر حدت اوضاع و میزان نفوذ این گروهها در این کشور بود.

عربستان سعودی در واقع بر سر دوراهی قرار گرفته است. موقعیتی که این کشور اکنون در آن قرار دارد محصول یک سلسله تغییرات بنیادی در جامعه و نقش سیاسی آن در منطقه در دهه های اخیر است. درآمدهای سرشار از محل استخراج و صدور نفت، موجب انباشت ثروت های افسانه ای در این کشور شده است. اگر چه این درآمدها در تصاحب قشر خاصی از شیوخ حاکم است، اما در کنار آن و از خرده ریزهای آن، در روند مدرن شدن مظاهر زندگی اجتماعی، اقشار نوینی در جامعه سر بر آورده اند که مقاربت چندانی با اقشار سنتی ندارند. از بطن این زندگی بیرون آمده اند و دورنمای خود را در مدرن تر شدن جامعه در همه ابعاد آن می بینند. این اقشار که دارای تحصیلات عالی اند و با همه گیر شدن ثروت با زندگی مدرن آشنا شده اند، در دو عرصه تداوم ساختارهای موجود را بر نمی تابند. یکی بسته ماندن درهای قدرت سیاسی بروی آنها و دیگری بسته بودن فضای فکری جامعه که در انحصار نوع وهابی اسلام است. رشد و نمو افکار دمکراتیک در این کشور، سابقه طولانی ندارد. اگرچه سازمان های هواخواه گسترش دمکراسی و مشارکت سیاسی و نیز برخی گروههای چپ در این کشور به چشم می خورند، ولی این گروهها در حاشیه تحولات قرار دارند و فاقد پشتوانه اجتماعی اند. پدیده دیگر و خطرناک تری که در این کشور به چشم می خورد، رشد و گسترش روزافزون نفوذ گروه های اسلام گرای است که با استفاده از ابزار قهر، رو در روی حاکمیت قرار گرفته اند و با یک سلسله عملیات چشمگیر وارد ←

سخنی کوتاه با خوانندگان و دستداران راه آزادی

حضور قدرتمند اینترنت و گسترش روزافزون شبکه خبررسانی و اطلاعاتی که دنیای ما را به «دهکده جهانی» تبدیل نموده، تأثیرات انکارناپذیری بر زندگی نشریات و روزنامه‌ها در سراسر جهان گذاشته است. این تأثیرات طبعاً بر نشریاتی که در تبعید و مهاجرت منتشر می‌گردند و لاجرم از امکانات و پایه وسیع خوانندگان ملی و بومی خود محرومند، دو چندان بوده است.

نشریه راه آزادی نیز بطور قانونمند، از این تأثیرات برکنار نمانده و با توجه به فاصله انتشاراتی میان دو شماره خود، طی سالهای گذشته ناچار بوده است، خود را تدریجاً با تغییر و تحولات مربوط به سیستم خبررسانی در جهان هماهنگ سازد. دست اندرکاران این نشریه، صلاح را در آن دیدند که با توجه به حضور پر قدرت پایگاههای خبررسانی اینترنتی به زبان فارسی، تدریجاً از وزن خبری - سیاسی نشریه راه آزادی بکاهند و آن را به سمت نشریه‌ای نظری - تحلیلی سوق دهند، تا بدینسان مطالب نشریه تا رسیدن به دست خواننده کهنه نگردد و کماکان ارزش خواندن داشته باشد. ما به خوبی آگاهیم که اتخاذ چنین گرایشی در محتوا و مضمون مطالب ارائه شده که تصمیمی ناشی از ضرورت زمانه بوده، همواره با استقبال همه خوانندگان ما روبرو نشده است. بدیهی است که بدینسان راه آزادی نمی‌توانسته خوانندگانی را که صرفاً به دنبال کسب خبر از رویدادهای سیاسی و اجتماعی روز هستند، همچنان به عنوان مخاطبین خود حفظ کند و بسیاری از آنان را تدریجاً از دست داده است.

مزید بر این امر، نشریه راه آزادی، علاوه بر انتشار بیرونی خود، تقریباً بطور همزمان در سایت ویژه خود در اینترنت نیز عرضه می‌گردد. لذا بسیاری از خوانندگان قدیمی راه آزادی، اینک ترجیح می‌دهند که برای خواندن نشریه، صرفاً به سایت ما در اینترنت مراجعه کنند. به این ترتیب در حالی که تعداد مراجعین به سایت اینترنتی راه آزادی طی سالهای گذشته، همواره افزایش نشان داده، از تعداد مشترکین و خوانندگان نسخه چاپی نشریه کاسته شده است. این واقعیت، و به موازات آن، افزایش سرسام آور هزینه‌های پست و چاپ در چند سال گذشته، انتشار نسخه چاپی راه آزادی را با دشواری شدید مالی روبرو ساخته و ادامه حیات آن را عملاً به مخاطره انداخته است. لازم به یادآوری است که نشریه راه آزادی، علیرغم استقلال سیاسی و نظری و در حالی که اکثریت کادر نویسندگان آن با حزب دموکراتیک مردم ایران در پیوند ارگانیک نیستند، در گذشته همواره از کمکهای بی دریغ این حزب و بسیاری از هواداران و خوانندگان وفادار خود برخوردار بوده است؛ کمکهای بی شائبه‌ای که بدون آنها، امکان انتشار منظم راه آزادی هرگز فراهم نمی‌گشت. علیرغم این واقعیت، وضعیت مالی ما و عدم تراز متعادل میان درآمد و هزینه نشریه راه آزادی، اینک به گونه‌ای است که ناچاریم همه یاران و خوانندگان خود را به یاری طلبیم. راه آزادی برای انتشار بیرونی خود، نیازمند کمکهای مالی هر چه بیشتر خوانندگان و دستداران است و بدون فعال کردن کمکهای مالی جدید، ناچار خواهد بود انتشار نسخه چاپی خود را متوقف سازد. اما ما اطمینان داریم که خوانندگان و دستداران وفادار راه آزادی، کماکان خواهان انتشار نسخه چاپی این نشریه نیز هستند و ما را در این راه یاری خواهند داد. علاوه بر کمکهای مستقیم مالی، می‌توان با تلاش برای بالا بردن تعداد مشترکین نشریه، به بقای آن یاری رساند. پرداخت حق اشتراک سالانه راه آزادی (۲۰ یورو) شاید برای هیچکس دشوار و ناممکن نباشد، اما همین مبلغ می‌تواند ما را در ادامه راهمان یاری رساند. چشم امید ما به کمکهای همه خوانندگان و دستداران وفادار راه آزادی است.

نشریه راه آزادی

ژوئن ۲۰۰۳

← صحنه سیاسی این کشور شده اند. این گروه‌ها از سوی محافلی گردانده می‌شوند که هدف اصلی شان کسب قدرت در عربستان است، تحت لوای اسلام عمل و از افشار پائین جامعه سربازگیری می‌کنند.

شیوخ عربستان در تاریخ معاصر این کشور، همواره در یک توافق آشکار و نهان با دستگاه مذهبی همزیستی کرده اند. وهابی‌های طرفدار در این کشور در بیعت با شیوخ آنها را به مثابه حکام عربستان به رسمیت شناخته اند و توانسته اند بی رقیب به تبلیغات مذهبی ادامه دهند. پیوندهای نزدیک این دو حیاتی و سرنوشت ساز بوده و هر دو را از تلاطم‌های سیاسی برحذر داشته است. اکنون نیروهای تازه نفس جامعه، هر دو گروه را آماج حملات خود قرار داده اند و آتش بس تاریخی دو طرف را با خطر جدی مواجه ساخته اند.

اگرچه نیروهای مدرن تر جامعه خواهان تحولات اجتماعی و سیاسی اند، اما این تحولات و دگرگونی‌ها را هم در عرصه سیاسی و هم اجتماعی در شرایط کنونی برای استمرار قدرت می‌خواهند و شعار عمده شان مشارکت در قدرت است. بدین خاطر هم با آن که مخالفتی با پیوند های نزدیک عربستان با آمریکا ندارند، اما تداوم آن را به شکل کنونی به زبان بقای آن می‌دانند. گروه‌های اسلامی که عمدتاً تولد خود را مدیون دلارهای نفتی و ایدئولوژی عمیقاً ضد کمونیستی هستند، پس از انجام وظیفه در نقاط مختلف جهان و از میان رفتن دشمنی که برای مقابله با آن خلق شده بودند، اکنون لوله تفنگ هایشان را بسوی نان آورشان چرخانده اند. اشتباه است اگر گمان شود که این نیروها فقط مخلوق اهداف سیاسی محافل راستگرا در جهان هستند. این محافل تنها آبخشور این نیروها نیستند. نباید زمینه اجتماعی توده‌ای شدن این جریان‌ها را از یاد برد. اما در مورد گروه‌های تروریستی اسلامی باید حتماً به یاد داشت که چگونه از این حرکت اجتماعی بسود اهداف سیاسی سو استفاده شده و با صرف هزینه‌های کلان به آن‌ها پر و بال داده شده است. مقایسه‌گذاری مندرجات مطبوعات سال‌های ۸۰ میلادی با تحلیل‌هایی که امروزه علیه تروریسم با خاستگاه اسلامی نوشته می‌شود کاملاً آشکار خواهد کرد که این جریان‌ها ابزار دست کدام نیروها و برای رسیدن به کدامین اهداف تجهیز شده اند. عربستان سعودی با داشتن سرمایه‌های هنگفت به مثابه ابزاری در دست آمریکا برای مقابله جهانی با اتحاد شوروی نقش کلیدی خود را ایفا می‌کرد. در کنار سهم این کشور در فعل و انفعالات اقتصادی جهانی برای مقابله با تلاش‌های اتحاد شوروی، نقش این کشور در مقاومت افغانستان نمونه وار است.

با اشغال نظامی عراق طرح ریزی دراز مدت آمریکا برای حفظ حضور خود در منطقه وارد مرحله حساسی شده است که علل آن را باید در درک و پیش بینی تحولات سیاسی پر قدرتی دید که می‌تواند ثبات یکایک کشورهای منطقه را متزلزل سازد. با خارج شدن نیروهای آمریکایی از پایگاه‌های مستقر در عربستان سعودی و انتقال آن به عراق و برخی کشورهای شیخ نشین خلیج، امکان واکنش سریع این نیروها در برابر تحولات سیاسی منطقه در آطنده نیز حفظ می‌شود و یکی از حربه‌های نیروهای اسلامی در برابر حکومت فیصل‌ها را از دست آنان خارج می‌سازد. افزایش فعالیت دیپلماتیک حکومت عربستان در راستای ایفای نقش سازنده در راه حل مناقشات میان اسرائیلی‌ها و فلسطین و به موازات آن کوشش‌هایی در جهت گسترش حیطه وظایف ارگان‌های کشوری و دامنه دار تر کردن مشارکت‌های مردمی در این کشور، منجمله برقرار کردن تماس‌هایی با اقلیت شیعی این کشور که در مناطق نفت خیز ساکنند، نشانه‌های ضعیف به حرکت افتادن ماشین قدرت حکومتی خمار ثروت‌های موجود و در بند سنت‌های سیاسی و جمود فکری است. بمب‌های تروریست‌های انتحاری گویا موجب آن شده است که حاکمیت در عربستان سعودی به جهتی تمایل یابد که دگرگونی‌ها را در خدمت تداوم ساختار قدرت قرار دهد. ▲

اتحاد جمهوری خواهان : امیدها و تردیدها

توضیح راه آزادی : با اعلام موجودیت « اتحاد جمهوری خواهان ایران » که اخیراً با انتشار بیانیه ای زیر همین عنوان صورت گرفته، پرسشها و مسائل گوناگونی در باره اهداف و چشم اندازهای سیاسی این حرکت مطرح گشته است. ما بر آن شدیم که در این شماره نشریه راه آزادی، دو دیدگاه متفاوت نسبت به این حرکت را بازتاب دهیم. مطلب نخست نوشته ای است از حسین علوی که خود از دست اندرکاران تدوین بیانیه «اتحاد جمهوری خواهان ایران» بوده است. در مطلب دوم، بهار زنده رودی، پرسشها و تردیدهای خود را در مورد این حرکت، مطرح نموده است.

اتحاد جمهوری خواهان ایران. تلاشی برای اتحاد وسیع حول دمکراسی است

حسین علوی

بود و اکنون بسیاری از آنان نیز به این نتیجه رسیده اند و می کوشند تا این تجربه را به مرحله جدید کوشش در راه دمکراسی پیوند بزنند. بنابراین اکنون سخن از سازمان دهی یک جنبش وسیع در سطح ملی برای آزادی و دمکراسی است که بتواند با اعمال فشار از بیرون و درون بر خودکامگان و تمامیت خواهان حاکم و عقب نشاندن آنان راه را برای این تغییرات هموار نماید. « اتحاد جمهوری خواهان » می کوشد نیروهای جمهوری خواه طرفدار این راهبرد سیاسی در داخل و خارج از کشور را حول این برنامه متحد و متشکل سازد.

سخن از سازمان دهی یک جنبش وسیع در سطح ملی برای آزادی و دمکراسی است که بتواند با اعمال فشار از بیرون و درون بر خودکامگان و تمامیت خواهان حاکم و عقب نشاندن آنان راه را برای این تغییرات هموار نماید.

ممکن است این پرسش مطرح باشد که آیا این راهبرد سیاسی جمهوری خواهان، در نهایت به تقابل نظام و مردم یعنی انقلاب نخواهد انجامید؟ این در عین حال که به شکل مبارزه و تاکتیک های اپوزیسیون مربوط است، بسیار بیش از آن به نوع برخورد نظام حاکم با تحولات آینده بستگی دارد. پروسه تغییرات دمکراتیک و در نهایت انتقال قدرت می تواند از طریق انتخابات آزاد و مراجعه به آرای عمومی در همه زمینه ها عملی باشد. اما اگر هم جنبش مردمی به هر دلیلی، چه مقاومت استبداد حاکم و چه شرایط منطقه، به تازاندن تحولات و یا به قیام منجر شود، پس از آن به گمان من با توجه به روندهای طی شده از انقلاب تا کنون، بویژه رشد آگاهی و تنوع و حضور نیروهای سیاسی و درجه تشکل پذیری جامعه، سامان یابی مجدد ساختار سیاسی کشور به مسیر تدریجی و دمکراتیک سوق خواهد یافت.

هدف دوم اتحاد جمهوری خواهان، ایجاد یک اتحاد وسیع حول دمکراسی در ایران است. اتفاقاً خلاف آنچه بعضی ها مطرح می کنند، متشکل شدن جمهوری خواهان نه تنها مغایرتی با جبهه وسیع دمکراسی ندارد، بلکه درست در همین راستاست. زیرا اتحاد ←

آنچه در این مقاله می آید دیدگاه شخص نگارنده است پیرامون مسائل مطرح شده و نه الزاماً دیدگاه عمومی اتحاد جمهوری خواهان ایران.

اهداف و چشم اندازهای سیاسی اتحاد جمهوری خواهان ایران

یکی از اولین پرسش هایی که می تواند در ارتباط با اتحاد جمهوری خواهان ایران مطرح باشد اینست که هدف این اتحاد پاسخ به کدام نیازهای سیاسی جامعه ایران در شرایط مشخص کنونی است؟

جمهوری خواهان با این اتحاد می کوشند پاسخ هائی برای دو نیاز مهم سیاسی ایران در شرایط حاضر جستجو کنند. اول شکل گیری یک نیروی اپوزیسیون آزادی خواه و مستقل از جناح بندی های حاکمیت که بتواند تغییرات سیاسی دمکراتیک و بنیادی در کشور را بر بستر یک جنبش وسیع اجتماعی و از راه مسالمت آمیز زمینه سازی و هدایت کند. این نیاز بویژه از پس از شکست برنامه اصلاحات درون ساختاری که با حرکت دوم خرداد آغاز شد اهمیت جدی یافته است. تجربه شش ساله این برنامه که اصلاح طلبان حاکمیت نیروی هدایت کننده آن بودند، طی یک پروسه فعال سیاسی و اجتماعی ثابت کرد که تغییر دمکراتیک در ایران بدون تغییر در ساختار سیاسی کشور که تغییر قانون اساسی لازمه آنست میسر نیست. این تجربه را بدون طی این پروسه و با پیش گویی سیاسی چنان که بعضی ها تصور می کنند نمی شد بدست آورد، زیرا اصلاح طلبان درون حاکمیت تنها نیرویی بودند که در آن مقطع امکان برآمد سیاسی و جلب توجه مردم را در ابعاد بزرگ داشتند و اگر توانسته بودند این نیروی عظیم را که چندین بار اعلام آمادگی کرد و به صحنه آمد سازمان دهند و با تبدیل آن به قدرت سیاسی روند تغییرات را از درون آغاز کنند، شاید اوضاع روال دیگری را می پیمود. اما اکنون دیگر نه مردم در صحنه رقابت های سیاسی جناح بندی های حاکمیت حضور می یابند (انتخابات شوراها در ۹ اسفند ماه گذشته نشان داد) و نه اصلاح طلبان حاکمیت به تنهایی قادر به تغییر موقعیت خود در ساختار قدرت هستند. البته باید گفت که این راه و تجارب آن برای خود اصلاح طلبان نیز نامکشوف و تازه

← برای دموکراسی مفهومی جز همزیستی و تلاش و مبارزه مشترک بین همه افراد و تشکل های سیاسی و نهادهای مدنی که درک و تجربه مشترکی از دموکراسی دارند نیست. و متشکل کردن جمهوری خواهان حول این درک مشترک و یک راهبرد سیاسی مشخص در یک اتحاد بزرگ، گام مهمی در این جهت است. درک مشترک از دموکراسی برای جمهوری خواهان از این نظر تعیین کننده است که برای آنها دموکراسی و جمهوری مفهوم واحدی است. یعنی دموکراسی یک مفهوم مجرد و جدا از کارکرد ساختاری آن نیست، بلکه هم با شیوه ها و ابزار مبارزه و هم با مجموعه نهادهایی که ساختار سیاسی کشور (دولت) را می سازد در ارتباط مستقیم است. بنابراین، جمهوری تنها یک مسئله کم اهمیت مانند ظرف و شکل حکومت و بی ارتباط با مضمون آن نیست، بلکه ساختاری است که دموکراسی باید در آن جریان یابد و متعین شود. دموکراسی نمی تواند با ساز و کار و در ساختاری متحقق گردد که در آن امتیازهای موروثی و دینی و مسلکی عمل می کند. پس درک مشترک از دموکراسی رشته محکمی است که جمهوری خواهان را علیرغم تنوع در برداشت های سیاسی در یک اتحاد وسیع به هم پیوند می دهد.

اما در این جا بحث بر سر رابطه این اتحاد با دو گرایش مشروطه خواه یعنی مشروطه خواه دینی و مشروطه خواه سلطنتی است که مدل های دیگری غیر از جمهوری را برای اداره کشور مد نظر دارند. آیا جمهوری خواهان و این دو گرایش مشروطه خواه می توانند در یک اتحاد برای دموکراسی قرار گیرند؟ باید توجه داشت که دموکراسی تنها با مبارزه علیه استبداد و برای برکناری سیستم و ساختار حاکم بدست نمی آید، بلکه ارائه و ترویج بدیل دموکراتیک این سیستم و نوع حکومتی که پس از استبداد باید مستقر شود از اهمیت حیاتی برخوردار است. و این به نوع درک و برداشت نیروهای سیاسی از دموکراسی و مدلی که برای آن ارائه می دهند مربوط است. این درست همان کاستی و نقطه ضعف بزرگی بود که پس از انقلاب جامعه ما را به استقرار مجدد استبداد سوق داد.

بنابراین، همه نیروهای سیاسی که برای آزادی و علیه استبداد مبارزه می کنند، از جمله مشروطه خواهان، می توانند حول مسئله آزادی های سیاسی اتحاد عمل داشته باشند، اما سیستم بدیل و نوع حکومت آینده که ارتباط مستقیم با نوع درک از دموکراسی دار، نه موضوع اتحاد بلکه بیشتر موضوع رقابت سیاسی است و در این رقابت سیاسی که از قبل از فروپاشی استبداد و در جریان مبارزه برای آزادی و دموکراسی آغاز شده است، سرانجام، جامعه در پروسه طبیعی تحولات سیاسی، نوع دموکراسی یعنی مدل حکومتی مطلوب خود را همراه با نیروی سیاسی حامل آن انتخاب خواهد کرد. بنابر این، بحث بر سر انتخاب طبیعی آلترناتیوهای سیاسی خواهد بود و نه اینکه پس از فروپاشی استبداد جامعه به طور مجرد و مثلاً در یک همه پرسی در شرایط خنثی مدل حکومتی خود را تنها به عنوان شکل یا ظرف حکومتی (جمهوری یا سلطنت یا مشروطه) برگزیند.

اما نکته مهم دیگر در این جا عدم آمادگی هر دو گرایش مشروطه خواه سلطنتی و دینی برای رقابت دموکراتیک با جمهوری خواهان در عرصه دموکراسی و ارائه بدیل حکومتی برای آینده ایران است. مشروطه خواهان دینی (اسلامی) که گفتمان دموکراسی دینی را مطرح می کنند، هنوز در این گفتمان خود تکلیف درآمیزی دین و دولت را روشن نکرده اند، و برای جانشینی ساختار سیاسی حاکم و قانون اساسی آن که بر پایه ولایت فقیه استوار است، بدیل ساختاری ارائه نداده اند. مشروطه خواهان سلطنتی نیز اساساً گفتمان جدیدی که بتواند نیازهای سیاسی یک جامعه مدرن در آغاز هزاره سوم میلادی را پاسخگو باشد مطرح نکرده اند. تعریف آنها از پادشاهی مشروطه همان تعریف ایدئولوژیک مندرج در قانون اساسی مشروطه است که راه را برای هرگونه تفسیر و توجیه مصلحت گرایانه و غیر دموکراتیک در شرایط لازم باز گذاشته است. نکته دیگر اینکه بدیل مشروطه به طور طبیعی بدیلی برای استبداد مطلقه حاکم و حاضر است و نه بدیلی برای استبداد غایب و فرو پاشیده در اثر یک انقلاب. مگر آنکه دارای

چنان سنت های دموکراتیکی در گذشته بوده باشد که در حافظه تاریخی جامعه بتواند به عنوان یک بدیل مطرح شو. اما از آنجا که از پس از انقلاب مشروطه تا کنون اساساً مجالی برای تجربه واقعی یک حکومت سلطنتی مشروطه وجود نداشته است، از این روی گفتمان مشروطه سلطنتی فاقد سنت های دموکراتیک و تجربه سیاسی تاریخی در ایران است. با این حال بدیهی است که این به معنای مجاز نبودن هر دو گرایش مشروطه خواه برای طرح گفتمان های جدید مشروطه خواهی برای رقابت در عرصه سیاسی نیست، بلکه امر مهم در این زمینه، پذیرش موجودیت سیاسی همه نیروها و قواعد رقابت دموکراتیک آنهاست.

نیروها و مؤلفه های سیاسی اتحاد جمهوری خواهان

و تاثیر این اتحاد بر روند تحزب سیاسی در ایران

معیارهای دیدگاهی و سیاسی برای نیروهایی که می توانند در اتحاد جمهوری خواهان ایران متشکل شوند، در حقیقت همان درک مشترکشان از دموکراسی و بدیل های ساختاری و نیز راهبرد سیاسی است که برای آزادی و دموکراسی در ایران ارائه می کنند. همانگونه که در بیانیه جمهوری خواهان آمده است دموکراسی پارلمانی بر اساس جدائی دین و مسلک از حکومت، تفکیک قوا، انتخابی بودن سران کشور و دولت، ونفی هرگونه ادعای امتیاز موروثی، دینی و مسلکی در امر حکومت، از مؤلفه های اصلی بدیل ساختار سیاسی برای آینده ایران از دید جمهوری خواهان است. راهبرد سیاسی نیز همانگونه که آمد در کلیت خود مبتنی بر سامان دهی یک جنبش وسیع دموکراتیک و مبارزه به شیوه های مسالمت آمیز برای عقب راندن تمامیت خواهان حاکم و تغییر قانون اساسی و ساختار سیاسی کشور از طریق انتخابات آزاد و مراجعه به آرای عمومی است.

بنابراین، در این اتحاد، طیف بسیار گسترده جمهوری خواهان عرفی در ایران و خارج از کشور، گرایش های ملی، دموکرات، و چپ، و گرایش های ملی مذهبی که به ضرورت جدائی دین و دولت باور دارند، و نیز اصلاح طلبان پی گیری که علاوه بر ضرورت جدائی دین و دولت به ضرورت تغییر قانون اساسی و ساختار سیاسی کشور معتقدند، قرار می گیرند. این گسترده ترین نیروی سیاسی آزادی خواه و دموکرات ایران است. هدف اتحاد جمهوری خواهان ایران آلترناتیو سازی در خارج از کشور نیست، بلکه تلاش برای هماهنگی و پیوند دادن مؤلفه های وسیع نیروهای جمهوری خواه در داخل و خارج، به منظور ارتقای این مجموعه بزرگترین نیروی دموکرات ایران به سطح یک آلترناتیو است.

هویت سیاسی و اجتماعی مؤلفه های کنونی اتحاد جمهوری خواهان، از این اتحاد، سیمایی سوسیال دموکراتیک ترسیم می کند. اما برآمد این سیمای مشخص سیاسی و اجتماعی منوط به روند تکاملی آنست و وظیفه مقدم و فعلی آن ارائه یک ساختار دموکراتیک برای همزیستی همه گرایش های سیاسی، فکری، فرهنگی، مذهبی و قومی در کشور است.

اتحاد جمهوری خواهان ایران همچنین تجربه ارزشمندی برای روند تحزب و تشکل در ایران آینده خواهد بود، زیرا این بستر گسترده و پر تنوع سیاسی مجال آنرا فراهم می آورد تا ضرورت های سیاسی و نیازهای برنامه ای جامعه ما هر چه دقیق تر شناخته شوند و گرایش های مختلفی که چه در داخل و چه در خارج، به خاطر حاکم بودن اختناق و استبداد همواره از رابطه با پایگاه اجتماعی خود یعنی تشکیل حزب به معنای واقعی آن محروم بوده اند، به تجدید این پیوند بپردازند و با برخورداری از تجربه همزیستی در اتحادی بزرگ به روند نوین تحزب در ایران یاری رسانند. از همین روی نوع تشکل «اتحاد جمهوری خواهان» یک حرکت و یک جنبش متکی بر عضویت افراد و شهروندان با هویت مستقل است، و نه متشکل از جریانها و سازمان های سیاسی. اگرچه اعضای این جنبش می توانند عضو هر تشکل سیاسی و فرهنگی دموکراتیک نیز باشند. ▲

اتحاد جمهوریخواهان : رؤیا یا واقعیت؟

بهار زنده رودی

جریان سیال و قدرتمند برای انتقال تازه ترین فرهنگها و خرده فرهنگها از مراکز تولید فرهنگ در اروپا و آمریکا به ایران بوده است. اما از سوی دیگر، جریانات سنتی با شبکه گسترده روحانیت در حوزه های علمیه قم، اصفهان، مشهد، تبریز و... به بازتولید فرهنگ و اندیشه اسلامی پرداخته و از طریق شبکه مداح ها، واعظین، تکیه ها و مساجد، در سرتاسر ایران به نشر و انتشار این فرهنگ مشغولند و به این تناقضات می افزایند. از جانب دیگر، طیف گسترده ایرانیان پراکنده در چارگوشه دنیا، در کشورهای متفاوت زیست می کنند و با تأثیرپذیری از کشور میزبان و متأثر از سیستم های آموزشی و تربیتی متفاوت، اگر چه از جنبه مفهومی و تاریخ مفهومی ادراک های متفاوتی را در ذهن می پروراند، اما به هر حال اصطلاح ها و واژه های مشترک را مورد استفاده قرار می دهند. این مجموعه پراکنده، فاقد افقهای معنایی ذهنی و مفهومی نزدیک به هم هستند و لذا عزم و اراده منسجم برای نقاط مشترک به مثابه مردم یک کشور و در راه رسیدن به یک وفاق همگانی برای ایجاد یک جامعه دموکراتیک و متعادل ایرانی را ندارند.

نیروی جمهوریخواه با آماج دموکراتیک و لائیک، اگر چه یک جنبش نیرومند فرهنگی است، اما فاقد یک ساختار کارآمد سیاسی می باشد و همانند همه جنبشهای فرهنگی، در یک پراکندگی عمیق بسر می برد و اراده منسجم و عزم سیاسی واقعی را برای یک عمل سیاسی جدی دارا نمی باشد.

عدم تعادل بین بخش دولتی عریض و طویل در حوزه های اداری - اقتصادی و بخش خصوصی ضعیف در حوزه تولید صنعتی و خدماتی، از دیگر مشکلات ساختاری جامعه ایران است. بواسطه عدم تعادل و نبود زیرساخت های لازم برای گسترش بخش خصوصی، سرمایه این بخش به سرعت به سمت سرمایه دلال سوق می یابد و از کشور به خارج منتقل می گردد. از سوی دیگر، گسترش بخش دولتی، به زرفش استبداد و گسترش فساد مالی منجر می شود. عدم تعادل میان بخش دولتی و خصوصی، امکان تعادل نیرو را فراهم نمی آورد و الزامهای ساختار عریض و طویل، رشد نیروی اقتصادی مستقل از ساختار دولتی و برآمد نیروی سیاسی ناشی از آن را در بیرون این ساختار، منتفی می سازد.

در حوزه سیاست، نیروهای سلطنت طلب در پی آنند که اهرمهای قدرت دولتی را به خود اختصاص دهند و اگر چه در گفتار از تعارفات دموکراتیک بهره می گیرند، اما به جرأت می توان گفت که در صورت گرفتن ابزارهای دولتی، همه این تعارفات را به فراموشی خواهند سپرد. حال با توجه به چنین وضعیتی، نیروی جمهوریخواه با آماج دموکراتیک چگونه می خواهد به حل این معضلات بپردازد؟ درست با توجه به همین کمبود یک بخش پر قدرت صنعتی و تجاری با زیرساخت های خدماتی نیرومند در بیرون از دولت است که این نیروی اجتماعی علیرغم آماجهای معین فرهنگی، نمی تواند به یک ←

پیامدهای واقعه ۱۱ سپتامبر و واکنش گسترده سیاسی - نظامی آمریکا، در منطقه خاورمیانه به اشغال دو کشور همسایه ایران، یعنی افغانستان و عراق انجامید. بی شک این حضور سیاسی - نظامی آمریکا، تأثیرات خود را در کوتاه و دراز مدت بر روندهای سیاسی ایران خواهد گذاشت. ظاهراً این تحولات پرشتاب، نیروهای درگیر در سیاست های ایران را در طیف های گوناگون به چالش واداشته است، تا از طریق واکنشهای مختلف، بکوشند از روند اوضاع عقب نمانند و بتوانند در آینده بگونه ای مؤثر نقش بازی کنند.

اکنون تحولاتی در طیف نیروهای سلطنت طلب را شاهدیم. در طیف نیروهای جمهوریخواه اصلاح طلب در بیرون و داخل کشور نیز شاهد انتشار بیانیه هایی با اشکال مختلف ولی مضمونهای مشابه بوده ایم. حال باید منتظر بود تا که «جمهوریخواهان انقلابی» نیز البته با فرمولبندیهای تند در نحوه نگارش، اما رفتار سیاسی مشابه از جنبه عملی، به این قافله بپیوندند.

این نوشته، در صدد تحلیل رفتار نیروهای جمهوریخواه اصلاح طلب، در داخل و خارج کشور و در پی اثبات این موضوع است که این رفتار سیاسی، علیرغم نیت خوب، راه به جایی نمی برد و حاکی از عدول اندیشه سیاسی است و لذا سیاست را به کلوب بحث و صدور عریضه و بیانیه تقلیل می دهد. باید اضافه کرد که نیروی جمهوریخواه با آماج دموکراتیک و لائیک، اگر چه یک جنبش نیرومند فرهنگی است، اما فاقد یک ساختار کارآمد سیاسی می باشد و همانند همه جنبشهای فرهنگی، در یک پراکندگی عمیق بسر می برد و اراده منسجم و عزم سیاسی واقعی را برای یک عمل سیاسی جدی دارا نمی باشد. بنابراین این جنبش نمی تواند به عنوان یک نیرو در تعادل سیاسی، تغییری در برآیند بردارهای سیاسی ایران ایجاد کند. اما پیش از پرداختن به این موضوع، لازم است اشاره ای به مشکلات ساختاری ایران بکنم.

مشکلات ساختاری

ایران برای رسیدن به یک جامعه دموکراتیک و متعادل، با مشکلات ساختاری جدی روبروست. این مشکلات، در یک روند تاریخی در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران به وجود آمده است. رشد مدرنیزاسیون در ایران که با اقداماتی از بالا از طرف رضاشاه و محمدرضاشاه صورت گرفت، فرآیند ناموزون توسعه در ساختارهای اجتماع را به بار آورد و جامعه ایران را با دشواریهای جدی روبرو ساخت. از جنبه اقتصادی، ثروت و سرمایه در مناطق خاصی متمرکز شده است و دیگر مناطق ایران از بسیاری مواهب بی بهره اند. این رشد ناموزون اقتصادی، پیامدهای اجتماعی - فرهنگی گوناگونی با خود به همراه آورد که جامعه را در یک چندساختاری مزمن و بکلی متناقض قرار داد. در یک چنین جامعه ای، ساختارهای سنتی با فرهنگ و رسوم ویژه وجود دارد که تو گویی متعلق به سده های گذشته است و در چند کیلومتر آنطرف تر، فرهنگ و ساختار بکلی متفاوت و امروزی، با اندیشه و ابزارهای بسیار مدرن و پیشرفته که چیزی از نمونه های مشابه در جوامع صنعتی کم ندارد، وجود دارد.

از جنبه فرهنگی و معرفت شناسی، حضور میلیونی ایرانیان که بعد از انقلاب اسلامی به کشورهای اروپایی مهاجرت کردند، زمینه ساز یک

← نیروی سیاسی مؤثر ارتقاء یابد. سرمایه های انباشته در دست ایرانیان در خارج از کشور، بیشتر سودای جذب در سرمایه های کشورهای اروپایی و آمریکا را دارد، تا اینکه به دنبال منافعی در ایران بگردد و سمت و جهت گیری در راستای همراهی با اپوزیسیون بیاید. حتی نیروهای متخصص ایرانی نیز بیشتر تمایل دارند، در شرکتهای اروپایی و آمریکایی جذب شوند. آیا همین ساختارهای ناموزون و این مشکلات جدی نیست که مانع ارتقاء نیروی جمهوریخواه به یک نیروی سیاسی مؤثر است؟

از جانب دیگر، ساختارهای استراتژیک - امنیتی منطقه خاورمیانه نیز، این امر را دشوارتر کرده است. چه حضور گسترده نیروهای نظامی آمریکا در مقطع فعلی و چه رشد و گسترش نیروهای نظامی در گذشته، حجم بزرگی از نیروهای کیفی ایران را از جنبه های مالی و نیروی انسانی در شاخه های نظامی مشغول کرده است. از جنبه امنیت ملی، توجه به ساختارهای امنیتی موجود، که اوضاع غیرمطمئن برای ایران فراهم آورده است، فرصت برای شکل گیری نیرویی بیرون از ساختار دولتی را فراهم نمی سازد.

رفتار سیاسی نیروی جمهوریخواه

به واسطه مشکلات ساختاری جامعه ایران و ساختارهای استراتژیک منطقه خاورمیانه، نیروی جمهوریخواه ایران با آماج دموکراتیک و لائیک که سودای تعادل سیاسی - اجتماعی برای ایران دارد، نتوانسته در ظرف نزدیک به ۸۰ سال گذشته، یک ساختار سیاسی مؤثر برای خود ایجاد کند. اگر به رفتار و کنش و واکنش رهبران جبهه ملی ایران، به عنوان مهمترین شاخص سیاسی این نیرو نگاه اجمالی بیندازیم، می بینیم که این جریان یک نیروی محدود است که همواره تحت شرایط بین المللی دست به واکنش می زند. رهبران منزوی آن، مدتها سیاست را وامی گذارند و آن را به روزنامه خواندن و گوش دادن به اخبار رادیو محدود می کنند. حوزه عمل آنان از تأثیرگذاری بر افراد فامیل و همسر و فرزندان بیشتر نیست. با تحولات بین المللی، پا از خانواده بیرون می گذارند و گرد هم جمع می شوند و به صدور اعلامیه و نوشتن طومار بسنده می کنند. روزنه های سیاسی که باز می شوند، چند صباحی به خطبه های سیاسی می گذرانند و دوباره با تغییر اوضاع بین المللی و بسته شدن روزنه ها و تحکیم استبداد و زندانی شدن عده ای، به کانون خانواده باز می گردند و دوباره ارائه تحلیلها و خطابه های سیاسی در محدوده فرزندان و نوه ها را از سر می گیرند و منتظر آینده می نشینند. این رهبران، از آنجا که از فعالیت واقعی سیاسی بدور بوده اند، هر چه از عمرشان می گذرد، لجاجت و خودخواه تر و حساس تر می شوند و عملاً ظرفیت های خود را برای یک کار دسته جمعی از دست داده اند. لذا هنگامی که اوضاع سیاسی کشور ایجاب می کند که با عزم و اراده جدی در تصمیم گیری قاطعانه و منسجم عمل و بر روندها تأثیرگذاری کنند، با منازعات شخصی فرصت ها را از دست می دهند. نمونه های آن را می توان در رفتار رهبران جبهه ملی در مقابل دولت امینی و یا در بحبوحه انقلاب و در جریان اختلافات میان بختیار و سنجابی و فروهر دید.

با فروپاشی اردوگاه شوروی و کاهش جذابیت برنامه های چپ مارکسیستی، بخش وسیعی از نیروهای چپ نیز که در عمل اجتماعی و سیاسی خود از عزم و اراده ویژه ای برخوردار بودند، از جنبه رفتاری به طیف نیروهای ملی پیوستند و عملاً سیاست را به عوض سازماندهی اجتماعی، به گوش فرادادن به اخبار و احیاناً تحلیل کردن وقایع سیاسی روز تقلیل دادند.

ظهور پدیده اینترنت و سایت های اینترنتی، این وضعیت بی ساختاری در بین نیروهای جمهوریخواه را تشدید کرد. اکنون با در اختیار داشتن یک کامپیوتر می توان به مشارکت سیاسی در حد گپ و گفت و شنود نوشتاری و گفتاری پرداخت و خرسند بود که در حال کار سیاسی هستیم. ظهور پدیده «پالتاک» (Paltalk) گپ های سیاسی را صورتی همگانی و گسترده داد و به اصطلاح بحث های

روبروی دانشگاهی و سلف سرویسهای دانشگاه به «پالتاک» منتقل شد و پرحرفی سیاسی صورتی مدرن به خود گرفت.

بدینسان نیروی چپ که عملاً در سنت تاریخی خود به سازماندهی اجتماعی مبادرت می ورزید، در حوزه عمل سیاسی، کردار خود را به کردار ملیون تقلیل داد و نیروی جمهوریخواه ایران، عملاً سیاست را به ژورنالیسم گفتاری و نوشتاری محدود ساخت. این نیرو همواره به خود مشغول است و هنگامی که اوضاع بین المللی رخ نشان داد، با عجله بیانیه یا اعلامیه ای سرهمبندی می کند و با خیل امضاها و نامها می کوشد وانمود کند که در حال شکل دهی همبستگی و انسجام و یک اراده و عزم مشترک سیاسی است. اما اینگونه نمایش ها معمولاً در دومین گام عملی خود متوقف می گردد.

نیاز به تولید دانش ملی

واقعیت این است که مشکلات و مسائل جامعه ایران، جز با بسیج ملی و وفای همگانی قابل حل نیست. امر سیاست، یک امر جدی است که نیاز به کارشناسی در حوزه های نظری و عملی دارد. برای چیرگی بر این گسیختگی ملی، ما به انسجامی سازمان یافته و تولید دانش ملی نیازمندیم. تولید این دانش ملی در حوزه های مختلف، متأسفانه در حال حاضر در دانشگاههای کشور ممکن نیست. نیروی کارشناسی ایرانی نیز که در دانشگاهها و مراکز علمی اروپا و آمریکا مشغول به کار است، در چارچوب سیستم تولید دانش در کشورهای میزبان عمل می کند. سیستم های سازماندهی دانش در هر کشوری نیز متناسب با نیازهای درونی همان کشور است و این امری طبیعی و مشروع می باشد. لذا تولید دانشی که می خواهد به مسائل و مشکلات جامعه ایران بپردازد، باید با ایده راهنما و متناسب با مشکلات عدیده ایران و خودویژگی و پیچیدگی این جامعه سازمان یابد. شاید از طریق مرجعیت محافل علمی بتوان این گسیختگی معنوی را به انسجام ارتقاء داد. این امر نیازمند ایجاد سیستم و ساختاری است که بطور بی میانجی به مسائل ایران بپردازد. مفاهیم و تئوریهایی باید با اتکا بر مبانی ملی از بطن مشکلات عدیده ایران برآمده باشد. اگر سیاستی بخواهد بطور کارآمد در ایران عمل کند، باید از روزمرگی دست بردارد و امر سیاست را پروژه ای جدی و استراتژیک ببیند و اهمیت امر مدیریت سیاسی را درک کند و آن را از کارچاق کنی سیاسی تفکیک نماید. باید بطور جدی از پوپولیسم و عوامفریبی مشتمل کننده که در انتظار تغییر اوضاع بین المللی و یا سوار شدن بر امواج اعتراضی مردم عاصی است پرهیز شود. باید سیاست را جدی گرفت و به کلیت اجتماع اندیشید. لذا قبل از هر چیز باید در پی ایجاد ساختارهای کارآمد، جدی و پویا بود و این امر نیازمند دانش عام، دانش مدیریت سیاسی، شجاعت اخلاقی و مدنی و وجدان کاری است؛ نیازمند کار مداوم و پیگیر برای ایجاد ساختمانی منسجم و موزون و هماهنگ است. صدور بیانیه هایی که اضطراری سرهمبندی شده، راه به جایی نخواهد برد و دردی از ما درمان نخواهد کرد.

ما همه تجارب جبهه ملی ایران، جبهه سوسیالیست ها، سازمان اکثریت، حزب دموکراتیک مردم ایران، سازمان جمهوریخواهان ملی و جبهه دموکراتیک (متین دفتری) را پیش رو داریم. برای ایجاد یک نیروی کارآمد و جدی، باید پایه ای منسجم با افقهای نزدیک به هم و به همراه تاریخچه ای از عواطف مشترک سیاسی و مبارزاتی را در روندی پی ریزی کرد و تازه پس از آن، با درایت و عقلانیت مدرن و با مدیریت کارآمد، از بطن آن سازوکار منسجم و جدی را بیرون کشید. این بیانیه ها و اعلامیه ها از آنجا که حاصل پروژه ای از این دست نیست و با کار منظم و درازمدت و سازمان یافته تهیه نشده و فاقد انسجام درونی است، تنها می تواند به تشنیت بیشتر دامن زند. سخن را با جمله ای حکیمانه به پایان می بریم: «۵ آدم گنج که جمع می شوند، گنجی را ۵ برابر می کنند. وقتی که ۵۰۰ نفر گنج دور هم جمع شوند، گنجی ۵۰۰ برابر و شاید بیشتر می شود!» ▲

مشارکت سیاسی و نظام گسیختگی اجتماعی

سعید پیوندی

موضوع مشارکت بسیار کم‌رنگ مردم در انتخابات شوراها، بویژه در شهرهای بزرگ مانند تهران و اصفهان، هنوز در تحلیل‌های جناح‌های مختلف سیاسی ایران، جای برجسته‌ای را به خود اختصاص می‌دهد. رویگردانی مردم از این جنبه دارای اهمیت معنی‌دار بود، چرا که کسانی از خارج از دایره بسته داخل حکومت و از درون اپوزیسیون نیمه قانونی، این بار توانسته بودند از زیر تیغ برنده «نظارت» وزارت کشور ویا شورای نگهبان جان سالم بدر ببرند و در فهرست‌های انتخاباتی جای گیرند. اما با این وجود درصد رای دهندگان نسبت به انتخابات گذشته کاهش بسیار مهمی داشت و در میان ناباوری همگان نمایندگان جناح اقتدار گرا که از سوی اقلیت کوچکی از مردم حمایت می‌شدند توانستند با رای اندک خود به شوراها و شهرهایی مانند تهران و اصفهان راه یابند و چهره‌های سرشناس اصلاح طلب درون حکومت و اپوزیسیون نیمه قانونی را شکست دهند.

روزنامه نگاران، کارشناسان و فعالین سیاسی در نوشته‌های خود در ۲-۳ ماه گذشته بیشتر به علل سیاسی این رفتار جمعی پرداخته‌اند و تلاش کرده‌اند رابطه میان شکست و یا ناکارایی سیاست‌های اصلاح طلبانه درون حکومتی و بن بست سیاسی کنونی ایران را به پشت کردن مردم به صندوق‌های رای مربوط کنند. رای ندادن مردم در این نوشته‌ها نشانه نارضایتی عمیق مردم معنا شده و رفتار آنان به مثابه مجازات اصلاح طلبان درون حکومتی، چهره‌های رادیکال‌تر اپوزیسیون هم که از ۱۳۷۶ با بدبینی به روند اوضاع می‌نگریستند، این حادثه مهم را آغاز مرحله جدید توهم زدایی گسترده افکار عمومی و توده‌های مردم می‌دانند. تظاهرات دانشجویی اخیر و روحیه طغیانی جوانان هم با همین منطق توضیح داده می‌شود، یعنی نومی‌دی کامل از امکان اصلاحات درونی نظام.

در نگاه اول، این تحلیل‌ها درست، عینی و قانع‌کننده بنظر می‌رسند. یعنی توضیح رفتار مردم با اوضاع و احوال سیاسی و یا اقتصادی. در حقیقت بزرگترین و خطرناک‌ترین مجازاتی که مردم می‌توانند برای یک نهاد سیاسی و بازیگرانش قایل شوند، بریدن از آنها و بی تفاوتی نسبت به سرنوشت آنهاست. این رفتار، یعنی عدم مشارکت، انفعال و بی تفاوتی نوعی مقاومت نانوشته و ناگفته افکار عمومی است که از ابزارهای لازم برای ابراز وجود و بیان خود محروم مانده است. از نظر ذهنی و روانی این حالت را شاید بتوان مرحله بالاتر سرخوردگی و نامیدی و خشم نامید.

توجه به بحران سیاسی و یا اقتصادی، برای توضیح این رفتار مردم، روش قابل انتظار و عینی است، زیرا معنا و نتایج این رفتار سیاسی است و بطور مستقیم نهاد سیاسی را نشانه رفته است. اما شواهدی هم در جامعه وجود دارند که شاید بتوانند در کنار عوامل سیاسی و اقتصادی ما را بسوی بررسی ابعاد دیگری از این روانشناسی و عمل مردم و بویژه جوانان سوق دهند. صحبت در اینجا بر سر برخورد جامعه شناسانه با رفتار جمعی است که بطور خود بخودی در جریان وقایع یکی دو سال گذشته شکل گرفته است.

هنجار شکنی و نادیده انگاشتن خطوط قرمز

همه می‌دانند در چند سال اخیر رفتارهای اجتماعی هنجارشکنانه و «انحراف» اجتماعی که بطور مستقیم نظام ارزشی حکومت را نشانه می‌روند، بطرز چشمگیری گسترش پیدا کرده و «همه گیر» شده‌اند. برای مشاهده دامنه هنجارشکنی و هنجارستیزی نیازی به کار پژوهشی چندانی هم وجود ندارد. با اندکی دقت هر کس می‌تواند به آسانی مصداق‌های روزمره بی اعتباری نظام ارزشی رسمی و هنجاری را بیابد.

سال گذشته، در جریان همایش ملی آسیب شناسی اجتماعی که در تهران برگزار شد، شرکت کنندگان بر اساس آمار و پژوهش‌های کمی و کیفی میدانی، از گستردگی چشمگیر آنچه که در برداشت رسمی «انحراف» و «آسیب اجتماعی» نامیده می‌شود پرده برداشتند. خودفروشی، اعتیاد، خشونت و پرخاشجویی، خودکشی (خودسوزی دختران) و فرار کودکان و نوجوانان از خانه و افسردگی، به پدیده‌های مهم اجتماعی تبدیل شده‌اند که همه روابط و نظام اجتماعی و انسجام درونی آنرا بطور مستقیم تهدید می‌کنند. صحبت از وجود بیماریها، ناهنجاریها و «انحرافات» مژمن اجتماعی است که شرایط کنونی ایران در خدمت شیوع و گسترده شدن هر چه بیشتر آنها قرار دارد: چند میلیون معتاد، چند ده هزار کودک فراری و خیابانی بدون سرپرست، چند صد هزار زن و مرد تن فروشی که در معابر و گذرگاه‌های شهر در انتظار مشتری بسر می‌برند و نیز ۷ میلیون شهروند افسرده بر اساس برآورد کارشناسان، به واقعیت‌های عادی جامعه ایران تبدیل شده‌اند.



در چنین فضایی است که برای بخش بزرگی از جوانان ایرانی امروز ترک بدون تاسف ایران و زندگی در کشورهای دیگر به یک آرزو و خواست تبدیل شده است. یعنی حتی سرزمین مادری هم مفهوم هویتی و احساسی خود را از دست داده است. جوانی که چند ماهی است به فرنگ آمده می‌گفت: «همه هم سن‌های من چشم به این سو دارند و در جستجوی راهی برای مهاجرتند». بیهوده نیست امروز ایران در میان ۲۹ کشور در حال توسعه دنیا مقام نخست را در فرار مغزها از آن خود می‌کند و هر سال ۱۵۰ تا ۱۸۰ هزار متخصص و تحصیل کرده ایران را به قصد کشورهای دیگر ترک می‌کنند. به یقین کسانی خواهند گفت که این پدیده‌ها و داده‌ها هیچیک تازگی ندارند. این داوری نادرستی نیست ولی آیا جامعه ما هیچگاه با ناهنجاری‌های گوناگون اجتماعی چنین گستره‌ای مواجه بوده است؟ ←

جامعه نظام گسیخته بدون هویت

ناهنجاری های اجتماعی کنونی، فقط نوک کوه یخی را تشکیل میدهند که بخش عمده آن در اعماق جامعه ایران مدفون است. جامعه ای که افراد را بطور رسمی از کودکی و در روندی دایمی به دورویی، فریب و عدم صداقت وا میدارد. همه مردم دارای دست کم دو زندگی بسیار متفاوت هستند. یکی خصوصی و دور از چشم «نظارت اجتماعی» و دیگری عمومی همراه با تظاهر و فریب برای رعایت ظاهری هنجارهای تحمیلی نهاد سیاسی و دیگر نهادهای غیردموکراتیک و بسته جامعه. در ایران امروز ارزش ها و هنجارهای جمعی و عمومی که باید جامعه را بنوعی انسجام و وفاق عمومی بخشند و در شکل دادن به هویت جمعی و حس تعلق به یک مجموعه جغرافیایی، تاریخی و سیاسی مشارکت کنند وجود ندارند. جامعه ای تشکیل شده از پاره های جدا از هم که حتی قادر به داشتن آرزو ها و ایده آل های جمعی هم نیست. یک پژوهش میدانی جامعه شناسانه که در ایران منتشر شده، نشان می دهد که هر چه سن بچه ها در مدرسه بالاتر می رود، از میزان تعلق ملی آنها کاسته می شود (س. طالبی، فصل نامه تعلیم و تربیت، ش ۳، پاییز ۱۳۷۹).

نماد های باقی مانده هویت ملی و جمعی ما در فوتبال و مسابقات ورزشی خلاصه می شوند، آنجا که گروه هایی می توانند بدون مزاحمت فریاد بزنند و شادی خود را در فضاهای بزرگ با یکدیگر تقسیم کنند. لحظات میرنده ای که با دیگر آیین ها، همایش ها و رویدادها پیوند نمی خورند و چون حبابی در آسمان می ترکند و ناپدید می شوند.

بریدن مردم از کشورشان را می توان در رفتارهای روزمره آنان مشاهده کرد. بخش روزافزونی از مردم تلویزیون های خارجی و برون مرزی را به برنامه های تلویزیون کشور خود ترجیح می دهند. در خبرها آمده است که حتی در قم هم فقط ۳۰ درصد جوانان «رسانه ملی» را می شناسند. کسانی را امروز در جامعه می توان یافت که هیچ نوع رابطه ای با رسانه های جمعی داخلی ندارند. نظر خواهی بزرگ اخیر سازمان ملی جوانان نشان می دهد که کمتر از ۲ درصد جوانان با شخصیت های سیاسی کشور آشنایی دارند.

زندگی جمعی در ایران به گفته یک دانشجوی نکته بین در «زیر زمین بزرگی در جریان است که همه از چند و چون آن هم زمان باخبر و بی خبرند». روند جامعه پذیری جوانان در فضاهای غیر رسمی و در شرایط غیر متعارف طی می شود و آنها بیشتر در حاشیه جامعه و در مقابل جامعه دوران فرهنگ پذیری و درونی کردن (یا دوری جستن؟) هنجارها را پشت سر می گذرانند. شاید کمتر جامعه ای مشابه ایران بتوان یافت که تا این اندازه از خود بیگانه و نظام گسیخته و با هویت مغشوش و درهم باشد و جوانان آن از فرهنگ رسمی فراری و بیزار باشند.

برخی دوگانگی ها و تضادهایی که در ایران به چشم میخورند، در حد سورئالیستی شگفت آورند. در حالیکه برای مثال نهاد های رسمی در حال چانه زدن و دعوا بر سر اندازه و بلندی چاک مانو خانم ها هستند، ده ها هزار زن در کنار خیابان ها بطور علنی خود فروشی می کنند و روابط جنسی آزاد با شتاب جای خود را در میان گروه های اجتماعی بخصوص در شهرهای بزرگ باز می کند و حتی همجنس گرایی در برخی گروه های اجتماعی به ارزش پذیرفته تبدیل می شود. در حقیقت حکومتی که در نظر داشت با شور انقلابی - مذهبی مردم، جامعه ای منزه بر پایه معنویت و اخلاق قرون گذشته برپا کند، خود را در برابر چنین واقعیت های وارونه ای می یابد که درست در نقطه مقابل هدف هایش قرار گرفته اند. بخش مهمی از مردم و جوانان (با وجود همه تلاش های نظام آموزشی و رسانه های جمعی برای القا و پذیرش فرهنگ رسمی) نه تنها نظام ارزشی و فرهنگ رسمی را نپذیرفته اند، بلکه گاه در حد مبالغه آمیز در برابر آن قرار دارند.

فرودیت جدید تنش زا

فرودیت جدید، یکی از مهم ترین نشانه های مدرنیته زمان ماست. جامعه ایران در پذیرش هنجاری و درونی کردن روند ظهور فرودیت مدرن، با دشواری های ویژه ای روبرو بوده است. این پدیده را بویژه در

رابطه با جوانان باید مورد توجه قرار داد که در ۳۰ سال گذشته توانسته اند بصورت یک گروه اجتماعی پرتحرک و نوآور و سنت شکن موقعیت جدیدی برای خود بوجود آورند.

یکی از مهم ترین دلایل عدم پذیرش فرهنگ رسمی در جامعه، تناقضات آشکار آن با مدرنیته و الزامات جامعه مدرن است. در همه سال های گذشته، نهاد سیاسی در کشور ما در برابر شکل گیری و جامعه واقعت پوشیدن چنین فردیتی کارشکنی کرده و اجازه نداده است جامعه ما سیر طبیعی و متعارف فرهنگ جدید مبتنی بر فردیت را تجربه کند، با آن کلنجار رود و راه خود را پیدا کند. ما حتی نتوانسته ایم پیرامون این تحولات اساسی با افکار عمومی و جوانان خود به یک برخورد نقادانه دست زنیم.

دخالتهای دایمی و گسترده پلیسی در همه امور خصوصی و جمعی مردم و محدود بودن حوزه آزادی های فردی و جمعی، ظهور فردیت در جامعه را با تنش فراوان روبرو کرده است. از آنجا که بسیاری چیزها پنهان یا نیمه پنهان هستند و زندگی در زیرزمین ها جاری است، جامعه امکان فکر کردن درباره آنها را ندارد. هر آنچه که ممنوع می شود مورد اقبال قرار می گیرد و تابوشکنی به ارزش اجتماعی و خمیر مایه فرهنگ غیر رسمی تبدیل می شود. زندگی کردن جوانی در ایران فقط از طریق شبکه های خودجوش و جزایر سرگردان فرهنگ پنهان و غیررسمی ممکن می شود و جوانان به ناچار به زندگی زیر زمینی روی می آورند. بسیاری از بحران ها و سرگشتگی های هویتی و اجتماعی کنونی نتیجه همین کشاکش های بی پایان است.

عمومیت یافتن رفتار های هنجار شکنانه و «انحراف» از فرهنگ رسمی جامعه و زیر پا گذاشتن ممنوعیت های زورگویانه و تابوهای پرشمار فقط با فرهنگ جامعه رابطه پیدا نمی کند. نسل جدید در جریان زندگی کردن جوانی به شیوه های غیر متعارف، باور خود را به نهاد های اصلی جامعه از دست می دهد. این بیماری مانند موربانه بندهای رابطه بین مردم و جوانان با نهاد های پر قدرتی مانند سیاست، مذهب و حتی خانواده را سست می کند.

آنچه که در سال های اخیر بر شکاف میان گروه های اجتماعی هنجار شکن و نهاد سیاسی و فرهنگ سنتی و غیر جذاب آن افزوده، گسترش تکنولوژی جدید ارتباطات و اطلاعات در کنار روندهای جهانی شدن است. تشنگی کنونی جوانان برای دسترسی به شبکه های ارتباطی جدید، روانشناسی کنونی آنان را در انزوا و تنهایی فرهنگی که در آن زندگی می کنند منعکس می کند.

مشارکت سیاسی در شرایط نظام گسیختگی

انتخابات سال ۱۳۷۶ و مشارکت تاریخی مردم و بویژه جوانان تجربه ای استثنایی بود که رهبران سیاسی ایران نتوانستند معنا و اهمیت آنرا درک کنند. هر روز شمار بیشتری از مردم و جوانان به حاشیه ناپیدا و زیرزمین های جامعه کشانده شده اند. کوچک شدن جنبش دانشجویی و محدود شدن حرکات اعتراضی و طغیانی در حد چند صد و یا چند هزار نفر، نشانه های روانشناسی امروز جوانان ایران هستند. ۱۸ تیر ماه به عنوان جنبش طغیان گرایانه می توانست ماه مه ۶۸ دیگری برای جوانان و سایر گروه های اجتماعی در کشور ما باشد و رهبران سیاسی و جامعه را بخود آورد. اما حوادث بعدی نشان دادند که جامعه ما از چنین شرایطی بسیار دور است. کسانی فکر می کنند انزوا و عدم مشارکت جوانان و رانده شدن آنان به دنیای خصوصی و اندرونی ناپیدا، راهی برای گریز از بحران های سیاسی است. اما چنین رفتارهایی را باید نوعی امنیت مصنوعی تلقی کرد. در جامعه ایران کنونی رشد بی سابقه بیماری ها و ناهنجاری های اجتماعی، رواج «انحراف» و «کجروی» نسبت به فرهنگ رسمی، بریدن کامل از نهاد ها و نظام سیاسی اجتماعی و نوعی نظام گسیختگی جدید است که موجودیت جامعه را تهدید می کند. مشارکت نکردن در انتخابات، بی اعتنائی کامل به سرنوشت کشور و نهادهای آن و یا در رؤیای ورود قدرت خارجی که باید ایران را نجات دهد و ... می توانند از جمله با رشد چنین پدیده های اجتماعی در رابطه باشند. ▲

تأملی بر فلسفه سیاسی جان لاک

بهرام محیی

پیشگفتار

جان لاک John Locke فیلسوف بزرگ انگلیسی را از جمله پدر معنوی اندیشه حقوق بشر می‌نامند. او که در آغاز تحت تأثیر نومینالیسم اوکام (۱) و آموزه جوهر رنه دکارت (۲) بود، بعدها خود به یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان اروپایی تبدیل شد. از لاک آثار با ارزشی در گستره های معرفت شناسی، علوم طبیعی و تربیتی، و نیز دین و اقتصاد و سیاست بر جای مانده که بر کل فلسفه روشنگری در اروپا، تأثیری انکارناپذیر داشته است. با جان لاک، مسیر تازه ای در فلسفه اروپا آغاز می‌گردد که نظریه شناخت در مرکز آن قرار دارد. لاک بر این عقیده بود که برای حصول اطمینان در قلمرو شناخت، پیش از هر چیز نخست باید توانایی های خود قوه شناخت انسانی را سنجید و اعتبار و مرزهای شناخت را روشن ساخت. از همین رو، بسیاری، بزرگترین خدمت جان لاک را در اهمیت اندیشه او برای تئوری نقدی شناخت و بویژه در گستره متافیزیکی می‌دانند. با اطمینان می‌توان گفت که مهمترین اثر فلسفی او تحت عنوان «جستاری در باب فهم انسانی» (۳) نخستین نوشتار مبسوط و از نظر تئوریک منسجم و انتقادی درباره شناخت انسانی است. انسان در کانون اندیشه جان لاک قرار دارد و روش تشریحی - روانشناسی او درباره انسان، نظریه شناخت لاک را به طور همزمان به روانشناسی شناخت نیز تبدیل می‌کند.

نوشته زیر اما، در عین شرح کوتاهی از زندگینامه این اندیشمند بزرگ، عمدتاً در زمینه معرفی فلسفه سیاسی وی به تحریر در آمده است.

مختصری از زندگی جان لاک

جان لاک در سال ۱۶۳۲ در نزدیکی بریستول متولد شد. پدرش کارمند دادگاه بود. لاک در پانزده سالگی وارد مدرسه مشهور «وست مینستر» شد و در آنجا با روح طرفداری از سلطنت آموزش دید. این ایام همزمان بود با یکی از پر التهاب ترین و تنش زاترین دهه های قرن هفدهم در انگلستان، یعنی دوره جنگهای داخلی در این کشور، جنگ میان نیروهای طرفدار محدود کردن سلطنت مطلقه به نفع اقتدار پارلمان از یکطرف و دربار و در رأس آن پادشاه از طرف دیگر. با اعدام کارل اول در سال ۱۶۴۹، سلطنت در انگلستان از بین رفت و این کشور به جمهوری تبدیل گردید. پیامد این رویداد مهم اما، نه گشایش فضای سیاسی که دیکتاتوری ۹ ساله کرومول Cromwell بود. در سال ۱۶۵۱، «لوپاتان»، مهمترین اثر سیاسی تامس هابس (توماس هابز) Thomas Hobbes در لندن منتشر گردید. اگر چه جان لاک بعدها همواره منکر تأثیرپذیری از این اثر شد، اما در رساله های معروف سیاسی او درباره حکومت (۴)، تأثیر ایده های هابسی و همزمان مخالفت آشکار با تزه های او، غیر قابل انکار است.

لاک در بیست سالگی وارد کالج مشهور کلیسای مسیحی آکسفورد شد که در دوره جنگ داخلی نسبت به سلطنت وفادار بود. نظام آموزشی در این کالج همچنان قرون وسطایی و روح حاکم بر آن

ارسطویی بود، امری که با ذهن کاوشگر و پرسنده جان لاک سازگاری نداشت. برنامه درسی، پیش از هر چیز منطق، متافیزیک و زبانهای کلاسیک را دربر می‌گرفت. لاک در ادامه تحصیلات خود، به دانشهای طبیعی روی آورد و بر خلاف روش معمول کلاسیک، روشهای تجربی (آمپریک) را در این گستره ترجیح می‌داد.

همزمان با مرگ کرومول و برچیده شدن بساط دیکتاتوری او در سال ۱۶۵۸، جان لاک به مقام استادی رسید. در سال ۱۶۶۰ سلطنت مطلقه در انگلستان احیا و کارل دوم (استیوارت) پادشاه شد. دو سال پس از این رویداد، جان لاک به مقام استادی فلسفه و نیز سخنوری (Rhetoric) در آکسفورد رسید. مقارن همین ایام با لرد اشلی (شفترزبری) Shaftesbury یکی از سیاستمدارانی که در جریان جنگ داخلی انگلستان در مقابله با سلطنت مطلقه جانب پارلمان را گرفته بود، آشنا شد و دوستی آن دو تا پایان عمر ادامه یافت. شفترزبری پس از بازسازی سلطنت در انگلستان نیز همچنان از پیشگامان پیکار در راه تساهل مذهبی و آزادیهای شهروندی باقی ماند. او در سال ۱۶۶۷ جان لاک را به عنوان پزشک خانوادگی استخدام و به خانه خود در لندن دعوت کرد و از این پس فرصت کافی در اختیار لاک قرار گرفت، تا خود را یکسره وقف فلسفه و پزشکی نماید. در عین حال پای لاک از این طریق به محافل سیاسی لندن کشیده شد. تیزهوشی سیاسی و دانش عمیق جان لاک، به زودی او را به مشاور سیاسی محافل دیپلماتیک تبدیل کرد. در همین ایام جان لاک طرح سیاسی خود را تحت عنوان «جستاری (نامه ای) در باب تساهل» (۵) به رشته تحریر درآورد که در آن به موازات مطالبه صریح آزادی و شکیبایی مذهبی و جدایی دین از دولت، فلسفه سیاسی او نیز شالوده ریزی شده است. این نوشته نیز مانند سایر آثار جان لاک، پس از پیروزی انقلاب انگلستان (۱۶۸۸) منتشر گشت.



پس از بازسازی سلطنت مطلقه، در دوره کوتاهی، فضای سیاسی انگلستان بازتر شد و طی همین دوره بود که لاک از طریق نفوذ لرد شفترزبری مدتی به مقام منشی دولتی در امور کلیسا و سپس امور تجاری رسید. در سال ۱۶۸۲ لرد شفترزبری به جرم توطئه علیه کارل دوم (استیوارت) پادشاه انگلستان تحت پیگرد قرار گرفت و به ناچار به هلند گریخت. جان لاک نیز که به همراه او به مهاجرت هلند رفته بود، در آن کشور کار نگارش مهمترین اثر سیاسی خود را تحت عنوان «دو رساله درباره حکومت» (۶) آغاز کرد و به پایان رسانید. رساله اول پاسخی است انتقادی به نوشته «رابرت فیلمر» Sir Robert Filmer تحت عنوان «پدرسالار یا قدرت طبیعی پادشاهان» (۷) که در آن تلاش شده بود، توجیهی برای مشروعیت آسمانی سلطنت مطلقه فراهم آید و پادشاه وارث قانونی حضرت آدم جلوه گر شود. لاک در نخستین رساله خود، دیدگاههای مطروحه در این اثر را با قلمی شیوا به نقدی کوبنده کشید، بطوریکه بسیاری از صاحب نظران و تاریخدانان فلسفه امروز معتقدند که نام «فیلمر» تنها از طریق نقد جذاب و پر کشش لاک در رساله اول، در تاریخ به یادگار مانده است. اما در عین حال بسیاری از شارحان آثار لاک، این دو رساله را پاسخی روشن و بنیادین به هابس و اندیشه او در توجیه قدرت مطلقه قلمداد می‌کنند. اگر هابس در «لوپاتان» بحران جامعه انگلستان را بحران اقتدار نظام سیاسی مبتنی بر سلطنت مطلقه ارزیابی کرده بود، جان لاک ←

← بویژه در رساله دوم خود، در پی توضیح بحران انگلستان، به مثابه بحران مشروعیت سلطنت مطلقه بر می آید.

در سال ۱۶۸۸ تاریخ انگلستان ورقی تازه خورد. با همدستی و تشویق اشرافیت طرفدار محدودیت سلطنت مطلقه در انگلستان، ویلهلم پادشاه هلند که با استیوارت ها از نظر دودمانی متحد، اما از منظر دیدگاههای مشروطه طلبانه شدیداً مخالف بود، سپاه دریایی و زمینی خود را به انگلستان گسیل داشت. این تهاجم نظامی، با قیامی سراسری در انگلستان (که به انقلاب شکوهمند در این کشور معروف است) همراه شد و به خلع ید از آخرین پادشاه کاتولیک این کشور، جاکوب دوم (استیوارت) منجر گشت. ویلهلم، بدون خونریزی تاج و تخت سلطنت را در انگلستان به دست آورد و زمینه های گذار به سلطنت مشروطه که در آن پارلمان و دربار در موازنه ای سیاسی، قدرت را در دست دارند، فراهم آمد. تاریخ سیاسی مدرن بریتانیا از همین زمان آغاز می گردد. پیکره دولت بر پایه الگویی که لاک از سالها پیش از نظر تفویض طراحی کرده بود شکل می گیرد و نظام دمکراسی پارلمانی تدریجاً به سوی نهادینه شدن می رود.

دیگر زمان تأثیر گسترده اندیشه های لاک فرارسیده بود. وی از مهاجرت هلند به انگلستان بازگشت. در آنجا آثار نوشته شده او در مهاجرت، منتشر و به سرعت باعث شهرت بیشتر او گردیده بود. به او از طرف دولت انگلستان، پست سفارت نزد شهریار براندنبورگ پیشنهاد شد. اما لاک این پست را به دلیل کهولت و بیماری نپذیرفت. باید خاطر نشان ساخت که تأثیر جان لاک از چارچوب طراحی جامعه مدرن سیاسی در میهنش بسی فراتر می رود. او در سال ۱۶۶۸ به همراه لرد شفتزبری و چند تن دیگر، به نگارش قانون اساسی برای ایالت کارولینای آمریکای شمالی که در آن زمان مستعمره انگلستان بود، همت گماشت. این اثر بعدها بزرگترین تکانه فکری را برای آباء نگارنده قانون اساسی آمریکا فراهم ساخت. تأثیر اندیشه های جان لاک در تکوین تاریخ سیاسی آمریکا، بسیار ژرف تر از خود انگلستان است. این کشور بر خلاف انگلستان، به راه مشروطه سلطنتی نرفت، بلکه عنصر مشروطه خواهانه را وارد مناسبات جمهوری قاره جدید ساخت. جان لاک سالهای آخر عمر را در اوج اشتهار، ولی در کنج عزلت گذرانید و سرانجام در سال ۱۷۰۴ چشم از جهان فرو بست.

تصویر انسان و جامعه نزد لاک

برای فهم اندیشه سیاسی لاک، نخست باید تصویر او را از انسان و جامعه مورد توجه قرار داد. اینکار ما را در برخی زمینه ها به مقایسه اندیشه های سیاسی میان هابس و لاک سوق می دهد. انسان نزد لاک - درست همانند هابس - پیش از هر چیز، فرد است. با این تفاوت که فردیت انسان در اندیشه های لاک، از وزن و اعتبار بسیار سنگین تری برخوردار است. این امر را می توان در همه نوشته های سیاسی و اجتماعی او مشاهده کرد. درست به دلیل همین باور بنیادی است که لاک در اندیشه های بدبینانه هابس، که انسان را گرگ انسان نامیده بود، خطر نابودی فردیت را به نفع اقتدار دولت مطلقه تشخیص می دهد و تمام هم فکری خود را متوجه مقابله با چنین دولتی و پاسداری از آزادهای فردی می نماید. در واقع اگر در نزد هابس، لگام گسیختگی آزادی گرگ صفتانه فرد، تنها از طریق اطاعت برده وار از قدرت قاهر میسر است، در نزد لاک، انسان به مدد خرد خود و به عنوان موجودی صاحب شعور، به مثابه ترازوی برای موازنه با حاکمیت برآمد می یابد. آزادی فرد نزد لاک، آزادی افسارگسیختگی و بی سالاری (آناشسی) نیست. قانون اولیه و قانون طبیعی حاکم بر خرد انسانی، تیرگی های دوران «پیش دولتی» را برای او روشن و آزادی او را مهار می سازد و لذا از این طریق زمینه استقلال شخصیتی او و مآلاً صلح اجتماعی را فراهم می آورد. هابس انسان را به مثابه فرد در مقابل قدرت قهار طبیعت تنها گذاشته بود، تا او را وادار سازد که از طریق واگذاری همه حقوق فردی خود به قدرت دولتی، از موهبت نظم برای همزیستی، امنیت، آرامش و رفاه - که به زعم هابس تنها قدرت حکومتی مطلقه می توانست آن را تضمین نماید - برخوردار گردد. اما

هابس بدینسان خطری را که از چنین حکومت مطلقه ای متوجه خود فرد می شد، ندیده بود. استنتاج فکری او که شدیداً تحت تأثیر علوم طبیعی بود، بزرگی چنین خطری را در نیافته بود. لاک تجربه سیاسی خود را درست از همین نقطه وارد مناسبات قدرت می سازد. او شدیداً به مخالفت با نتیجه گیری های ناشی از قوانین علیت بر می خیزد و نشان می دهد که چنین طرح هایی جامعه را به سمت پرتگاه های بزرگتری از آنچه که در آغاز می خواست از آن دوری کند، سوق می دهد. لاک شکل حکومتی سلطنت مطلقه و یا جمهوری دیکتاتوری از نوع کرومول را - که هر دو مورد پشتیبانی هابس بود - وضعیتی بدتر از وضعیت طبیعی می داند که در آن همه علیه هم در پیکارند. چرا که به نظر لاک، در وضعیت طبیعی، لاقال هر فرد، حق خود را خود تعیین می کند، اما تحت قهر حکومت مطلقه، هیچ فردی از هیچ حقی برخوردار نیست.

ایده کانونی «وضعیت طبیعی» در اندیشه سیاسی لاک، از شاخص های کاملاً متفاوتی نسبت به درک هابس از این ایده برخوردار است. خصلت نمای «وضعیت طبیعی» هابسی، تناقضات میان علایق افراد گوناگون است، در حالی که لاک افراد را نه در مقابله با هم، بلکه همراه با مساواتی اصولی در کنار هم قرار می دهد. لاک می نویسد: «برای فهم درست قدرت سیاسی و مشتق ساختن آن از سرچشمه خود، باید ببینیم که انسانها از نظر طبیعی در کدام وضعیت قرار دارند. این وضعیت، وضعیت آزادی کامل در چارچوب مرزهای قانون طبیعی، برای هدایت کنشهای خود و اختیار بر مالکیت و شخص خویشتن، بدون نیاز به کسب اجازه از دیگری و بدون وابستگی به اراده دیگری است. این وضعیت فراتر از این، وضعیت برابری است که در آن همه قدرت و قانونگذاری متقابل است، چرا که هیچکس چیزی بیشتر از دیگری در تملک خود ندارد. بنابراین هیچ چیز آشکارتر از این نیست که موجودات زنده از یک نوع و یک مقام، بدون اختلاف، برای بهره برداری از همان مواهب طبیعی و استفاده از استعدادهای یکسان زایش یافته اند و باید بطور برابر و بدون زیر دست یا مطیع بودن، زندگی کنند.» (۸).

برابری ژرف اندیشی شده در «وضعیت طبیعی» نزد لاک، برابری افراد آزاد است. این افراد با توجه به محدودیت توانایی های خود و برای پاسداری از برابری و آزادی خود، نیازمند و وابسته به یکدیگرند. آزادی فرد (liberty) نزد لاک، در هسته مرکزی خود، هرگز نباید به معنای دست و دل بازی مطلق در حرکات آزادانه و یا لگام گسیختگی فهمیده شود. لاک از همان آغاز روشن می سازد که یک چنین آزادی فردی، باید از نظر مضمونی بطور همزمان به واسطه نیاز مبرم فرد و ضرورت احترام به آزادی و حقوق مساوی سایر افراد درک شود. وی در این زمینه تصریح می کند: «این وضعیت [طبیعی] اگر چه وضعیت آزادی است، اما وضعیت لگام گسیختگی نیست. اگر چه انسان در این وضعیت صاحب آزادی مهارناپذیری در مورد شخص و مالکیت خویش است، اما از این آزادی برخوردار نیست که خود یا هر موجود زنده ای را که در مالکیت اوست، نابود سازد، مگر اینکه چنین امری را غایتی گراندتر از صرف حفظ خویشتن ایجاب کند.» (۹).

ملاحظه می شود که لاک نیاز انسان به حفظ خویشتن را به مثابه پدیده ای تعیین کننده در حیات اجتماعی، از نظر ارزشی در جایگاه والایی قرار می دهد. وی تناسب و تنش موجود میان نیاز و حق را به درستی تشخیص می دهد و لذا از حق آزادی هر فرد در حفظ خویشتن یاد می کند. آزادی برای حفظ خویشتن، همانا آزادی در چارچوب مرزهای قانون طبیعی است. اما پرسشی که در اینجا مطرح می گردد اینست که کدام عنصر می باید مانع سوء استفاده از این آزادی مهارناپذیر و لگام گسیختگی گردد؟ در اینجاست که جان لاک، عنصر خرد انسانی را وارد فلسفه سیاسی خود می سازد. انسانها از نظر لاک صاحب خصایص ذاتی برابر و عمومی و استعدادهای از منظر عقلی ویژه هستند. هر انسان موجودی است برخوردار از خرد و بدینسان ←

← همه انسانها از پایه با هم برابرند. خرد انسانی، به مثابه شیرازه ای است که باعث قوام و به هم پیوستگی «وضعیت طبیعی» می گردد: «در وضعیت طبیعی، قانونی طبیعی حکمفرماست که برای همگان الزامی است. اما خرد که این قانون ناشی از آن است به همه انسانها می آموزد که چنانچه بخواهند به پند خرد خود گوش فرادهند، از آنجا که همه انسانها برابر و مستقل اند، هیچکس اجازه ندارد به زندگی، تندرستی، آزادی و مالکیت دیگری صدمه ای وارد سازد.» (۱۰). در اینجاست که اندیشه حقوق بشر در دوران جدید، به شکلی درخشان نطفه می بندد.

راه به قانون طبیعت، از طریق خرد گشوده می شود، که لاک آن را «پرتو طبیعت» می نامد. اما این پرتو همه جا را روشن نمی سازد. امکان تاریکی، بهای آزادی برای جستجوست. اما به یاری قانون اولیه و طبیعی خرد می توان بر این تاریکی چیره گشت. بدینسان، در تاریخ اندیشه سیاسی، لاک پس از دکارت دومین فیلسوفی است که در یک سطح عمومی فلسفی، این یقین را نمایندگی می کند که انسان نه تنها اصولاً موجودی عالی و خردمند است، بلکه همچنین در تمام حوزه های اندیشه و عمل خود، از قابلیت استفاده از خرد برخوردار می باشد. اما لاک همزمان چنین توانایی را به دلیل میرایی، نیاز و ضعف انسان، محدود و کرانمند می شمارد. آزادی فرد نزد لاک، با نیاز طبیعی انسان برای عدالت و عشق به همنوع گره خورده است. «وضعیت طبیعی» مورد توصیف او، حامل رابطه ای تنش آمیز میان فردیت و اجتماع گرایی انسان است، همانا خواست کثرت و وحدت به مثابه حرکت بنیادین طبیعت کرانمند ذاتی خردگرا.

جان لاک از آغاز - اگر چه در شکلی گذرا - انگیزشهای هدایتگر گوناگونی چون آزادی، برابری، عدالت و عشق را در طبیعت انسان نهفته می بیند، در حالی که نزد هابس، عنصر مسلط در انگیزش انسانی، رانش قدرت است. کل آموزه دولت جان لاک در تمامی اجزاء و پیامدهای خود، آموزه ای مبتنی بر فردیت انسان باقی می ماند، فردیتی متکی بر ترکیبی از باور به خرد و اصل برابری. این ترکیب کل تصویر لاک از انسان و جامعه را متعین می سازد.

از وضعیت طبیعی به جامعه سیاسی

در نظر لاک، تمام حقوق فردی ناشی از «وضعیت طبیعی»، شالوده ای برای متعین ساختن و ارزش زندگی انسانی است. اما این «وضعیت طبیعی» به دلیل نبود یک قدرت ناظم که بتواند وحدت افراد را در حداقل ضروری خود تضمین نماید، وضعیتی ناپایدار است. در «وضعیت طبیعی» هر کس که «قانون طبیعی» را زیر پا گذارد، خود را از جامعه انسانی جدا ساخته و به بشریت اعلام جنگ داده است. لذا در چنین حالتی هر کس اجازه دارد تجاوز یا بی عدالتی نسبت به خود را کیفر دهد: «اجرای قانون طبیعی در آن وضعیت، به دست جمع سپرده شده است. به این ترتیب هر کس محق است کسی را که قانون را زیر پا گذارده است، در مقیاسی کیفر دهد که ضروری است تا مانع نقض قانون دیگری شود.» (۱۱). اما لاک به دشواری امر دادگستری در «وضعیت طبیعی» آگاه است. او می داند که هر کس نمی تواند داور خوبی باشد، چرا که بسیاری از انسانها جانبدارانه و از روی احساس و انتقامجویی عمل می کنند. آنچه که در نظر لاک «وضعیت طبیعی» را تحمل ناپذیر می سازد درست همین امر است که هر انسانی فراتر از چارچوب عدالت و از روی طینت بد، میل به انتقام و بطور جانبدارانه می تواند در نقش داور دیگری، حکم به کیفر او دهد. لذا تشکیل حکومتی که بتواند مستقلاً و غیرجانبدارانه عدالت را به اجرا گذارد، امری ضروری است. اما لاک تأکید می کند که هر حکومتی نیز قادر نیست از عهده این امر مهم برآید. حکومتیهای مطلقه و خودکامه در نظر لاک، از «وضعیت طبیعی» بدترند، چرا که در این حکومتها، یک حاکم جبار بر فراز همگان قرار دارد و از این آزادی برخوردار است که آنطور که می خواهد در مورد سرنوشت دیگران تصمیم بگیرد: «اگر قرار باشد هر کس به آنچه که او [حاکم مطلق] انجام می دهد تسلیم باشد، حال کاملاً یکسان

است که هدایت این حاکم مطلق را خرد، خطا یا شور و اشتیاق مفرط بر عهده داشته باشد، می توان گفت که حال و روز انسانها در وضعیت طبیعی بسیار بهتر از آن است تا اینکه ناچار گردند مطیع اراده نا عادلانه دیگری باشند.» (۱۲).

همین «تحمل ناپذیری» و «ناپایداری» است که سرانجام انسانها را وامی دارد تا بر «وضعیت طبیعی» نقطه پایان بگذارند و به مثابه موجوداتی صاحب خرد و در تصمیمی خردمندانه به قراردادی متقابل تن دهند و دست به تأسیس اجتماعی سیاسی (commonwealth) بزنند. وظیفه چنین اجتماعی، پیش از هر چیز پاسداری از حقوق فردی و بویژه حق زندگی، آزادی و مالکیت است. هر میثاق و قرارداد دیگری عاری از این ویژگیها، هرگز قادر به پایان دادن به «وضعیت طبیعی» نخواهد بود. از همین روست که لاک «وضعیت طبیعی» را وضعیت «پیش دولتی» و «پیش سیاسی» می داند: «من مدعی ام که همه انسانها بطور طبیعی در چنین وضعیتی قرار دارند و در آن باقی خواهند ماند تا زمانی که با اتکاء بر نیروی توافق خود، خود را به اعضای یک جامعه سیاسی تبدیل کنند.» (۱۳).

رابطه میان وضعیت طبیعی و سیاسی (دولتی) و قراردادی که باید زمینه گذار اولی به دومی را فراهم سازد، نزد لاک کاملاً متفاوت از هابس است. اگر چه می توان تصریح کرد که برای تاریخ اندیشه سیاسی برای نخستین بار نزد هر دو متفکر، ایده قرارداد به عنصر تعیین کننده در مشروعیت دولتی و حتا فراتر از آن مشروعیت شکل حکومتی تبدیل می گردد. برای هابس، قرارداد، ناشی از نگاهی کاملاً افراطی و منفی نسبت به وضعیت طبیعی و لذا تلاشی برای برون رفت از بی سالاری و شر مطلق فردیت تام و گذار به مطلقیت رهایی بخش حکومت مطلقه است. حکومتی که بر فراز سر انسانها قرار می گیرد و امکان حق افراد را برای مشارکت سیاسی سلب می نماید. اما برعکس نزد لاک، حکومت مطلقه، حکومتی مطلقاً فسادپذیر نیز هست. بنابراین مفهوم قرارداد و تشکیل دولت ناشی از آن می باید از مضمونی کاملاً متفاوت برخوردار و ضامن استمرار بهبود یافته و تکامل مثبت وضعیت طبیعی باشد. در وضعیت دولتی نزد لاک، حقوق طبیعی افراد، به صورت پایدار و مستمر تأمین می گردد. جامعه سیاسی که بر پایه اراده خردمندانه افراد ساخته شده است، ذاتاً جامعه ای نگران است که می باید از زندگی، آزادی و مالکیت افراد پاسداری کند. بدین منظور باید سیطره حکومت در جامعه سیاسی تأمین گردد: «اگر انسان در وضعیت طبیعی، آنچنان که گفته شد، آزاد است، اگر او حاکم مطلق شخص و دارایی خویش است... چرا باید از آزادی خود دست شوید؟ چرا باید از این تسلط بر خویشتن بگذرد و خود را مطیع استیلا و جبر قدرتی دیگر سازد؟ پاسخ کاملاً روشن است: زیرا اگر او در وضعیت طبیعی صاحب چنین حقی نیز باشد، از امنیت کمی برخوردار است و مستمراً در معرض تجاوز دیگران قرار دارد... او داوطلبانه این وضعیت را که علیرغم آزادی کامل پر از هراس و خطر دائمی است وامی گذارد و به جامعه ای با دیگران می پیوندد.» (۱۴).

هدف اصلی چنین جامعه ای، تشکیل حکومتی است که بتواند همه حقوق فردی مستتر در وضعیت طبیعی را تأمین نماید. چنین حکومتی از آنجا که از مشروعیت لازم نیز برخوردار است، می باید به ابزار اعمال قهر قانونی نیز مجهز باشد. سنجیدار تعیین کننده در وضعیت دولتی، وجود داور است که مستقل از حاکمیت بتواند عدالت را در جامعه مستقر سازد. فراتر از آن، برای استقرار حکومت قانون، امر قانونگذاری از آغاز تا اجرای کامل در حیات اجتماعی از طریق نهاد قانونگذاری مستقل از قوه مجریه، ضرورت تام دارد. بدینسان نطفه های اساسی اندیشه تفکیک قوای دولتی در فلسفه سیاسی جان لاک متجلی می گردد.

تفکیک قوا و حکومت قانون

جان لاک برای استدلال در مورد ضرورت تفکیک قوای دولتی، بار دیگر به سراغ «وضعیت طبیعی» می رود. به نظر او در ←

← «وضعیت طبیعی» دو وظیفه اساسی در مقابل انسان قرار دارد: نخست اینکه هر فرد ناچار است به تنهایی از زندگی، آزادی و مالکیتی که با کار و زحمت خود فراهم آورده، حفاظت کند. و دوم اینکه هر فرد باید تجاوز به حقوق خود را شخصاً کفر دهد. به عقیده لاک اگر فرد در برآوردن وظیفه نخست حتی بطور ناقص موفق شود، در برآوردن وظیفه دوم کاملاً ناموفق خواهد ماند، چرا که تحقق وظیفه دوم، لزوماً به بی‌سالاری (آناش) منجر خواهد گردید که در آن هر فرد حق و میزان کفر متجاوز را خود تعیین خواهد کرد. به این ترتیب زندگی، آزادی و مالکیت عموماً به مخاطره خواهد افتاد. نظمی که جان لاک از طریق قرارداد میان افراد خواهان رسیدن به آن است، می‌تواند هر دو وظیفه را عهده دار گردد. وظیفه نخست را از طریق ایجاد نهادهای دولتی مانند نیروهای نظامی و انتظامی و ایجاد چارچوبی که در آن زندگی آزاد افراد، تأثیرگذاری آزاد اراده خردمندانه آنان بر امور و لذت بردن از مالکیتی که نتیجه کارشان است امکان پذیر می‌گردد. و وظیفه دوم را از طریق تأسیس دستگاه دادگسترانه‌ای که نقض قوانین را کفر دهد. در یک چنین نظمی همه افراد صرفنظر از جایگاه اجتماعی خود، در برابر قوانین برابرند و باید از آنها تبعیت کنند. نظم حقوقی مشترک و حقوق جداگانه، خود را در قوانینی متبلور می‌سازند که به صورت درست و معتبر در قانون اساسی سندیت یافته است. بنابراین حکومت قانون نزد لاک، به معنای حاکمیت قوانین است: «هدف بزرگی که انسانها را به جامعه رهنمون می‌شود، لذت بردن از مالکیتشان در صلح و امنیت است و ابزار و وسائل بزرگی که برای نیل به این هدف مورد استفاده قرار می‌گیرد، همانا قوانینی است که در این جامعه وضع می‌گردد» (۱۵).

جایگاه مرکزی قوانین در اندیشه سیاسی لاک، به آنجا منجر می‌گردد که او قوه قانونگذاری را پیش شرط تثبیت بنیاد دولت مدرن قلمداد می‌نماید. قوه قانونگذاری یا پارلمان، عالی‌ترین نهاد دولتی و نماینده مشارکت مردم به مثابه جمع افراد جامعه در سرنوشت سیاسی است. این مشارکت از طریق گزینش نمایندگان که منظمآً تکرار می‌گردد، جامعه تحقق می‌پوشد. اگر اختیار قانونگذاری از آن پارلمان است، سایر فعالیتهای نهادهای دولتی، به عهده قوه مجریه واگذار می‌گردد. از نظر لاک، قوه مجریه - که به نوعی قوه قضاییه را نیز دربر می‌گیرد - نسبت به قوه قانونگذاری یا پارلمان در جایگاهی ثانوی قرار می‌گیرد. در همینجا می‌توان خاطرنشان ساخت که تفکیک کامل میان سه قوه، بعدها نزد منتسکیو که کاملاً تحت تأثیر اندیشه‌های لاک بود صورت می‌پذیرد. لاک در برجسته ساختن اهمیت قوه قانونگذاری می‌نویسد: «نخستین و بنیادی‌ترین قانون ایجادیه همه دولتها، ایجاد قوه قانونگذاری است - درست همانطور که نخستین و بنیادی‌ترین قانون طبیعی، یعنی چیزی که باید بر فراز قوه قانونگذاری نیز اعتبار داشته باشد، حفظ جامعه است» (۱۶). اما لاک در عین حال تلاش می‌کند تا موازنه‌ای محتاطانه میان قوه‌های قانونگذاری و مجریه برقرار سازد تا آنان از طریق خشی ساختن قدر قدرتی یکدیگر، نه تنها نتوانند حقوق فرد را به مخاطره اندازند، بلکه فراتر از آن به ناچار این حقوق را تضمین نمایند. بدینسان آشکار می‌گردد که امر آزادیهای فردی برای لاک، مهمتر از ساختارهای دمکراتیک نظام سیاسی است. از همین رو وی نه فقط از طریق تقسیم بندیهای ساختاری قوای دولتی، بلکه همچنین از طریق تثبیت محتوایی آنها تلاش می‌ورزد تا در خدمت حقوق و آزادی فرد، قدرت دولت را مشروط سازد. خصلت نمای چنین تلاشی، اینست که لاک وظایف قوای دولتی و در واقع نظام سیاسی را نام می‌برد و سپس به شیوه‌ای سلیبی، وظایف و حقوقی را که از آن دولت نیست، برجسته می‌سازد. بدینسان دولت اجازه ندارد زندگی، آزادی و مالکیت هیچ فردی را به مخاطره اندازد، مادامی که این فرد، زندگی، آزادی و مالکیت دیگران را خدشه دار نکرده باشد. لاک به روشنی مرزهای اقتدار قوای دولتی را ترسیم می‌کند. گزینش قوه قانونگذاری برای نشان دادن مرزهای ترسیم شده اتفاقی نیست. از آنجا که برای لاک این قوه از جایگاه والاتری نسبت به سایر ساختارهای دولتی

برخوردار است، هر آنچه که مرزهای اقتدار آن را متعین می‌سازد، به طریق اولی در مورد سایر قوه‌ها معتبر خواهد بود.

بدین ترتیب قوه قانونگذاری و به دنبال آن سایر قوای دولتی، خودسرانه و بدون اتکاء بر قوانین اجازه فعال شدن را ندارند. قوانین جاری در جامعه، برای همه شهروندان یکسان و معتبرند. هیچ شهروندی بنا بر موقعیت اجتماعی و یا بر اساس میزان دارایی مادی خود، از امتیاز ویژه‌ای برخوردار نیست و هیچ شهروندی را به دلیل تنگدستی و وابستگی به قشر تحتانی جامعه نمی‌توان از طریق قانون متضرر ساخت. قوانین باید معیاری ثابت برای همگان داشته باشند و هدف اصلی آنها چیزی جز رفاه مردم نباشد. مالیاتها باید با موافقت مردم اخذ گردد و این امر از نظر سیاسی تنها هنگامی قابل تحقق است که پارلمانی از نمایندگان مردم که بطور منظم گزینش می‌شود، بر آن نظارت داشته باشد. لاک برای تفکیک قوا اهمیتی ویژه قائل است. او تأکید می‌کند که قوه قانونگذاری به هیچ رو مجاز نیست اختیارات خود را به نهادهای دیگری واگذار کند، زیرا چنین امری نه تنها غیرقانونی و مخالف نظام سیاسی است، بلکه باید از نظر اخلاقی نیز مذموم و طردشدنی به حساب آید. از نظر لاک، تفکیک قوای دولتی، پیش شرط گوهرین بقای نظام حقوقی آزادیخواهانه‌ای است که وظیفه پاسداری از زندگی، آزادی و مالکیت فرد را بر عهده گرفته است.

جان لاک به روشنی برای فرد در قبال تعرضات دولتی، حق مقاومت قائل است. هر جا که قوه‌های دولتی اعم از قانونگذاری و یا مجریه تجاوزی به حقوق فرد مرتکب شوند و فرد نتواند از طریق گزینش و یا برکناری این نهادها، از آن تجاوزات ممانعت به عمل آورد، از نظر لاک فرد از حق مقاومت در مقابل دولت برخوردار است. چرا که چنین تعرضات و تجاوزاتی از طرف ارگانهای دولتی، دوباره جامعه را به وضعیت طبیعی باز می‌گرداند که در آن هر کس ناچار است حق خود را خود وصول کند. به نظر لاک، در چنین حالتی این افراد یا مردم نیستند که دست به شورش زده‌اند، بلکه این دولت و نهادهای دولتی هستند که از طریق تعرضات مداوم به حقوق مردم، تلاطم را به جامعه تحمیل نموده‌اند. آنها به این ترتیب با رفتاری نادرست، از مشروعیت خود دست شسته‌اند. بنابراین زمینه‌ای برای تبعیت و فرمانبری از چنین دولتی وجود ندارد. اما لاک در این حق مقاومت مردم، عنصری انقلابی را نمی‌بیند، چرا که هدف از مقاومت چیزی جز بازگشت به وضعیت قانونی گذشته نیست که در آن نظام سیاسی پاسدار حقوق افراد بود: «هرکس که از قهر غیرقانونی استفاده می‌کند، خود را در مقابل کسانی که در مورد آنان قهر اعمال کرده است، در وضعیت جنگی قرار می‌دهد. اما در چنین وضعیتی، تمام تعهدات گذشته منتفی و تمام حقوق دیگر پایان یافته است و هر کس حق دارد در مقابل متجاوز از خود دفاع کند. این امر آنچنان آشکار است که حتی بارکلی، مدافع اقتدار و قدسیت پادشاهان، خود را ناچار می‌بیند اعتراف کند که مردم در مواردی مجازند در مقابل شاه خود دست به مقاومت بزنند. از آموزه خود او نیز می‌توان دید که هر مقاومتی از طرف مردم در مقابل شهریاران، شورش نیست» (۱۷).

علیرغم پیش‌بینی دشواریهایی از این دست، فلسفه سیاسی جان لاک در مجموع خوشبینانه است. او تکرارگرای در جامعه و امکان وجود تبدیل اپوزیسیون را سازوکاری برای پیشگیری از خودسری و خودکامگی در جامعه می‌داند. لاک عمیقاً باورمند است که اکثریت افراد با تکیه بر خرد خود نهایتاً موفق به یافتن راه حل درست خواهند شد. وی احترام به کثرت‌گرایی در نظریات، نهادها و حاملین قدرت و در کنار آنها توافق حداقل مردم را به عنوان عامل تثبیت‌کننده، وثیقه مطمئن یافتن سیاست صحیح می‌داند.

جدایی دین از دولت و بردباری مذهبی

مدتها پیش از دوران جان لاک، متفکرینی چون دانته و مارسیلیوس خواستار منزلت بیشتر شاه و دولت عرفی در مقابل ←

← پاپ و کلیسا شده بودند. اما تلاش آنان عمدتاً بر این پایه استوار بود که با استناد به فرامین الهی و آموزه های مسیحیت، مرتبه خودمختار پادشاهان را پشتوانه ای مذهبی بخشند. دین پیرایان بزرگ نظیر لوتر و کالوین نیز بر تنش شدید میان قدرت روحانی و عرفی انگشت گذاشته بودند، اما در مجموع آن دو را صرفاً صورت های متفاوت تجلی اراده نظم الهی می دانستند. بدینسان اگر چه در آغاز دوران جدید، زمینه های «افسون زدایی» از قدرت دنیوی آماده شده بود، اما استدلالات در این راستا، همچنان برخاسته از باورهای ژرف دینی بود.

با ماکیاوولی، تلاش نظریه سیاسی سکولار، عمدتاً متوجه آن شد که سیاست بر پایه قوانین خودویژه و قانونمندیهای درون ماندگار (immanent) بازتعریف شود. اما ماکیاوولی و بویژه متفکر و حقوقدان فرانسوی ژان بَدِن Jean Bodin و نیز هابس نیز ناچار بودند خود را با تأثیرات سیاسی و اجتماعی مسیحیت و مذاهب متعدد آن درگیر سازند. آنان در پی این هدف برآمدند که دین را وارد محاسبات اصول مستقل سیاست سازند. بدینسان دین به یکی از مهمترین ابزار در خدمت مصلحت دولت در آغاز عصر جدید تبدیل شد، به عبارت دیگر به نیروی عالی و برجسته همپیوندی میان شهروندان و دولت. از آن پس، این دولت بود که می توانست در این باره تصمیم بگیرد که دین در کدام شکل می تواند نقش همپیوندانه خود را ایفا کند. هابس حتا تا آنجا پیش می رود که مذهب مورد نظر خود را نیز در خدمت چنین سیاستی اعلام می کند. از آن پس، دولت، علایق ویژه ای نشان می داد که کلیسا یا یکی از کلیساهای مذهبی را به زیر حیطه اختیار خود آورد، تا برای اقدامات خود، مشروعیت و پشتوانه ای الهی نیز فراهم سازد. این امر در عین حال به ناگزیر به عنصری در خدمت تقویت اقتدار دولت و شالوده ریزی حقوق ویژه ای برای آن در مقابل شهروندان و نیز سایر دولتها تبدیل گردید.

جان لاک اما در تکوین چنین فرآوندی، علت اصلی فلاکت و مصیبت جنگ داخلی انگلستان و کل اروپای سده هفدهم را می بیند. جنگهای قاره اروپا در این سده، درست همانند سده پیش از آن، عمدتاً ناشی از اختلافات مذهبی و میان سلسله های پادشاهی و شهریاری گوناگون با مذاهب مختلف بود. اتحادهای جنگی میان سلسله هایی با مذاهب مشترک، برای لاک اتحادی شوم بود و او آنها را مسئول انشقاق و نکبت عصر خود و مخل صلح و امنیت و رفاه فرد و پاسداری از حقوق او می دانست. ریشه اصلی این بلایا در نزد لاک، در نابدرباری و عدم تساهل مذهبی نهفته بود. او عمیقاً بر این باور بود که قدرت دولتی که همواره تمایل به درنوردیدن مرزهای خود دارد و دین که همواره ادعای حقیقت مطلق را دارد، در سیاست عدم تساهل است که در هم گره می خورند. در چنین پیوندی، هم دولت و هم دین که هر دو نیز از مشروعیت برخوردارند، به فساد کشیده می شوند. آنها در حالیکه دامنه اعتبار خود را بطور نامشروع گسترش می بخشند، همزمان به انحراف و بیراهه می روند.

برای جلوگیری از چنین مصیبتی، دولت باید قدرت مشروع خود را صرفاً در خدمت مسائل دنیوی قرار دهد و فعالیتهای خود را در چارچوب امور این جهانی محدود سازد. بدینسان دولت خواهد توانست امکان مانورهای گوناگون را جهت تمشیت امور سیاسی برای خود حفظ کند و از تصلب و تمامیت خواهی بپرهیزد. به نظر لاک، امور این جهانی و بویژه جامعه سیاسی و دولت، در سیالیت دائمی قرار دارد، اما دغدغه دین باید آرامش ابدی برای روان انسانها، ستایش بی پایان پروردگار و تفسیر وجدانی حقیقت بر اساس آموزه ها و پیام مسیحیت باشد.

جان لاک، ادعای حقیقت نزد همه مذاهب گوناگون را بنیاداً مشروع و حتا ضروری می داند، اما تصریح می کند که چنین امری مادامی تحمل پذیر است که علائق کلیسا متوجه ایجاد نظامی عقلانی میان انسانها و تحقق آموزه های رهایی بخش و هموعودستانه عیسا مسیح باشد. اجتماعات مذهبی باید بر پایه اتحاد داوطلبانه افراد شکل گیرند و نه بر اساس فشار و جبر وجدانی. و لذا ادعای حقیقت کلیسای

مذهبی، باید به دلایل خردمندانه با همزیستی عقلانی افراد، و به دلایل احساسی آموزه مسیحیت، با آزادی و حق انتخاب همراه گردد؛ آزادی در پذیرش و قبول حقیقت مذهبی. این آزادی باید برای هر انسانی، در سایه روح تساهل فراهم گردد. کلیسا باید چنین امری را ممکن سازد و ارگانهای دولتی وظیفه دارند، تحقق و پاسداری این روح تساهل را بر عهده گیرند. مادامی که دولت چنین نقش پاسدارانه ای را برای آزادی مذهبی بر عهده دارد، کلیساها باید مطیع دولت باشند، اما در غیر این صورت کلیساها باید از دخالت دولت در امان بمانند و در تصمیم گیریهای مربوط به امور داخلی خود از آزادی کامل برخوردار گردند.

به این ترتیب، جان لاک خواهان جدایی کامل میان دین و دولت، در خدمت حقوق و آزادیهای شهروندی است. او مخالفت خود را با دین دولتی و کلیسای دولتی صریحاً اعلام می کند و پیامدهای ناگوار آن را به عنوان نمونه ای از نابدرباری مذهبی در کشور خود انگلستان خاطر نشان می سازد. او تبلیغ تساهل مذهبی را در درجه نخست تکلیف و وظیفه کلیسا می شمارد، اما در عین حال از دولت خواستار تحقق و حفظ تساهل مذهبی می شود و شهروندان را نیز به بردباری و شکیبایی مذهبی نسبت به یکدیگر فرا می خواند.

برای نشان دادن وابستگی تاریخی فلسفه سیاسی جان لاک و اینکه او نیز چون سایر متفکران، فرزند زمانه خویش است، بد نیست اشاره کنیم که وی علیرغم آزاداندیشی، تساهل را نسبت به دو گروه اجتماعی روا نمی دارد: کاتولیکها و خدانابگروان (آتئیست ها). لاک دسته دوم را فاقد اخلاق لازم برای ملتزم کردن خود به قرارداد اجتماعی و پیوستن به جامعه سیاسی می داند و آنان را سرزنش می کند که با تبلیغ بی خدایی، زمینه های فساد اخلاقی در جامعه را گسترش می دهند. باید یادآور شد که آتئیست ها در آن زمان تنها گروه کوچکی از روشنفکران را تشکیل می دادند و بسیاری از آنها که تاس هابس را نیز در زمره این روشنفکران به حساب می آوردند، هابس را مخاطب اصلی لاک در این مورد می دانند. اما در مورد کاتولیکها، استدلال جان لاک، به گونه دیگری است و ریشه در اندیشه های او در مورد اهمیت شکل گیری «دولت ملی» دارد. لاک به دلیل باور ژرف نسبت به امر جدایی دین از دولت، کاتولیکها را سرزنش می کند که با تبعیت از پاپ و کلیسای کاتولیک، از نهادی فرمانبری می کنند که فقط دغدغه مذهبی ندارد، بلکه از ادعای خود برای قدرت سیاسی و دنیوی نیز دست بر نمی دارد. بدین ترتیب دستگاه پاپی و کلیسای دولتی، خود را رقیب دولت ملی می دانند که در واقع تنها نماینده مشروع نظم سیاسی این جهانی است. پیش از این خاطر نشان ساخته بودیم که لاک حکومت را نتیجه قرارداد اجتماعی و اراده آزاد افراد برای تشکیل آن می داند. برای لاک، استقلال و حق حاکمیت مردم است که استقلال و حق حاکمیت دولت را فراهم می آورد و ترکیب استقلال رأی مردم و حق حاکمیت دولتی، آن را به تنها نهاد مشروعی مبدل می سازد که نمی تواند و نباید «مشروعیت» دیگری را در کنار خود تحمل کند. اما پاپ و کلیسای کاتولیک علیرغم داشتن هواداران بسیار که بخش مهمی از جمعیت اروپا را دربر می گیرند، این استقلال و حق حاکمیت مردمی را به زیر علامت سؤال می برند و لذا تساهل در حق آنان روا نیست.

ملاحظه پایانی

فلسفه سیاسی جان لاک، معماری نظامی سیاسی بر شالوده حق حاکمیتی مردمی است که باید در خدمت حقوق طبیعی انسانها باشد. شکل حکومت در این اندیشه، حکومتی میانه رو و معتدل است که بطور منظم باید از طرف مردم گزینش گردد. دولت باید دارای قوه های تفکیک شده باشد تا در سایه رقابت و کنترل متقابل آنها، آزادی و حقوق فردی پایمال نگردد. جامعه دلخواه لاک، جامعه ای است که بر پایه های اعتماد و کنترل، همکاری و رقابت، وفاداری و انتقاد استوار است و مرزهای گوناگون عناصر اقتدار آن را، قانون اساسی تعیین می کند. اندیشه سیاسی لاک، تکانه ای نیرومند در راستای تحقق جامعه بازی است که باید از ارزشهای بنیادین آن مانند حق زندگی و ←

← آزادی و مالکیت فرد، در سایه حکومت قانون و از طریق سیاستی انسانی توأم با اصلاحات مداوم پاسداری شود. طرح لاک برای جامعه ای که در آن مرز روشنی میان دولت و دین کشیده شده است، گسست قطعی نسبت به اندیشه های دوره متأخر سده های میانه و آغازین عصر جدید در این زمینه و راهگشای بردباری و شکیبایی مذهبی در جامعه است. با جان لاک، فلسفه سیاسی دوران او، نه تنها وارد مرحله تازه ای می شود، بلکه به سطح جدیدی ارتقا می یابد و بدینسان الگوی گفتاری (پارادایم) تازه ای شکل می گیرد.

بر سنگ مزار او، این جملاتش نقش بسته است: «رهگذر، لختی درنگ کن! در اینجا جان لاک خفته است. می پرسی او چگونه مردی بوده است؟ چنین پاسخ می دهد: کسی که با دارایی مختصر خود رضایتمند زیست. به یاری کسب دانش، تنها تا بدانجا رسید که صرفاً خدمتگزار حقیقت باشد. این را می توانی از نوشته های او بیاموزی. آنها آنچه را که از او باقی مانده، حقیقی تر از کلام ستایش آمیز مشکوک سنگنوشته یک گور گزارش خواهند کرد. فضیلت هایش، اگر دارای فضیلتی بوده باشد، کوچکتر از آنند که مایه مباهات او باشند و آنها را جهت تقلید به تو عرضه کند. خطاهایش یکاش همراه او به گور سپرده شده باشند. اگر به دنبال الگویی از فضیلت می گردی، آن را در بشارت مسیح خواهی یافت: باشد که فساد از آن دست را در هیچ جا نیابی! تصویری از مرگ را (که در خدمت هشداری برای توست)، در اینجا و همه جا می یابی» (۱۸). ▲

گیرد و آنها گاهی در توضیح دو نهاد متفاوت در ساختار قدرت و گاهی هم معنی و یا به جای یکدیگر مورد استفاده قرار می گیرند. مثلاً هم از دولت جمهوری اسلامی یاد می شود و هم از دولت محمد خاتمی، در حالیکه در مورد دوم منظور کابینه حکومتی است. قطعاً باید ریشه های این ناروشنی را در عدم شکل گیری بهنجار دولت مدرن ملی در ایران جستجو کرد که البته بحثی است جداگانه. در هر حال با توجه به اینگونه ابهامات مفهومی در زبان فارسی، لازم به توضیح است که در این جستار، اصطلاح «دولت» معادل مفهوم $State = Staat$ و اصطلاح «حکومت» معادل مفهوم $Government = Regierung$ به کار رفته است.

- 5) Essay Concerning Toleration
- 6) Two Treatises of Government
- 7) Patriarcha or the Natural Power of Kings
- 8) John Locke, Über die Regierung, Stuttgart 1999, S.4-5
- 9) John Locke, a.a.O., S. 6
- 10) Ebenda
- 11) John Locke, a.a.O., S. 7
- 12) John Locke, a.a.O., S. 12
- 13) John Locke, a.a.O., S. 14
- 14) John Locke, a.a.O., S. 95-96
- 15) John Locke, a.a.O., S. 101
- 16) Ebenda
- 17) John Locke, a.a.O., S. 175
- 18) Volker Spierling, Kleine Geschichte der Philosophie, München 1990, S. 186-187

منابع مورد استفاده به زبان آلمانی:

- John Locke: Über die Regierung, Reclam Verlag, Stuttgart 1999.
- John Locke: Ein Brief über Toleranz, (englisch-deutsch) Hrsg. Julius Ebbinghaus, Hamburg 1966.
- Thomas Hobbes: Leviathan oder Stoff, Form und Gewalt eines bürgerlichen und kirchlichen Staates, Hrsg. Iring Fetscher, Frankfurt/M-Berlin-Wien 1976.
- Alexander Schwan: John Lockes Grundlegung des freiheitlichen Rechts- und Verfassungsstaates, in Politische Theorien von der Antike bis zur Gegenwart, Bonn 1993.
- Bertrand Russel: Lockes Politische Philosophie, in Philosophie des Abendlandes, Köln 2001.
- Peter C. Mayer-Tasch: John Locke - Der Weg zur Freiheit, Nachwort in ders. John Locke, Über die Regierung, Stuttgart 1999.
- Volker Spierling: Kleine Geschichte der Philosophie, Piper Verlag, München 1990

علاقمندان به اندیشه های جان لاک، می توانند در زبان فارسی به آثار زیر مراجعه کنند:

- نامه ای در باب تساهل، نوشته جان لاک، ترجمه شیرزاد گلشاهی، نشر نی، تهران ۱۳۷۷
- سیر حکمت در اروپا، نگارش محمد علی فروغی، انتشارات صفی علیشاه، تهران ۱۳۶۱، صفحات ۱۱۹ تا ۱۴۲
- خداوندان اندیشه سیاسی (جلد دوم)، نوشته و. ت. جونز، ترجمه علی رامین، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۶ (فصل پنجم، جان لاک، صفحات ۷۹۳ تا ۸۸۰).
- تاریخ فلسفه، جلد پنجم فیلسوفان انگلیسی از هابز تا هیوم، نوشته فردریک کاپلسون، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۰، (فصل های ۴ تا ۷، صفحات ۸۱ تا ۱۵۹).
- فهم نظریه های سیاسی، نوشته توماس اسپرینگز، ترجمه فرهنگ رجایی، نشر آگه، تهران ۱۳۷۰ (صفحات ۴۳ تا ۶۴).

۱- اوکام (آکامی) Wilhelm v. Ockham (۱۳۰۰ - ۱۳۵۰) متفکر و یزدانشناس دوره متأخر اسکولاستیک سده های میانه، که با آموزه های خود زمینه فروپاشی تفکر اسکولاستیک را فراهم ساخت. اوکام مفاهیم عمومی (ایده ها) را صرفاً نامهایی (نومینالیسم در زبان لاتینی از همین کلمه است) می دانست که متقدم نسبت به اشیاء و نیز در اشیاء وجود ندارند، بلکه صرفاً محصولات تفکر ما می باشند و به این معنا فقط در اندیشه فاعل شناسا وجود دارند. گرایش بعدی نومینالیسم به آمپرریسم شک گرایانه، بطور فزاینده جزمیات مسیحی را به مثابه شناخت عقلانی مورد تردید قرار داد و این جزمیات را به سرچشمه خود به عنوان گزاره هایی ایمانی بازگرداند. بدینسان زمینه جدایی گستره های ایمان و دانش فراهم گشت و فلسفه اسکولاستیک در هدف خود برای استدلال عقلی ایمان شکست خورد.

۲- رنه دکارت Rene' Descartes (۱۵۹۶ - ۱۶۵۰) متفکر بزرگ فرانسوی و بنیانگذار راسیونالیسم در عصر جدید است. دکارت در متافیزیک خود، خدا را جوهر خلق نشده ذاتی ناکرمانند، عالی، واقعی و کامل می داند. برای دکارت، جوهر، آن چیزی است که برای وجود خود نیازمند چیز دیگری نیست. از نظر دکارت، روان و ماده نیز که هر دو پیش شرطهای اصل متعارف و عینی جهان اند، جوهر به حساب می آیند و تفاوت آنها با جوهر خداوندی در آن است که از طرف خدا خلق شده اند. اما این جوهرها با هم کاری ندارند و از یکدیگر مستقل اند. به نظر دکارت، روان، جوهر اندیشنده و غیر گسترش یافته و ماده، جوهر گسترش یافته و نیندیشاست.

3) Essay Concerning Human Understanding

۴- در زبانهای اروپایی، دو مفهوم State انگلیسی که همان Staat آلمانی است و Government انگلیسی که همان Regierung آلمانی است، از بار معنایی کاملاً متفاوتی برخوردارند. اولی مفهومی است بیشتر مجرد و انتزاعی که بیان کننده کل دستگاهها و مؤسساتی است که به صورت پایدار و مستقل از افراد و اشکال و سیاستهای حکمرانی و با اقتداری نسبتاً معنوی وجود دارند. دومی اما مفهومی است مشخص و بیانگر نهادها و اشخاصی است که برای دوره ای کار هدایت و مدیریت امور سیاسی را عهده دار می شوند و مشروعیت آنان متکی بر گزینش های ادواری است. ما در بررسی آثار سیاسی جان لاک نیز با این تفکیک مفهومی روبرو هستیم. متأسفانه در زبان فارسی معمولاً تفکیک روشنی میان دو اصطلاح «دولت» و «حکومت» صورت نمی

شاه لیر

— سیمای یک شاه نیک و نادان —

شکوه محمودزاده

پیشگفتار

شاه لیر دردناک ترین تراژدی شکسپیر است. شکسپیر نمایشنامه شاه لیر را در سال ۱۶۰۶ می نویسد. این تراژدی مانند دیگر آثار شکسپیر از پنج بخش تشکیل شده است: ۱- درآمد درام ۲- گسترش درام ۳- اوج درام ۴- نتیجه و ۵- پایان درام. برادلی، شکسپیر شناس و ادیب بزرگ انگلیسی، در باره این سوگنمایش چنین می گوید: «شاه لیر همواره بعنوان بزرگترین اثر شکسپیر شناخته شده است. اثری که در آن مهمترین توانایی های درام نویسی شکسپیر شکوفا می شود. و اگر زمانی ما مجبور شویم تمامی نمایشنامه های شکسپیر را دور بریزیم و تنها یکی از آنها را نگاه داریم، اکثریت کسانی که شکسپیر را عمیقاً می شناسند و عمیقاً به او ارج می گذارند، شاه لیر را بعنوان بهترین نمایشنامه او برخواهند گزید».

شاه لیر ژرفترین کاوش شکسپیر در باره سرشت پادشاهی، حکومت و قدرت است. لیر یک اسطوره قدیمی بریتانیایی (سلتی) است که شباهتهای فراوانی با فریدون در شاهنامه فردوسی دارد. شاه فریدون بعنوان شاه آرمانی در شاهنامه برگزیده شده که بر ضحاک چیره می گردد و در روزگار پیری سرزمین زیر فرمانروایی خود را میان سه پسر خود ایرج، تورج و سلم تقسیم می کند. بگفت فردوسی، فریدون جهان آزمان را به سه بخش بین پسران خویش تقسیم می کند. فردوسی چنین می گوید:

نهفته چو بیرون کشید از نهان بسه بخش کرد آفریدون جهان
یکی روم و خاور، دگر ترک و چین سیم دشت گردان و ایران زمین
نخستین بسلم اندرون بنگرید همه روم و خاور مر او را سزید
دگر تور را داد توران زمین ورا کرد سالار ترکان و چین
از ایشان چو نوبت به ایرج رسید مر او را پدر شاه ایران گزید

بدین ترتیب یکی از کهن ترین اسطوره های بشری شکل می گیرد. اسطوره یگانگی بشریت در آغاز و زیر فرمانروایی یک شاه واحد و نیک. در شاهنامه پس از تقسیم جهان بین سه پسر فریدون، سلم و تور بر ایرج رشک می برند و به ایران لشکر می کشند. در این لشکر کشی ایرج کشته می شود و آغاز جنگهای ایرانیان با تورانیان از یکسو و رومیان از سوی دیگر رقم می خورد.

تراژدی شاه لیر در چارچوب خود شباهتهای بسیاری به اسطوره شاه فریدون دارد. شاه لیر سه دختر دارد بنام های گونریل، ریگان و کوردلیا. همانند اسطوره فریدون که پسران بزرگش سلم و تور بد هستند و ایرج پسر کوچک او نیک نهاد است، دو دختر بزرگ شاه لیر، گونریل و ریگان، بد هستند و کوردلیا دختر کوچک لیر نیک نهاد می باشد. شکسپیر در شاه لیر درون لیر را می کاود و او را بعنوان یک شاه نیک و آرمانی ولی نادان به ما معرفی می کند. لیر در این قطعه عظیم شکسپیر بصورت دلچکی نادان خودنمایی می کند و جالب اینجاست که دلچک در این نمایشنامه بیشتر از شاه واقع بینی دارد. نادانی لیر در

همان آغاز نمایشنامه آشکار می گردد. او می خواهد در زمان زندگی خویش سرزمین زیر فرمانروایی خود را میان سه دخترش تقسیم کند. با اینکه لیر زمانی طولانی در مسند پادشاهی حکومت کرده است، اما زیر و بم گوهر قدرت را نمی شناسد. برای مثال او بعنوان یک شاه نمی داند که قدرت میل به گسترش دارد و سیری ناپذیر نیز می باشد.

شاه لیر ژرفترین کاوش شکسپیر در باره سرشت پادشاهی، حکومت و قدرت است.

دو دختر بزرگ او گونریل و ریگان به همراه شوهر ریگان، دوک کورنوال از یکدیگر قابل تمیز نیستند. ادموند پسر نامشروع و خیانتکار گلوستر جوانکی بدوی است. او از یک عقلانیت غیرانسانی نسبت به جهان و آدمیان برخوردار است که او را وامی دارد، گلوی همسایه اش را ببرد، برای اینکه خودش در خطر نیفتد. ادموند تمامی شخصیت های درست و نیک را بعنوان قربانی و نادان تلقی می کند. از میان این شخصیت ها، کوردلیا دختر کوچک لیر با صمیمیت، مهربانی و درستی خویش ممتاز و دوست داشتنی است ولی شکسپیر چندان شخصیت او را صیقل نمی زند. لرد گلوستر یک پیر مرد ساده لوح است و پسر مشروع او ادگار بسیار سطحی است. لرد کنت، لرد وفادار به شاه لیر بصورت انسانی ساده، دلیر و وفادار ترسیم می شود و دوک آلبانی که شوهر گونریل است بصورت انسانی بد مجسم می گردد.

در بخش نخست نمایش دلچک نقش مهمی بازی می کند. البته دلچک کمتر بصورت یک شخصیت و بیشتر بصورت یک نمونه (تیپ) پرداخت شده است ولی او در واقع ندای درونی شاه لیر را با صدای بلند بیان می کند و این صدای خود شکسپیر نیز هست. لیر می خواهد از واقعیهایی که دلچک به او می گوید، چشم ببوشد ولی نمی تواند. دلچک در زمانی که واقعیت برهنه و عریان روند درام را تعیین می کند، ناپدید می گردد. تمامی اختلافات و کشمکش های این قطعه عظیم را لیر تنهایی به دوش می کشد. لیر در آغاز باور ندارد - اگرچه دلچک این را به او می گوید - که دختران بزرگش گونریل و ریگان به همراه شوهرانشان تنها سرزمین او را می خواهند و حاضرند از روی جنازه پدر و دختر محبوبش کوردلیا بگذرند تا ارث و میراث خود را دریافت کنند و گسترش دهند.

این درام، کاملترین نمایش کشمکش قدرت توسط شکسپیر است. این کشمکش بسوی ویرانگری جتون آمیز میل می کند و در پایان حتی شخصیت لیر را تحت تاثیر قرار می دهد و او را به سوی دیوانگی می کشاند. نمایش زنده و تاثیر بخش منازعه قدرت در دربار و سیر تکاملی که بدینوسیله در ضمیر خود آگاه خواننده برمی انگیزد، دستاورد بزرگ شکسپیر در این اثر است. شکسپیر به این دلیل ←

← توانست یک شاه انگلیسی مانند لیر را ترسیم کند، زیرا لیر یک شاه اسطوره ای بریتانیایی و مربوط به دوران پیش از مسیحیت این کشور است. خود آگاهی لیر اما به دوران معاصر شکسپیر تعلق دارد. شکسپیر از یک شاه اسطوره ای و حماسی یک شاه تراژیک می سازد. موضوع لیر توسط تنی چند از نمایشنامه نویسان پیش از شکسپیر نوشته شده بود ولی آنان این داستان را با فرجامی نیک سروده بودند. این دستاورد شکسپیر بود که از این موضوع و این ماده خام یک تراژدی ناب و جاودانی بسازد. اینک این سوگنمایش را با هم مرور می کنیم.

مروری بر سوگنمایش شاه لیر

در سه صحنه نخستین شاه لیر، شکسپیر با شتابی بیمانند در آمد داستان خود را تعریف می کند تا به جایی برسد که برای او از اهمیت ویژه ای برخوردار است: آغاز کشمکش غم انگیز و تراژیک لیر با لرد گلوستر. لیر فریب دو دختر بزرگ خویش، گونریل و ریگان را می خورد و لرد گلوستر قربانی توطئه نیرنگ امیز پسر نامشروع خود ادموند و پسر مشروع خود ادگار می گردد. شکسپیر بسرعت مقدمه درام را اجرا می کند: لیر سرزمین خود را میان سه دختر خویش تقسیم کرده و تنها نام و «حق افتخاری» پادشاهی را برای خویش نگاه می دارد. در همین جا نادانی او آشکار می گردد. قدرت هیچ «حق افتخاری» را برسمیت نمی شناسد. نادانی لیر آنجا به اوج می رسد که از دخترانش می خواهد، بگویند او را تا چه اندازه دوست می دارند. چاپلوسی دو دختر بزرگ گونریل و ریگان، لیر را فریب می دهد و آزادی کوردلیا که صادقانه سخن می گوید، اما چون از چاپلوسی بیزار است، علاقه واقعی خود به پدر را کمرنگ می کند، لیر را خشمگین می کند. لیر کوردلیا را از ارث محروم می کند و هنگامی که لرد کنت، لرد وفادار به او، با محروم کردن کوردلیا از ارث مخالفت می کند، او را به تبعید می فرستد. به موازات این تصمیم نابخردانه لیر، ما شاهد هستیم که ادموند، پسر نامشروع لرد گلوستر، نامه ای را با خط و امضای برادرش ادگار جعل می کند، تا او را ناخلف معرفی کند. گلوستر که زیر تاثیر رفتار لیر آرامش درونی خود را از دست داده است، جمله ای می گوید که خلاصه و چکیده این نمایشنامه می باشد: «دسیسه و نیرنگ، سنگدلی و خیانت و سایر نا آرامی های ویرانگر ما را بی وقفه تا دم گور همراهی می کنند».

در این جمله دراماتیک اوج بدبینی شکسپیر به انسان آشکار می گردد. شکسپیر پیش از هابس و البته پس از ماکیاولی سرشت و نهاد انسان را بد و شریر می داند و تراژدی شاه لیر اوج بدبینی شکسپیر است. در صحنه سوم، هنگامی که لیر با صد تن از اشراف زادگان انگلستان به قصر گونریل می آید، گونریل به رئیس دربار خود اسوالد می گوید که نسبت به لیر بی احترامی کند. گونریل بدینوسیله می خواهد شأن و منزلت لیر را از او بگیرد و به او ثابت کند که از هیچ رتبه و مقامی برخوردار نیست. گونریل به دیگر خواهرش، ریگان نیز دستور می دهد چنین کند. از این پس درام تند می شود. از این پس و بطور کلی در این درام، دلنک بزرگترین نقش را نسبت به کل نمایشنامه های شکسپیر بازی می کند. در صحنه چهارم پرده دوم ما می بینیم چگونه دلنک لیر را با حقیقت تلخ روبرو و مواجه می کند. دلنک به لیر می گوید که او با بخشیدن «قدرت واقعی» به دختران خود، شأن شاهی خود را نیز از دست داده است. دلنک ادامه می دهد که لیر با بخشیدن «قدرت واقعی» به دختران خویش، خود را در نظر آنان به یک «هیچ» تبدیل کرده است: «از هیچ هیچ می زاید». شخصیت و حضور دلنک در اینجا معنایی دوگانه و دوپهلوی دارد. دلنک از سویی یک آدم فرزانه است که دقیقاً می داند چه می گوید و چه می کند، او از عقل سلیم برخوردار است و طنز تلخش برایش امنیت

شغلی ایجاد می کند، اما از سوی دیگر او با سادگی یک انسان عادی بیرحمی طبقات ممتاز را به لیر خاطر نشان می کند. از سوی دیگر شکسپیر در این صحنه با وجود دلنک می خواهد بگوید، طبقات ممتاز و فرمانروا خود را جدی نشان می دهند، اما در واقعیت امر آنان دلنک، نادان و دیوانه هستند، برای اینکه در این توهم بسر می برند که مالک جان خود و دیگران هستند، ولی در زندگی واقعی ضربات سنگین و درد آوری در نتیجه شکست به انتظار آنانست و هر چه بیشتر در زندگی بالا روند، سقوط آنان حتمی تر و مرگبارتر خواهد بود.

نمایش زنده و تاثیر بخش منازعه قدرت در دربار و سیر تکاملی که بدینوسیله در ضمیر خود آگاه خواننده برمی انگیزد، دستاورد بزرگ شکسپیر در این اثر است.

صحنه با ورود کنت در لباس یک آدم عادی همراه لیر آغاز می گردد. کنت با رفتار خود می خواهد لیر را از بدفرجامی عمل ساده لوحانه خویش حفظ کند. دلنک کلاهی به کنت تعارف می کند، کنت می پرسد: «چرا فرزندم» و دلنک پاسخ می دهد: «زیرا تو در کنار کسی هستی که مورد غضب قرار گرفته است». سپس دلنک کلاه را با تمسخر به لیر تعارف می کند. شاه لیر او را با شلاق تهدید می کند. دلنک در پاسخ تهدید لیر می گوید: «حقیقت اینست که سگ باید به لانه اش برود و هنگامی که جفت ماده اش نزدیک آتش بایستد و بوی گندی بدهد، سگ نر را باید با شلاق بیرون آورد». در اینجا اشاره دلنک به فریب خوردن لیر از چاپلوسی دو دختر بزرگش می باشد. اما لیر چهره واقعی و تلخ زندگی را زمانی درک می کند که کاملاً فقیر و بی چیز شده و در کشورش مانند ولگردی از این سو به آن سو می رود و تازه از یک توفان سخت نیز شلاق می خورد. سپس دلنک ترانه ای در باره دلنک شیرین سخن و دلنک تلخگوی می خواند که چنین است:

«بیش از حدی که به مردم نشان می دهی دارا باش، کمتر از حدی که می دانی سخن گوی، کمتر از حدی که داری قرض بده، بیش از پیاده رفتن سواره برو، بیش از حدی که گمان می کنی می دانی بیاموز، کمتر از مبلغی که امید بردن داری قمار کن، آن وقت بیش از دوبرابر ده تا در برابر هر بیست تا خواهی داشت».

در اینجا ما تعویض نقش ها را بروشنی می بینیم: دلنک یک انسان فرزانه است و می تواند مانند شاهی فرزانه فرمانروایی کند در حالیکه لیر شاهی نادان و دلنک وار است. دلنک لیر را دلنک می خواند و تلخ ترین چیزها را به او می گوید، به او می گوید که او (لیر):

«مردی زیبا و حساسی بودی، هنگامی که اهمیتی به اخم او نمی دادی، اما اکنون مانند صفری هستی که عددی جلوی آن نیست، وضع من اکنون از تو بهتر است، زیرا من دلنکم و تو هیچ».

مسئله لیر هنگامی که قدرت را به دخترانش می بخشد، برای گونریل دختر بزرگش یک «هیچ» است، ولی لیر هنوز توانایی درک این مسئله را ندارد. دیرتر، بسیار دیرتر در درام، هنگامی که بیرحمی گونریل و ریگان برایش آشکار می گردد و بدین ترتیب دچار جنونی بی علاج گشته، گلوستر همدرد خود را می یابد که کور و بی خانمان به این سو و آن سو می رود. در اینجا لیر یکی از گفته های دلنک را تکرار می کند:

«من می خواهم برایت موعظه کنم، گوش بده:

ما تازه تولد یافتگان، می گرییم

زیرا به صحنه بزرگ دلنکان وارد می شویم».

دوباره در این نمایشنامه شباهت زندگی انسانی با صحنه تئاتر مطرح می شود. در زندگی به لیر نقش شاه واگذار شده بود، اما ←

← او در نتیجه نادانی خویش به نقش دلقک و حتی به نقش «هیچ» فرومی‌گلتد. زمانی که کوردلیا لیر را دلداری می‌دهد، او می‌گوید: «من یک پیربچه هستم». این جمله آغاز فرزانی لیر و سر آغاز درک اوست، از آنچه بر او گذشته است و یا بهتر آنچه خودش بر سر خودش آورده است. در این میان در بخش آخر صحنه، گونریل پدرش را چپ‌چپ نگاه می‌کند و این در حالیست که دلقک مشغول خوشمزگی تلخ خویش است. گونریل به لیر می‌گوید که صدتن همراه برای لیر زیاد است و او نمی‌تواند مالیاتشان را بدهد. او شمار همراهان لیر را به پنجاه کاهش می‌دهد. لیر دخترش را از خود می‌راند و می‌اندیشد، هنوز یک دختر دیگر دارد: ریگان. شوهر گونریل، دوک آلبانی از رفتارهای همسرش ناراضی است ولی او نیز در ادامه تراژدی مانند زنش عمل می‌کند. در صحنه پنجم دلقک به لیر می‌گوید که ریگان هم مانند گونریل خواهد بود. دلقک لیر را به خاطر توهماتش سرزنش می‌کند. در پرده دوم خشم لیر هنگامی بالا می‌گیرد که توقعاتش بر آورده نمی‌شود و او را بسوی دیوانگی می‌کشاند. نخست او پیروزمندانه نیرنگ را در خانواده گلوستر مشاهده می‌کند. ادگار پسر قانونی گلوستر که مورد تعقیب قرار دارد، خود را به لباس یک گدای دیوانه درمی‌آورد. ادموند پسر نامشروع و ناخلف گلوستر نزد ریگان و شوهرش دوک کورنوال چاپلوسی می‌کند، اما آنان نهاد غیر انسانی و نیرنگ آمیز او را آشکارا تشخیص می‌دهند. کنت، لرد وفادار به شاه اسوالد رئیس دربار گونریل را کتک می‌زند و دوک کورنوال که نیکی کنت را تشخیص می‌دهد، و می‌خواهد لیر را بیازارد، دستور می‌دهد کنت را در بخشی از قصر زندانی کنند. لیر از اینکه همدم او کنت مورد چنین عملی قرار گرفته می‌رنجد. در اینجا دلقک می‌گوید که بخت و اقبال، فاحشه‌ای بیش نیست و یاد آوری می‌کند که لیر هنوز شاه است. لیر نزد ریگان می‌رود و از گونریل شکایت می‌کند، اما ریگان رفتار گونریل را مشروع قلمداد می‌کند و به دفاع از آن می‌پردازد. در اینجا گونریل و ریگان آغاز به آزدن لیر می‌کنند. ریگان شمار همراهان لیر را به بیست و پنج کاهش می‌دهد و در اینجا لیر می‌فهمد که او نیز همچون گونریل بدنهاد است. لیر بسوی گونریل برمی‌گردد و خواهش می‌کند که دستکم پنجاه همراه را برای او باقی بگذارد، اما گونریل می‌گوید که او به همراه هیچ نیازی ندارد و ریگان این را تایید می‌کند. در اینجا جنون لیر آغاز می‌گردد.

نزد شکسپیر دیوانگی همواره بصورت اختلاف و تفاوتی میان توهمات و واقعیات در انسان ویژگی خویش را می‌یابد. توهمات که انسان محکم بدانها چسبیده و واقعیاتی که این توهمات را نفی کرده و بدینصورت بر ضمیر خود آگاه آدمی ضربه می‌زنند. در مورد لیر نیز چنین است. توهم لیر تنها این نیست که خیال می‌کند، دخترانش دوستش دارند، بلکه شکسپیر در اینجا ژرفتر می‌کاود. توهم بزرگتر لیر در اینست که می‌پندارد شاهنشاهی با فرد زاده می‌شود و او را تا آخر عمر همراهی می‌کند. لیر خیال می‌کند، می‌تواند سرزمین و قدرت خود را ببخشد و در عین حال بعنوان شاه مورد احترام باشد. او «قدرت واقعی» را می‌بخشد و می‌خواهد با «قدرت صوری» دل خوش کند. حقایقی که مانند ضربه چکش بر روح او وارد می‌گردند، «هیچ» بودن او و مانند مردم عادی بودن او و همچنین واقعیات اجتماعی که او می‌شناخت و می‌بایست وارد دفتر خویش می‌کرد، اگر می‌خواست واقعا یک شاه باشد، از این پس روند حرکت درام را در دست می‌گیرند. آرام آرام دیوانگی در ذهن لیر خود را می‌گستراند. در اینجا کنت و دلقک او را به کلبه‌ای فقیرانه می‌برند. لیر در این کلبه و در حالیکه توفان در بیرون غوغا می‌کند، درمی‌یابد که ترس، دلمشغولی و نگرانی تمامی بی چیزان و بی خانمانان است. موقعیت لیر در بیچارگی و درماندگی، فقر و ناداری را برایش آشکار می‌سازد. این فقر و ناداری اما «دارو و درمان» لیر است. دیرتر، هنگامی که لیر غرق در

جنون خویش است، فرزانی مردم عادی را درمی‌یابد و می‌فهمد. لیر گلوستر نیک نهاد را ملاقات می‌کند که به پسر نیکش ادگار توجه می‌کند. دیوانه بودن نزد شکسپیر شبیه نابینا بودن است، همچنان که نابینا واقعیات را ژرف می‌بیند، دیوانه نیز واقعیات را ژرفتر درک می‌کند. از اینجا لیر انگشت خود را روی بی عدالتی جامعه می‌گذارد. او می‌بیند که هیچ عدالتی برای فقرا وجود ندارد و قانون از ایشان پشتیبانی نمی‌کند. عدالت آن چیزی است که ثروتمندان و قدرتمندان را راضی می‌کند. دیوانگی لیر تنها در چهار صحنه پایایی کاملاً به نمایش گذارده می‌شود، اما به دلیل تاثیر همه جانبه و پژواکی که شکسپیر به آن می‌بخشد، حال و هوای تمام پرده سوم و چهارم را تعیین می‌کند. در تمامی پرده سوم توفان می‌غرد و صحنه نمایش، جهانی را بیاد می‌آورد که واژگونه شده است. شاه در یک کلبه دهقانی فقیرانه نشسته است و در کنار ادگار برهنه قرار می‌گیرد که نقش یک گدای دیوانه را بازی می‌کند. هنگامی که لیر عقل سلیم را دوباره بازمی‌یابد، او دیگر لیر قدیمی در آغاز درام نیست، بلکه کاملاً انسان دیگری است، بسیار فروتن و انسانی است که می‌تواند، دیگران را دوست بدارد. برادری در این مورد می‌گوید:

«در همه ادبیات جهان هیچ چیز اصیل تر و زیباتر از نمایش شکسپیر در شاه لیر نیست. اینکه چگونه رنجهای لیر در او عظمت و بزرگی را زنده می‌کند و طبع ملایم او شکفته می‌شود.»

دیوانگی لیر بصورت دراماتیک و با صراحت و روشنی کامل به نمایش درمی‌آید. هنگامی که لیر ادگار را بصورت گدایی برهنه می‌بیند، لباسهای خویش را پاره می‌کند. او نمی‌خواهد به کسی بدهکار باشد، حتی به کرم ابریشم، حتی به پشم گوسفندان و یا به پوست حیوان دیگری. او صادقانه می‌خواهد تنها انسانی باشد بیچاره، برهنه و مانند حیوانی چهارپا. در زمانی که او در یک خانه دهقانی، در کنار گلوستر نیک نهاد و کنت وفادار و دلقک و ادگار برهنه می‌نشیند، می‌پندارد، دو دختر شیریش در جلویش نشسته اند و او به قضاوت در مورد اعمال و کارهای آنان می‌پردازد. ادگار، دلقک و کنت از سوی لیر بعنوان قاضی برگزیده می‌شوند. در اینجا گلوستر می‌آید و خبر می‌دهد که کوردلیا، دختر کوچک و محبوب لیر با ارتشی از فرانسه به انگلستان آمده است. گلوستر همچنین می‌گوید که توطئه‌ای برضد جان لیر در جریان است. در اینجا گلوستر در اوج اعتماد به ادموند برای او تعریف می‌کند که میان دوک کورنوال و دوک آلبانی دعوای سختی در جریان است و نیروی کمکی برای لیر در راه است. همه این اعترافات ساده لوحانه گلوستر به پسرش ادموند، بعنوان سلاحی علیه خود گلوستر بکار گرفته می‌شود. ادموند، گلوستر پدرش را، به کورنوال و ریگان تسلیم می‌کند. هنگامی که گلوستر به قصرش باز می‌گردد، بازداشت می‌شود و کورنوال فرمان می‌دهد، چشم‌های او را در بیابورند. در این صحنه خدمتکاران کورنوال با گلوستر مودبانه و محترمانه رفتار می‌کنند. یکی از آنان به مقاومت می‌پردازد تا گلوستر را نجات دهد. ریگان دختر دوم لیر از پشت به او خنجر می‌زند، اما این خدمتکار پیش از آنکه بمیرد، ضربه‌ای کاری به کورنوال می‌زند. دو خدمتکار دیگر به گلوستر یاری می‌رسانند، پس از اینکه کورنوال را بیرون می‌برند.

در اینجا شکسپیر با استادی تمام شخصیت ادگار و گلوستر را شکوفا می‌کند. ادگار جوان است و می‌تواند رنج و سختی را تاب بیاورد، او تسلیم نمی‌شود. در آغاز او تنها و آشفته، اما در طی روند درام او توانایی‌های خود را در حضور دیگرانی که آنها هم رنج می‌کشند، پیدا می‌کند. زمانی که او درمی‌یابد، با شاه لیر چه رفتار زشتی صورت گرفته، تصمیم می‌گیرد نزد او بماند و به لیر یاری رساند. چندی بعد او پدرش را ملاقات می‌کند که کور و عاجز به این سو و آن سو می‌رود. ادگار با پدرش همراهی می‌کند، بدون آنکه ←

← نام خود را فاش سازد. گلوستر می خواهد خودکشی کند، زیرا بنظرش جهان واژگونه شده است. این صحنه، یعنی «واژگونه‌گی جهان»، «جهان پوچ» اگزستانسیالیست‌های سده بیستم را بیدار می آورد و در ذهن تداعی می کند. اسوالد، مباشر گونریل که فرمان قتل گلوستر را از گونریل دریافت کرده، می آید تا گلوستر را بکشد. ادگار خود را به میان می اندازد و در یک مبارزه تن به تن اسوالد را می کشد. سپس ادگار برای پدرش فاش می سازد که او کیست و سپس نامه ای را از جیب اسوالد در می آورد و می خواند. نامه از جانب گونریل به ادموند نوشته شده است. گونریل به ادموند نوشته است او باید شوهر گونریل را در جنگی که در پیش است بکشد تا آنها بتوانند با یکدیگر ازدواج کنند. دیرتر، زمانی که لشکر کوردلیا شکست می خورد، گلوستر دیگر پا به فرار نمی گذارد و ادگار این جملات فلسفی را می گوید:

«چطور؟ باز دچار اندیشه های ناپسند شده ای؟ انسان باید مرگ را مانند رنج زادن تحمل کند، آماده مرگ بودن تنها کار ضروری است.»
 دو دختر پلید لیر سرانجام بدی دارند، زیرا آنان در توطئه های خویش از یکدیگر نیز نفرت دارند. آنان بر سر ادموند با یکدیگر می جنگند، ریگان می خواهد همسر ادموند بشود، زیرا شوهرش کورنوال مرده است. گونریل نیز می خواهد شوهرش دوک آلبانی را بکشد تا بتواند همسر ادموند بشود. گونریل ریگان را مسموم می کند و چون کرده اش فاش می شود، خودکشی می کند.

نمایشنامه شاه لیر از اینرو فوق العاده و استثنایی است که با وجود مرگ لیر در پایان، از یک رونق و زندگی ویژه ای برخوردار است. لیر انسانیت خود را پس از یافتن دوباره خرد بازمی یابد. مدت درازی او حاضر نبود کوردلیا، دختر کوچکش را ببیند، اما هنگامی که پس از یک شب آرام بیدار می شود، و انسانهای صمیمی را در کنار خویش می یابد، خردمندی خود را بدست می آورد و با فروتنی بسیار سخن می گوید. حتی زمانی که ارتش فرانسوی کوردلیا شکست می خورد و او و لیر اسیر می شوند، بخت لیر او را ترک نمی کند. اکنون، پس از آنکه لیر خود را باز یافته است، دیگر ضربه های دیگر سرنوشت نمی توانند او را از جا بدر ببرند. او، کوردلیا، دختر محبوبش را در کنار خود دارد. عشق می ورزد و مورد عشق نیز قرار می گیرد. دوک آلبانی که در جنگ پیروز می گردد، می خواهد با لیر و دخترش کوردلیا سخاوتمندانه رفتار کند، اما ادموند پنهانی به افسری دستور می دهد، کوردلیا را به دار بیاویزد، اما در پایان او (ادموند) بعنوان خیانتکار توسط ادگار بشدت زخمی می شود. هنگامی که کارهای پلید ادموند یکی یکی شمرده می شوند، کنت، یار وفادار لیر و ادگار در چهره واقعی خود ظاهر می گردند و اجساد گونریل و ریگان را به درون صحنه می آورند. ادموند که بسختی زخمی شده است، به فرمان پنهانی خویش برای قتل کوردلیا اعتراف می کند. اما دیگر دیر شده است. لیر، جسد کوردلیا بر دست، وارد می شود. لیر با این امید از جهان می رود که شاید کوردلیا هنوز زنده باشد. لیر به اندازه کافی زندگی می کند و تجربه می اندوزد. گلوستر هم با نیکبختی می میرد. در پایان تراژدی تنها ادگار می ماند و به قدرت می رسد.

نتیجه

نمایشنامه شاه لیر بطرزی عجیب و فوق العاده نظر شکسپیر را در باره پادشاهی بیان می کند. لیر مانند فریدون در زمان زندگانی خویش سرزمینش را به سه بخش میان فرزنداناش تقسیم می کند. در شاهنامه فردوسی این تقسیم سر آغاز جنگهای ایران با توران از یکسو و با روم از سوی دیگر است. عنصر اسطوره ای در شاهنامه غلبه دارد و عنصر تراژیک در مورد ایرج بیشتر سوگنامه ای حماسی است تا تراژیک. در تراژدی شاه لیر ما غلبه عنصر تراژیک دوران جدید را می بینیم. از

رنسانس بدینسو نگاه بشر به قدرت نگاه ماکیاولی است. لیر می خواهد برابر درک کهن اسطوره ای عمل کند. او «قدرت واقعی» را به دخترانش می بخشد و در این توهم بسر می برد، که می تواند حتی پس از بخشیدن قدرت به دخترانش، شان و منزلت پادشاهی را برای خویش نگاه دارد. روند درام، روند توهم زدایی از لیر و همچنین خواننده می باشد.

در دوران اساطیری، شاه فریدون هنوز می تواند «قدرت واقعی» شاهی را ببخشد و همچون شاهی مقام و منزلت خویش را نگاه داشت، اما در دوران تراژیک جدید، روح قدرت با نمایش آن، رابطه ای تنگاتنگ دارد. از اینرو شاه لیر بزرگترین تراژدی شکسپیر محسوب می شود. پلیدی و پلشتی در نهاد انسان، خیانت و جنایت و دورویی و نیرنگ در این تراژدی بیش از دیگر تراژدی های شکسپیر بچشم می خورد. لیر بدبینانه ترین اثر شکسپیر و شاید بدبینانه ترین اثر در تمامی ادبیات جهان است. در جایی از این نمایشنامه ادگار نیک نهاد به پدر خود گلوستر می گوید: «شاهزاده تاریکی یک مرد ممتاز است». این جمله دوپهلوی شکسپیر اگرچه در معنای صوری خود به اهریمن نظر دارد، اما در معنای استعاری و مجازی بدین معنی است که مردان و زنان ممتاز در جامعه، شاهزادگان تاریکی و ظلمت هستند. لیر انتقادی ترین اثر شکسپیر نیز به حساب می آید. شکسپیر درون عنصر قدرت مطلقه را بررسی می کند و تصویری دهشتناک از مناسبات قدرت در طبقات حاکمه ارائه می دهد. حيله و نیرنگ، دسیسه و توطئه و خیانت و جنایت از زمره «کارهای عادی» قدرتمداران می باشد و کسانی که مانند لیر و کوردلیا نیک سرشت می باشند، در این بازی قدرت محکوم به نابودی هستند. اینکه در پایان نمایش ادگار نیک نهاد به شاهی می رسد از سر لطف سرنوشت و همچنین امید شکسپیر به پیروزی نهایی انسانیت می باشد. لیر آنگاه که در آغاز نمایش مست باده غرور قدرت خویش است، واقعیت را نمی بیند. قدرت چشمهای او را کور کرده است. او تازه زمانی که قدرت خویش را از دست می دهد و خرد نیز جان او را ترک می گوید، در اوج دیوانگی تلخی واقعیت را می چشد و حس می کند و می فهمد. دراماتیک بودن این نمایش همواره ذهن ما را به چالش می طلبد. تراژدی شاه لیر یک تصویر غم انگیز به ما ارائه می دهد. تمامی این درام در انسان احساس اندوهی ژرف را پدید می آورد. با وجود این در این درام بی توجهی به فقرا و زیر پا گذاردن قانون در جلو چشم ما نمایش درمی آید. این درام تمامیت پلیدی و پلشتی قدرت مطلق و رنجی را که این قدرت مطلق بوجود می آورد، به ما نشان می دهد. تراژدی شاه لیر بیانیه ای است برای ارزشهای معنوی، برای احترام به دیگران، دانش، همدردی و عشق به هموع. همچنین این درام به ما می گوید که انسان باید زندگی را بشناسد و با مشکلاتش بجنگد. بنظر شکسپیر کسانی که به ارزشهای معنوی باور دارند، اگرچه همواره پیروزمند نیستند، ولی آنان از توانایی برخوردار هستند که می توانند با آن از بدبختی رهایی یابند.

برای شکسپیر، دلکف، نقش یک انسان خوشمز و در عین حال دراماتیک و تا اندازه ای نقش «مبارک» را در نمایش های روحی ایرانی بازی می کند. دلکف یا «مبارک» می خواهد شاه را از بی عدالتی در جامعه آگاه سازد و همچنین او را متوجه وضع فقرا و درماندگان کند. برخی شاهان این را یاد می گیرند و برخی دیگر نه. لیر تا آخرین پرده نمایش در توهم می ماند. در آغاز او در توهم قدرت بسر می برد و سپس در توهم جنون و دیوانگی. لیر بسیار دیر پرده جلو چشمهایش را بکناری می زند و واقعیات را می بیند. شاه لیر تراژدی توهم های آدمی و فرار از واقعیات تلخ زندگی است. ▲

پاسخ اروپا به تکرور آمریکا چگونه باید باشد؟

برگردان: و. معصوم زاده

جهانی دور می زد. حتی جرج بوش پدر هم «نظم نوین جهانی» را تبلیغ می کرد. آیا این دوره میان پرده کوتاهی در سیاست جهانی بود که تداوم نظامی - استراتژیک و ادامه سیاست های امنیتی و دفاعی آمریکا بر آن فائق شد؟ یا اینکه در سال های ۹۰ تناسب جدید قوا در سیاست آمریکا و نیز در سیاست جهانی در حال شکل گرفتن بود که تا به امروز نیز موثر است؟

مسرت: پس از سال ۱۹۸۹ نیروهایی که در آمریکا هواخواه همکاری های چند جانبه بودند، احتمالاً در سیاست خود مبتنی بر همکاری های چند جانبه در نظم نوین بین المللی که باید پس از پایان جنگ سرد برقرار گردد جدیت داشتند، البته من شک دارم بوش پدر هم بطور جدی در همین راستا فکر می کرد. اما در نهایت محافظه کاران رادیکالی دست بالا را گرفتند که خاستگاه فردی و ایدئولوژیکشان پنتاگون و مجتمع نظامی صنعتی است. آنان از چنین زاویه دیدی است که آن سیاست خارجی را تعریف و تدوین می کنند که سمت گیری نظامی دارد. حتی بیل کلینتون را هم به زور به همین سو سوق دادند. برای سیاست آتی اروپا ضروری است که تناسب قوای داخلی در آمریکا و سازوکارهای وفاق سیاسی را در آن به حساب آورد، تا بموقع خطراتی را که از این سو صلح جهانی را تهدید می کند بخوبی تشخیص دهد.

سوسیالیسم: این سازوکارها و خطرات نیازمند شرح دقیق تری است. مسرت: شکاف عمیق اجتماعی و فرهنگی، جامعه آمریکا را به چند بخش تقسیم کرده است. بسیاری از همبدهای مهاجرین غیر اروپایی، چینی ها و لاتینی ها در کنار آمریکایی های آفریقایی تبار هنوز در مناطق بسته (Ghettos) خود زندگی می کنند، مذهب نفوذ عمیقی، بیش از آنکه ما در اروپا شاهد آنیم بر طرز تفکر آمریکایی ها دارد و فرقه گرایی مذهبی و جریان های بنیاد گرایانه در آمریکا همیشه اما گاهی قوی تر و گاهی ضعیف تر از رونق برخوردارند، فرد گرایی و شبکه پیوندهای محلی به مثابه شاخص های مثبت بگونه ای برجسته تر از هر نقطه ای در جهان به چشم می خورد. به علاوه امر سیاست زدگی و بی اعتنائی و عدم علاقه به رویدادهای سیاسی واشنگتن، شاید هم به علت ابعاد غول آسای مسافت و نیز ترس قابل ملموس جمعی که خوی رقابت گری و نبود تورهای اجتماعی آن را به همراه می آورد، به همان نسبتی که امنیت اجتماعی و اقتصادی کاهش می یابد، ملموس تر می شود. اشکال منفی بروز این شکاف در سال های گذشته به نحو بسیار چشمگیری سنت های رادیکال لیبرال منش، احترام به آزادی های فردی و حقوق اساسی را پوشانده است، این همه خطری برای جهان در بر نمی داشت. خطرناک موقعیتی است که ما در آن قرار داریم، چرا که مجتمع قوی نظامی - صنعتی و نمایندگان و رسانه های گروهی چنان که آشکار است فهمیده اند که چگونه باید از این شکاف اجتماعی، ترس جمعی، سیاست زدگی، بحران هویت و نفوذ بنیادگرایی برای تائید و صحه گذاشتن بر سیاست تهاجمی و تجاوزکارانه استفاده کرد. مجتمع نظامی - صنعتی که منابع چشمگیری از بودجه جامعه آمریکا را می بلعد - هزینه ←

اشاره: ماهنامه آلمانی زبان «سوسیالیسم» چاپ هامبورگ، در شماره ماه مه ۲۰۰۳ خود، با پروفیسور محسن مسرت، استاد علوم سیاسی دانشگاه اوسنابروک آلمان، در مورد مسائل خاورمیانه و جنگ در عراق به گفتگو نشست. ما نظر به اهمیت برخی داده های این گفتگو، ترجمه فارسی آن را از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم. عنوان گفتگو از طرف نشریه راه آزادی تغییر داده شده است.

سوسیالیسم: پیش از جنگ سوم خلیج و در جریان آن، بحث میان جریان های سیاسی چپ برای ایضاح سیاست های هژمونی طلبانه آمریکا حول سطوح متفاوتی دور می زد: پرسشهای استراتژی نظامی - جغرافیایی و پرسشهای منابع انرژی زا و بویژه نفت. طیف گسترده این نظرات، از مبانی متکی بر تئوری امپریالیسم که کوشش برای تأمین نیازهای نفتی ایالات متحده را در مرکز توجه خود قرار می دهد آغاز می شود و تا آن نوع نگاه به سیاست آمریکا را که با اقتباس از کتاب «امپراتوری» هارد و نگری برای آمریکا نقش هژمونی طلبانه ژاندارم جهانی برای دادن نظم جدید به اوضاع خاور نزدیک و میانه از طریق «دمکراتیزاسیون از راه جنگ» قائل است، دربر می گیرد. دریافت تو از این سطوح متفاوت مسئله چگونه است؟

محسن مسرت: ساختار و موضع هژمونی طلبانه آمریکا از یک جنبه نتیجه جنگ جهانی دوم و نقش رهبری کننده آن در جدال میان شرق و غرب بود. از سوی دیگر مبین نقش نفوذ و قدرت فزونی یافته مجتمع های نظامی - صنعتی در خود آمریکاست. این آرایش هژمونی طلبانه پس از پایان جنگ سرد ادامه یافته، ظریف تر شده و شبکه های بسیاری را در هم تنیده و در بستر کل نظام بین المللی جای گرفته است. آلمان و ژاپن به مثابه بازندگان جنگ جهانی دوم، از نظر سیاست های دفاعی هنوز تحت الحمايه آمریکا هستند. اگر چه مدتهاست که خطری از سوی اتحاد شوروی آنها را تهدید نمی کند، اما با این وجود زیر چتر تدافعی اتمی و نظامی آمریکا قرار دارند. آمریکایی ها مراقب اند که این اهرم سیاست های دفاعی و امنیتی قدرت هژمونی طلبانه خود را که برای هر کسی هم قابل رؤیت نیست، بهیچ عنوان از کف ندهند. عدم تمایل آمریکا به برداشتن گام های همه جانبه خلع سلاح پس از پایان جنگ سرد، از جمله در ارتباط با این خواست است، چراکه با تن دادن به خلع سلاحی همه جانبه در بخش های استراتژیک، چتر دفاعی و امنیتی آمریکا غیر ضرور می گردد و قدرت مانور اروپا و ژاپن را در راستای ساختارهای مبتنی بر همکاری های چند جانبه به زیان موقعیت هژمونی طلبانه آمریکا به میزان زیادی افزایش می دهد و تک روی آمریکا را نا ممکن می سازد.

سوسیالیسم: با پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی سوسیالیسم واقعا موجود در سال ۱۹۸۹ بحث ها در اروپا و نیز در آلمان در واقع حول استقلال، همکاری های چند جانبه و نقش تغییر یافته ای در سیاست

← تسلیحاتی آمریکا بالغ بر ۴۰۰ میلیارد دلار و بیشتر از کل هزینه تسلیحاتی بقیه کشورهای جهان است - برخلاف صنعت اتومبیل سازی و یا صنایع نفت فاقد متحد طبیعی در جامعه است. بدین خاطر بویژه با پایان یافتن جنگ سرد باید حقیقت خود را از سوی پنتاگون و دولت در واشنگتن بگونه ای مصنوعی تأیید کند. این رابطه متقابل شاید توضیحی باشد برای فشاری که گروه های متعصب در پنتاگون برای دامن زدن به جنگ های متعدد و نا آرامی های جدید در نقاط مختلف جهان، یکی پس از دیگری وارد می کنند و کانون های تنش و درگیری موجود را مثلاً در خاور نزدیک داغ تر می سازند و یا آنرا تشدید می کنند. استفاده ابزاری از نقض حقوق بشر در یوگسلاوی، ۱۱ سپتامبر، سلاح های کشتار جمعی در عراق و تحریک کردن کره شمالی به دست زدن به واکنش های غیر عاقلانه، کشف کردن محور شرارت و به دلخواه شرور نامیدن کشورها، متأسفانه دوران کوتاه بازگشت ناپذیری نیست که با انتخاب نشدن جرج بوش به پایان برسد. آینده نیرومندترین و پر نفوذترین رشته صنعتی در آمریکا رابطه حیاتی به این منازعات و جنگ های جدید دارد. و بدین خاطر هم باید مخاطراتی که سرچشمه آن در آمریکا است و آینده ما را هم تهدید می کند جدی گرفته شود. شکاف عمیق اجتماعی و فرهنگی در جامعه آمریکا و نفوذ و سلطه فزاینده اندیشه بنیادگرایانه - تحت این شعار که ما به بخش نیک جهان تعلق داریم و می دانیم چه چیزی برای بشریت خوب است - و نفوذ فزاینده مجتمع نظامی - صنعتی، ترکیبی است که در شکل کنونی اش به عقیده من پس از جنگ دوم جهانی بزرگ ترین خطر را برای صلح جهانی در بر دارد.

سوسیالیسم: کیفیت جدید عنصر نظامی در سیاست قابل درک است. از سوی دیگر منافع ژئواستراتژیک بویژه نفت بیش از پیش نقش آشکارا بزرگ تری در سیاست خارجی آمریکا بازی می کند. آیا در اینجا رابطه ای با دور باطلی که در سیاست داخلی به حرکت در آمده وجود دارد؟ چرا که جنگ های آمریکا در مناطقی صورت نمی گیرد که بگونه ای دلخواه در جهان پخش شده باشد، بلکه بویژه در نقاطی صورت می گیرد که دارای اهمیت استراتژیک است.

مسرت: دامنه این دور باطل با توجه به سیاست هژمونی طلبانه در حال گسترش است و در واقع علاوه بر دستاویز قرار دادن ابزارهای سیاست امنیتی و دفاعی، ابزار تأمین مصارف نفتی نیز مورد استفاده قرار می گیرد. هر چقدر که وابستگی کشورهای اروپائی و دیگر کشورهای سازمان همکاری های اقتصادی و توسعه افزایش یابد و منافع آنها در تأمین نفت ارزان باشد، آمادگی شان برای گردن نهادن به سیاست های هژمونی طلبانه آمریکا افزایش می یابد، چرا که آمریکا تا کنون در ابعاد زمانی طولانی مدتی سیاست کشورهای صادر کننده نفت خاور نزدیک و اوپک را کاملاً در راستای عدم ایجاد اختلال در تأمین نفت ارزان برای کشورهای پیشرفته صنعتی مستقیم و غیر مستقیم هدایت و رهبری کرده است. آمریکایی ها در نظر دارند این اهرم سلطه گری سیاسی را در آینده در همه درگیری ها بگونه ای موثرتر از گذشته بکار گیرند، و در واقع نه تنها علیه اروپا، بلکه علیه روسیه، هندوستان، چین و ژاپن. احتمالاً دولت بوش به همین علت است که در سراسر جهان از استفاده از مواد انرژی زای فسیلی هواداری می کند و اجرای پروتکل کیوتو را سد کرده و از تلاش برای گسترش مواد انرژی زای قابل باز تولید جلوگیری می کند. در هر صورت این استراتژی بگونه قانع کننده و مؤثر تنها زمانی عمل می کند که آمریکا منابع نفت و گاز خاور نزدیک و آسیای مرکزی را با ۶۷ درصد ذخایر جهان ترجیحاً با حضور مستقیم نظامی در تمام کشورهای منطقه تحت کنترل خود داشته باشد. این دور باطل مجتمع نظامی - صنعتی در اینجاست که از زاویه ژئواستراتژیک هم کامل می شود.

سوسیالیسم: در مقابل یک نحوه استدلال کوتاه بینانه متکی بر نظریه امپریالیسم که از زاویه دید ژئواستراتژیک، استراتژی سرمایه اندوزی کنسرن های نفتی ایالات متحده را که تمامی سیاست در آمریکا را

تحت کنترل خود دارد نتیجه می گیرد، تو تأثیر در آن واحد ولی پیچیده و چند جانبه تاریخ و سیاست و اقتصاد را ترسیم می کنی. آیا این هم اثر بودن بدون اصطکاک صورت می گیرد یا اینکه در اواخر سال های ۸۰ ما سالیان متمادی شاهد ضعف اقتصادی آمریکا بودیم که دستگاه های متفاوت رهبری در سال های ۹۰ - بوش پدر، کلینتون و بوش پسر - مجبور به واکنش سیاسی در برابر این ضعف شدند؟ در اواخر سال های ۸۰ نه تنها در اروپا بلکه در خود آمریکا نیز افول اقتصادی آمریکا پیش بینی می شد. طی سال های رونق «اقتصاد نوین» (نیو اکونومی) در اواخر دهه ۹۰، این نحوه دید کاملاً به عقب رانده شد. اکنون چه انطباقی میان فروپاشی تدریجی گفتمان «افول ایالات متحده آمریکا» که همیشه صحبت آن هست، با دور باطل هژمونی آمریکا که تو ترسیم می کنی وجود دارد؟

مسرت: مسئله افول اقتصادی آمریکا را نمی توان بدون در نظر گرفتن جهانی شدن بازارهای سرمایه مالی، بیلان منفی تجاری در آمریکا، نقش دلار به مثابه واحد پولی هدایت کننده و انرژی بر بودن اقتصاد آمریکا بگونه ای رضایتبخش توضیح داد. اقتصاد آمریکا، بیش از اروپا، به واردات نفت ارزان و هزینه قلیل مواد انرژی زا وابسته است تا بتواند در بازار جهانی قادر به رقابت باشد. بهای انرژی و سطح هزینه ها نصف ارقام اروپاست. بدان معنا که انرژی بری و مصرف انرژی اقتصاد آمریکا بسیار بالاست. با این وجود این استراتژی، یعنی ارزان نگاهداشتن قیمت نفت، در بیلان ارزی موثر نیافتاده است. علیرغم آن هیچکدام از دولت های آمریکا جرئت آن را نداشته اند که از راه ارزان نگاهداشتن قیمت نفت که برای اقتصاد و محیط زیست مخاطره آمیز است منحرف شوند. کماکان برای رئیس جمهور آمریکا آسان است که با دامن زدن به یک جنگ بر سر نفت در انتخابات پیروز شود تا اینکه ساختار تأمین انرژی در آمریکا را دگرگون سازد. حتی مستقل از سیاست انرژی که برای محیط زیست فاجعه آمیز است، اقتصاد آمریکا بگونه ای خطرناک بی ثبات است و از محل تاحدودی مجانی واردات منابع و سرمایه انسانی از همه جهان زندگی می کند. آمریکا با تکیه به دلار به مثابه پایه برابری ارزشها سالیان متمادی است که بی خیال اقتصاد خود را می چرخاند و سطح زندگی خود را از محل استقراض خارجی بالا نگاه می دارد. برای همین هم هست که نخبگان سیاسی آمریکا از قدرت «یورو» و از دست دادن نقش ارز پایه و جانشین شدن آن توسط یورو چنان واهمه دارند. این امر می تواند یک شبه اقتصاد آمریکا را در آستانه فروپاشی قرار دهد. ترس از این سناریو است که احتمالاً تلاش های عصبی آمریکا را توضیح می دهد که می خواهد ضربه پذیری اقتصادش را در برابر حیطه تحت کنترل یورو با استفاده از اهرم های سیاست هژمونی طلبانه پرده پوشی کند، اروپای نو و کهنه را در برابر هم قرار دهد و از همکاری های همه جانبه کشورهای حیطه یورو با صادر کنندگان نفت در منطقه خلیج فارس جلوگیری کند. هدف تغییر رژیم صدام از طریق جنگ به هر قیمتی هم که تمام شود - فراتر از تحت کنترل در آوردن ذخائر نفتی - اینست که دلارهای حاصل از نفت را با پیوند زدن مناسبات خارجی تجاری کشورهای نفت خیز به تجارت خارجی آمریکا، موثرتر از پیش به اقتصاد آمریکا تزریق و مالاً از محل معامله نفت با یورو جلوگیری کند. چرا که در صورت تحقق این امر، عمر دلار به مثابه تنها ارز پایه به پایان می رسد.

سوسیالیسم: این پرسش باقی می ماند که چرا بحران عراق اکنون و در دوران ریاست جمهوری بوش تشدید شد و نه در زمان کلینتون. در کتابی که تو منتشر کرده ای «نظم جهانی آمریکا، هژمونی و جنگ بر سر نفت» نامه سرگشاده ای را که رامسفلد و وولفویتس و دیگران در فوریه سال ۱۹۹۸ به کلینتون نوشته بودند ارائه کرده ای که در آن، در آن موقع بصراحت تغییر رژیم در عراق توصیه شده بود. آیا عدم تحقق این خواست در زمان کلینتون و تحقق آن توسط بوش، منجر به این نتیجه گیری نمی شود که یک تغییر تعیین کننده و شاخص در میان نخبگان سیاسی واشنگتن انجام شده است؟ نمایندگان یک سیاست و جهت گیری مبتنی بر همکاری های چند جانبه ←

← تحت رهبری کلینتون، توسط یک دسته جدید از نخبگان قدرت به کنار زده شده اند؟

مسرت: باید هویت و مشخصه های جریان های هوادار همکاری های چند جانبه را در آمریکا مشخص کرد. در اینجا یک تناقض وجود دارد. دمکرات های کلینتون و نیز جوزف نای، که «قدرت ملایم» (soft power) را ترجیح می دهد، یک سیاست چند جانبگی مبتنی بر روابط اقتصادی خارجی را تبلیغ می کنند، بدون آنکه از یکجانبگی در سیاست امنیتی و دفاعی چشم پوشی کنند. بر خلاف آن یک سیاست مبتنی بر همکاری های چند جانبه واقعی و پایدار طرفدار دامنه خلع سلاح را به بخش های استراتژیک نظامی نیز گسترش می دهند. طرح مبتنی بر چند جانبگی که از خلع سلاح گسترده چشم پوشی می کند حرف توخالی است. بدین ترتیب حتی اروپائی های هوادار همکاری های جمعی که نمی خواهند از ظرفیت های نظامی بکاهند، در واقع هم پیمان های وفادار آمریکایی های تک رو هستند. یک سیاست پایدار مبتنی بر همکاری های چند جانبه باید با سیاست های امنیتی و نظامی گرایانه وداع کند و به کمک سازمان ملل متحد ایجاد نهادهای بین المللی با خصلت همکاری و تعاون را چون پیمان همکاری های امنیت منطقه ای یا ساختارهای همیاری در خاور نزدیک و میانه آغاز کند.

سوسیالیسم: بخشی از نخبگان سیاسی و نیز اقتصادی پشتیبان ساختار هژمونی طلبانه آمریکا هستند، چرا که از نظر اقتصادی از محل قروض خارجی اقتصاد آمریکا در آمدهای سرشار دارند و باید علاقمند به حرکت در آمدن اقتصاد آمریکا باشند. حتی امانوئل تاد مشاور محافظه کار شیراک اذعان دارد که در هر دو سوی اقیانوس اطلس ساختارهای انگلی بنای در حال انفجار مالی تقویت می شوند و نیز راهکارهای سیاسی آلمان و فرانسه برای تعمیق همکاری های چند جانبه و تقویت سازمان ملل متحد مستلزم یک پایه اقتصادی است و اینجا کاملاً ناروشن است که آیا می توان ائتلاف سرخ و سبز در آلمان را با فشارهای موجود که از ناحیه اقتصاد جهانی وارد می شود کاملاً به راه یک سرمایه داری انعطاف پذیر آمریکایی سوق داد؟

مسرت: شکی نیست که نیروهای محافظه کار در اروپا و دیگر کشورهای پیشرفته عضو سازمان همکاری های اقتصادی و توسعه در برقرار داشتن مناسبات کنونی تجاری و نیز ساختارهای موجود تحت سلطه آمریکا موثرند، آنهم به زبان اقشار ضعیف اجتماعی و کشورهای فقیر.

متأسفانه در اروپا یک اتحاد نامقدس میان نخبگان سیاسی، بخش های سرمایه بزرگ و سیاست های تک روانه آمریکا وجود دارد که با دقت در آن متوجه می شویم که بخش هایی از سوسیال دمکرات ها و سبزه را شامل می شود. این اتحاد از محل ترس از کاهش غیر قابل پیش بینی صادرات اقتصاد آلمان در تجارت با آمریکا تغذیه می شود. این ترس که در میان ائتلاف سرخ و سبز بیش از همه در موضعگیری ژوزف فیشر (وزیر امور خارجه آلمان از حزب سبزه) به چشم می خورد، بشدت از عمل در راستای استقلال در سیاست خارجی و برداشتن گام های اساسی بسوی نظم جهانی مبتنی بر همکاری های چند جانبه جلوگیری می کند. این ترس بی پایه است. اقتصاد آمریکا ضربه پذیرتر از اقتصاد بازار مشترک است. در اینجا حق با مشاور شیراک است.

متأسفانه اعتماد به نفس اروپایی ها برای ایجاد یک نظم بین المللی اقتصادی مبتنی بر همکاری های چند جانبه حتی در میان احزاب رفورمیستی اروپا هنوز بسیار ضعیف است. آنها هنوز نتوانسته اند چنین دورنمایی را ترسیم کنند و آن را در پراتیک سیاست خارجی گام بگام به مرحله اجرا در آورند. شگفتا که اروپایی ها هنوز به تاریخ و تجربه همکاری خود آگاه نیستند. آنان توجه ندارند که تجربه سالیان متمادی همکاری مبنای تقویت دوباره دشمن تراشی ها و جنگ افروزی ها را حداقل برای اروپای غربی از بین برده است. از این واقعیت می توان به مثابه تکانه واجبی برای سمت گیری نوین در

سیاست خارجی استفاده کرد، این سمت گیری برای اروپا باید با هنجارهای اخلاقی تعریف شود. نظم نوین مناسبات بین المللی که مبدأ آن اروپا باشد می تواند فقط سیاستی باشد که بر تبادل آزاد کالاهای اقتصادی و فرهنگی و نیز برابری فرصت ها استوار باشد. هرگونه پاسخ اروپا به تکرور آمریکا، که بر مبنای قدرت نظامی استوار باشد به دور جدیدی از مسابقه تسلیحاتی و فاجعه نوینی می انجامد. در هر حال به کیفیت نوینی از نظم جهانی ختم نمی شود. با چنین دیدی باید گفت که امانوئل تاد از یک تحلیل درست درباره آمریکا، به نتیجه گیری های غلط و خطرناکی برای اروپا می رسد. کیفیت نوینی که اروپا در یک روند آینده دار نظم نوین جهانی می تواند ادا کند، در ظرفیت های اخلاقی آن، در علاقه و منافعتش در همکاری با بالکان و در درجه نخست همکاری با خاور میانه و نزدیک نهفته است. برای چنین تعریف جدیدی از آینده و سیاست می توان در جهان هواداران فراوانی را یافت. قدرت اخلاقی به اقتدار سیاسی می انجامد. اما باید طالب چنین دورنمایی بود و آنرا فوراً بعنوان ساده لوحانه و خیال پردازانه و بی اساس رد نکرد.

سوسیالیسم: تو بدین ترتیب جنبه مثبت صدمه ای که به حقوق بین الملل و سازمان ملل متحد از ناحیه حمله آمریکا و بریتانیا به عراق وارد شده توجه می کنی. تظاهرات اعتراضی بزرگ جهانی علیه این جنگ حتی در میان مردم کشورهای در حال جنگ، شعار گسترش هرچه بیشتر حقوق بین الملل و از طریق آن تقویت سازمان ملل متحد را مطرح کردند. این فرصت جدیدی برای سیاست اروپایی هاست. آیا این فکر فوراً با تاملاتی بسود تقویت تسلیحات در بودجه نظامی کشورهای عضو ناتو نقض نمی شود؟

مسرت: چرا و بشدت نقض می شود. علیرغم آنکه جنگ عراق شکستی برای حقوق بین الملل بود من برای سازمان ملل متحد واقعاً فرصتی رامی بینم، چرا که کشوری چون روسیه، که در چین با خود رای و با خدشه وارد کردن بر حقوق بین الملل عمل کرده است، اکنون جدا تکرور آمریکا را مورد انتقاد قرار می دهد. بدین ترتیب نخستین پیش شرط برای پیوند زدن روسیه به یک سیاست اروپایی فراهم شده است. از پویایی سیاسی و بین المللی حول جنگ عراق می توان لزوماً نتیجه گیری هایی را برای تقویت سازمان ملل متحد استنتاج کرد. اروپا هرگز قادر نخواهد بود با آمریکا وارد مسابقه تسلیحاتی شود و از آن پیروزمند بیرون آید، اگر ساختارهای غیر نظامی خود را میلیتاریستی کند و دگرگونی ساختار اقتصاد خود را با سر مشق آمریکا انجام دهد، این مسابقه را از لحاظ اقتصادی نیز خواهد باخت. چرا که آمریکا جلوتر است و اروپا را به دنباله روی از خود واخواهد داشت. اروپا نباید به دام تکرور آمریکا بیفتد. رجعت به تقویت مناسبات دو سوی آتلانتیک و تجدید حیات ناتو پدیده کیفیاً نوینی نیست، بلکه نوع جدیدی از سیاست قدیمی است. سیر باطل سیاست خارجی و داخلی که منظور من است و عنصر پایه ای ساختار هژمونی طلبانه آمریکاست و هر از چندگاهی موجب درگیری های نظامی می شود، بدین ترتیب همواره بازتولید می شود. برای دور شدن از این منطق نظامی و ایجاد دورنمایی برای خود، ما نیازمند تلاش و حد معینی از قدرت تخیل هستیم. برای اینکار باید ساختارهای اقتصاد جهانی را با پروژه های محیط زیست، تائید لزوم حفظ شرایط جوی و عمل به پروتکل کیوتو تغییر داد تا کشورهای جهان سوم آینده ای داشته باشند، حتی اگر آمریکا این راه را با وسائل کارساز خود مسدود سازد. در این کار نباید چشم انداز دیگری را از زاویه دید دوربرداریم و آن اینکه حقانیت تکرور و مجتمع نظامی - صنعتی در میان مردم آمریکا امری طبیعی نیست. این شانس واقعی وجود دارد که نیروهای هنوز ضعیف مدافع همکاری های چند جانبه در آمریکا تقویت شوند و نیرو بگیرند. به همین دلیل باید قطع وابستگی به آمریکا، با مطالعه کافی و در راستای تقویت نیروهای مدافع همکاری های چند جانبه در این کشور صورت گیرد. ▲

برای اتحاد جمهوری خواهان ایران

مخالف، حکومت قانون و آشتی ملی - بمعنای همزیستی همه گرایشهای سیاسی در شرایط دموکراتیک - پایبندیم، این متن را برای اتحادی گسترده تر میان جمهوری خواهان ایران منتشر می سازیم تا از راه گفتگو و بحث و تبادل نظر آشکار، در درون و برون کشور، ترمیم و تکمیل گردد و امکان تدقیق راهبرد مشترک سیاسی و هماهنگی در اقدامات عملی را فراهم آورد.

ما دیدگاه های خود را به شرح زیر اعلام می داریم:

۱. مناسبترین شکل تحقق مردم سالاری در ایران نظام جمهوری پارلمانی بر اساس تفکیک قوای سه گانه و تضمین حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های ضمیمه آن است. اصل تناوب قدرت و انتخابی بودن سران کشور و دولت، هرگونه ادعای امتیاز موروثی، دینی و مسلکی را در امر حکومت بی اعتبار می سازد.

۲. نظام جمهوری بر اساس جدایی دین و مسلک از حکومت استوار خواهد بود، بدون آنکه مانع حضور و مشارکت پیروان هیچ مذهب و مسلکی در عرصه سیاست باشد. این جدایی امکان همزیستی دموکراتیک پیروان همه ادیان و مذاهب و عقاید را در کنار یکدیگر فراهم می آورد و دولت را از دخالت در عرصه خصوصی و زندگی شخصی شهروندان باز می دارد.

۳. دوام دموکراسی بدون رفع تضییقات و محرومیت های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ممکن نیست. آزادی، عدالت اجتماعی و توسعه اقتصادی لازم و ملزوم یکدیگرند. ما طرفدار توسعه پایدار، ایجاد امنیت اجتماعی و فرصت های برابر برای دسترسی همگان به مسکن و بهداشت، آموزش و فرهنگ و امکانات رفاهی هستیم.

۴. توسعه پایدار مستلزم همزیستی متعادل انسان با محیط زیست است. از این رو ما خواهان حفاظت از طبیعت و محیط زیست برای سلامت نسل های امروز و بقای نسل های آینده ایم.

۵. حقوق زنان حقوق بشر است. ما به برابری حقوق زن و مرد و اصول مندرج در کنوانسیون رفع تبعیض از زنان اعتقاد داریم. ما خواهان تضمین قانونی حقوق زنان در خانواده و جامعه و رفع ستم های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی مبتنی بر جنسیت علیه زنان و فراهم آوردن امکانات لازم برای رشد استعدادها و توانایی های زنان در همه عرصه های زندگی فردی و اجتماعی هستیم.

۶. ما به برابری کامل حقوق همه شهروندان بدون در نظر گرفتن تفاوت های قومی، زبانی، مذهبی و شیوه های زندگی فردی عقیده داریم و خواهان جبران تضییقات گذشته نسبت به اقلیت ها در زمینه های فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و تلاش در راه گسترش تفاهم بین اقوام و پیروان مذاهب گوناگون در ایران هستیم.

۷. یکی از مبانی اداره کشور واگذاری تصمیم گیری های مربوط به شرایط زندگی و اداره امور محلی و منطقه ای به نهادهای انتخابی مردم همان محل و منطقه است. سیاست متکی ←

پس از یک قرن تلاش برای گذار از استبداد به دموکراسی و از سنت به تجدد، مردم ما در آستانه حرکتی تازه در راه تحقق آرمانهای دیرپای خویشند. تجربه بیست و چهار سال حاکمیت دینی، تحول ذهنیت و فرهنگ سیاسی مردم و بروز گرایش های آزادی خواهانه زمینه مساعدی برای شکل گیری و رشد نهادهای مدنی، جنبش های اجتماعی و سازمانیابی سیاسی در جامعه پدید آورده است. آزمونهای شش سال گذشته، همراه با نقد آشکار وضع موجود، اعتراض و رودرویی در عرصه عمومی و همچنین شرکت در انتخابات، اکثریت بزرگ جامعه را به همراهی و نیروی خود آگاه تر ساخته و عزم و اراده ای جدید برای مبارزه در راه مردم سالاری برانگیخته است. جنبش های اجتماعی زنان، جوانان و دانشجویان نقشی اساسی در این مبارزه بعهدہ دارند.

حرکت اصلاح طلبانه دوم خرداد اگر چه دستاوردهایی همچون بازنمایی تناقضات قانون اساسی، گشایش فضای مطبوعاتی و کمک به انزوای جناح های اقتدارگرا با خود داشته است، اما این حرکت نتوانسته است حقوق اساسی مردم و آزادی های فردی و اجتماعی را تثبیت کند. یکی از علل "بن بست اصلاحات" سرسختی اقتدارگرایان در تداوم استبداد است، اما علل دیگر آنرا باید در محدودیت برنامه سیاسی اصلاح طلبان، تناقضات نظری، اتکای یک سویه بر ظرفیت های قانون اساسی و کم توجهی به سازماندهی نیروهای جامعه مدنی جستجو کرد. این تجربه نشان داد که اصلاحات تدریجی و قانونی به میانجی مجلس و قوه مجریه، بدون تکیه به نیروی سازمان یافته مردم و تغییرات بنیادی در قانون اساسی به سرانجام نخواهد رسید. ساختار سیاسی و قانون اساسی جمهوری اسلامی که دین و دولت را درهم آمیخته و برپایه تبعیض میان شهروندان بنا شده است، نمی تواند مبنای تدوین قوانین و تنظیم مناسبات اجتماعی به شیوه ای امروزی و مردم سالارانه باشد.

امروز ولایت فقیه و نهادهای وابسته به آن بزرگترین مانع در راه استقرار مردم سالاری و ثبات و پیشرفت کشورند. ایستادگی آنان در برابر آراء ملت و جنبش اصلاحات به جدال فرساینده بین جناح ها، عدم هماهنگی دستگاهها و از دست رفتن اعتماد مردم انجامیده و اساس مشروعیت نظام را فروریخته است. تداوم سرکوب، نقض حقوق مردم و گسترش فقر و فساد، کشور را بسوی بحرانی اجتماعی و سیاسی می کشاند. در سطح بین المللی نیز جمهوری اسلامی نه تنها منافع ملی ایران را تامین نمی کند بلکه امنیت و تمامیت ارضی کشور را با خطراتی بزرگ روبرو ساخته است.

در چنین وضعیتی، همگامی و هماهنگی افراد و نیروهای آزادی خواه و ایجاد یک جنبش وسیع دموکراتیک می تواند اقتدارگرایان را به تمکین و پذیرش مطالبات مردم وادار سازد و راه دستیابی به آزادی های سیاسی، برگزاری انتخابات آزاد و در نهایت مراجعه به آراء عمومی را برای تغییر قانون اساسی و گذار به دموکراسی بگشاید. تشکل جمهوری خواهانی که در پی تحول مسالمت آمیز جامعه اند، با برنامه سیاسی روشن و راهبردی مبتنی بر بسیج سازمان یافته مردم، گامی در جهت شکل گیری چنین جنبشی است.

فراستنی نیروهای مردم سالار و جمهوری خواه تنها با برنامه و مبارزه سیاسی به دست نمی آید بلکه همزمان مستلزم گسترش فرهنگ دموکراسی، پیدایش نهادهای مدنی و پیوند سیاست با منافع لایه های مختلف اجتماعی است. تقویت فرهنگ دموکراسی و ایجاد نهادهای مدنی، پایه های اقتدار گرایی را تضعیف می کند و نیروهای طرفدار مردم سالاری را در موقعیتی تعیین کننده قرار می دهد.

ما امضاءکنندگان زیر، با دیدگاههای اجتماعی و سابقه های سیاسی گوناگون که به ارزشهایی چون گفتگو، شکیبایی، تحمل

نامه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران

برلین ۱۴ ژوئن ۲۰۰۳

پارلمان اروپا

آقای المار بروک (ElmarBrok) رئیس کمیسیون روابط خارجی، حقوق بشر، سیاست مشترک برای امنیت و دفاع

جناب آقای بروک،

با نگرانی شدید درباره تعداد زیادی دانشجوی و مخالفین در ایران که وحشیانه مورد ضرب و شتم قرار گرفته، مجروح و زندانی شده اند به شما مراجعه می کنیم.

اکنون شرح وقایع.

دانشجویان دانشگاه تهران در سه شنبه شب ۱۰ ژوئن بخاطر اعتراض به طرح وزارت علوم درباره خصوصی کردن دانشگاهها دعوت به یک گردهمایی کرده بودند. حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر از طرفداران رهبر مذهبی، خامنه ای، این گردهمایی را بهانه قرار داده تا از فعالیت های اعتراضی در رابطه با سالگرد تظاهرات دانشجویی که در ۹ ژوئن ۱۹۹۹ صورت گرفته بود جلوگیری کنند. آنها با چماق و چاقو به دانشجویان حمله نموده و تعدادی از آنها را مجروح و دستگیر کردند، در حالیکه نیروهای انتظامی بدون هیچ عکس العملی ناظر این صحنه بودند. اعتراض دانشجویان در روزهای چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه گسترش بیشتری پیدا کرد و با همبستگی وسیع مردم روبرو شد، تا جائیکه روزنامه جمهوری اسلامی وابسته به خامنه ای نوشت، بسیاری مردان کراواتی و زنهای بزک کرده و کم حجاب در این جریان شرکت داشتند. خواسته های دانشجویی تبدیل به خواسته های سیاسی شده: «آزادی زندانیان سیاسی»، «فشار و سرکوب پس»، «مرگ بر استبداد»، «مرگ بر حکومتگران».

خامنه ای و رئیس جمهور سابق رفسنجانی، دانشجویان را «عناصر ضد انقلاب» نامیده و اعلام کردند شدیداً با «آشوبگران» و «مزدوران بیگانه» برخورد خواهند کرد. این سخنان گروههای ضربت را تقویت کرده و آنها با شعار «ما پیرو رهبریم» با موتورسیکلت به شکار دانشجویان پرداخته و تعداد زیادی از آنها را مجروح کرده اند. در میان دستگیرشدگان تعدادی از مخالفین به چشم می خورند که منازل آنها بدون دلیل مشخصی بازرسی شده است.

در رابطه با آشوب ها، تعدادی از بانکها، مغازه ها و اتومبیل ها تخریب و غارت شده اند. این تخریب و آشوب که امروز به نام دانشجویان صورت می گیرد دستورش از طرف حاکمان صادر شده است.

شرایط حاکم انفجاری است و جان بسیاری از مردم در معرض خطر است. از این رو بخش عظیمی خواهان یک همه پرسی درباره شکل حکومت هستند تا از قتل عام و خون ریزی جلوگیری شود.

جامعه دفاع از حقوق بشر سرکوبی گردهمایی دانشجویان و دستگیری تعداد زیادی از آنها را محکوم می کند. بجای دانشجوی و مخالفین باید عاملین این آشوب ها در مقابل دادگاه قرار گیرند.

ما از پارلمان اروپا می خواهیم:
تمام امکانات خود را بکار گیرد تا در ایران آمران آشوبگران در مقابل دادگاه قرار گیرند،
یک هیئت نمایندگی جهت بررسی وقایع به ایران اعزام دارد.

در انتظار اقدامات شما و با سلام های دوستانه

محمود رفیع

دبیر جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران

← برتوزیع مسئولیت ها و عدم تمرکز قدرت، در چهارچوب تمامیت ارضی و اولویت مصالح ملی همراه با احقاق حقوق اقلیت های قومی، همبستگی ملی ایرانیان را ریشه دارتر می سازد و عامل تثبیت و تضمین حاکمیت ملی خواهد بود.

۸. ما طرفدار مبارزه سیاسی مسالمت آمیزیم و برگزاری همایش، تحصن، راه پیمایی، اعتصاب و مقاومت مدنی برای رسیدن به مطالبات اقتصادی و سیاسی و نیز مراجعه به آرای عمومی و همه پرسی راه جزئی از حقوق قانونی مردم و مطابق با معاهدات و موازین بین المللی می دانیم.

۹. ما خواهان زدودن خشونت از روابط سیاسی، اجتماعی و خانوادگی هستیم. ما شکنجه و اعدام را طرد و محکوم می کنیم و مجازاتهای خشن و مغایر با حیثیت انسان را غیرقابل توجیه می دانیم. به اعتقاد ما دور باطل طرد و حذف و انتقام گیری های سیاسی می باید به آخر رسد.

۱۰. پایه و اساس سیاست خارجی کشور، باید منافع ملی و صلح جهانی باشد. ما خواهان گسترش روابط سیاسی ایران با همه کشورها، بر اساس استقلال، حقوق مساوی و منافع متقابل هستیم.

ما می کوشیم تا روند هماهنگی و همگامی جمهوری خواهان به صورتی دموکراتیک جریان یابد. پیشنهادهایی که برای ترمیم و تکمیل متن ارائه می گردد در اجلاسی که به زودی برگزار می شود، مورد بحث و بررسی قرار می گیرد. این اجلاس در مورد متن نهائی و گام های بعد تصمیم خواهد گرفت.

۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۲ برابر با ۱۵ مه ۲۰۰۳

(این بیانیه تا تاریخ ۲۰ ژوئن ۲۰۰۳ به امضای ۷۷۷ تن از ایرانیان رسیده است).

نشریات رسیده

اتحاد کار، ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره های ۱۰۶ تا ۱۰۹

انقلاب اسلامی در هجرت، شماره های ۵۶۵ تا ۵۶۹
پیوند، نشریه کانون سیاسی - فرهنگی ایران پیوند، شماره های ۶۵ و ۶۶

تلاش، شماره ۱۳
دنا، ماهنامه انجمن فرهنگی دنا، شماره های ۳۸ و ۳۹
کار، ارگان مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، شماره های ۳۰۱ تا ۳۰۳

نامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران، شماره های ۶۵۷ تا ۶۶۰
نشریه حقوق بشر، شماره پیاپی ۵۷
نیما، شماره های ۱۰۶ و ۱۰۷

کتاب شما رسیده متشکریم

گذار از توفان: خاطرات مرتضی زریخت در گفتگو با حمید احمدی

جمهوری خواهان ایران :

معاکمه علنی و مجازات جنایت کاران لباس شخصی را خواستاریم

از مطالبات عادلانه و آزادی خواهانه دانشجویان پشتیبانی می کنیم

هشیاری دانشجویان در برابر اقدامات تحریک آمیز و سیاست های سرکوب گرانه را می ستائیم

گردهمایی دانشجویان در کوی دانشگاه تهران که به منظور طرح برخی مطالبات صنفی و از جمله اعتراض به برنامه خصوصی سازی دانشگاه ها انجام گرفت، به سرعت جنبه سیاسی یافت و از درون کوی دانشگاه به سطح شهر تهران و سپس برخی دانشگاه ها و شهر های دیگر کشانده شد. مداخله تحریک آمیز گروه های فشار و حمله لباس شخصی ها به خوابگاه دانشگاه علامه طباطبائی و ضرب و شتم دانشجویان و گروه هایی از مردم که به حمایت از دانشجویان برخاسته بودند، بسیاری را مجروح و روانه بیمارستان ها ساخته است.

در جریان این رویدادها صدها تن در تهران و شهرستان ها و از جمله ده ها تن از دانشجویان و مسئولان انجمن های دانشجویی و نیز تعدادی از فعالان سیاسی کشور بازداشت شده اند. گزارش های دیگر حاکی از ریزش شدن تعدادی از دانشجویان در تهران و شهرستان هاست.

تبدیل اعتراضات مسالمت آمیز صنفی و سیاسی دانشجویان توسط گروه های فشار به فضای تخریب و تشنج، که بویژه اکنون در آستانه چهارمین سالگرد فاجعه ۱۸ تیر می تواند تکرار شود، بسیار هشدار دهنده است. تداوم این رویدادها در عین حال که نشانگر اوج بحران سیاسی و نارضائی اجتماعی و بین بست کامل نظام در اداره کشور و پاسخ به خواست عمومی مردم مبنی بر تغییرات سیاسی بنیادی است، امکان زمینه سازی برای بهره برداری خودکامگان حاکم در جهت تشدید اختناق و سرکوب را نیز فراهم می آورد.

موضعگیری نابخردانه و تهدیدآمیز آقای خامنه ای در منتسب کردن اعتراضات به حق دانشجویان به عوامل خارجی و توصیه سرکوب بی رحمانه، زمینه ساز گستاخی و مداخله آزادانه گروه های فشار در یورش به دانشجویان طی روزهای اخیر بوده است. این موضع گیری، خود آشکار کننده منشا اصلی قدرت و هدایت این اوباشان سیاسی در درون ساختار حاکم است.

شک نیست که بدون نارضائی های عمیق اجتماعی و ناتوانی سیاسی داخلی، نگاه به خارج نمی تواند مطرح باشد، بلکه این فقدان فضای باز و آزادی بیان و مطبوعات و احزاب سیاسی، و نیز انبوه معضلات اقتصادی و صنفی و معیشتی دانشجویان و سایر اقشار مردم، و حاکم بودن اختناق و بی کفایتی و فساد است که می تواند زمینه ساز چنین نگاهی گردد.

ما ضمن پشتیبانی از مطالبات عادلانه و آزادی خواهانه دانشجویان و اظهار همدردی با مجروحان و آسیب دیدگان این رویدادها که مورد هجوم لباس شخصی ها و عوامل سرکوب قرار گرفته اند، خواهان آزادی همه دانشجویان و فعالان بازداشت شده طی روزهای اخیر، و دیگر زندانیان سیاسی هستیم.

جنبش دانشجویی ایران طی سال های گذشته تجربه سیاسی فراوان اندوخته و بویژه از فاجعه ۱۸ تیر درس های بسیار آموخته است. پایداری و پختگی این جنبش از ارکان اصلی جنبش دمکراتیک مردم ایران برای عقب نشاندن تمامیت گرایان حاکم و دست یابی به آزادی و دمکراسی است.

ما اکنون شاهد این هستیم که دانشجویان و رهبران حرکت اخیر دانشجویی علی رغم تحریکات و فشار از هرسو، با هشیاری بیشتری نسبت به سیاست های سرکوب گرانه عمل کرده و از خصلت مسالمت

آمیز و مدنی جنبش دانشجویی با قدرت و متانت بیشتری پاسداری کرده اند. همبستگی و خرد سیاسی دانشجویان در پیوند با جنبش دمکراتیک مردم ایران می تواند طرح های خودکامگان حاکم در اجرای سیاست سرکوب در داخل و مانور سیاسی در خارج را نقش بر آب سازد.

برای نجات هرچه سریع تر کشور از گرداب خشونت و خونریزی و از پرتگاه آشوب و رخدادهای غیر قابل کنترل، باید اقتدارگرایان و در رأس آنها رهبر نظام، به سیاست سرکوب پایان دهند و به مطالبات آزادی خواهانه مردم تمکین کنند، تا راه برای تغییرات دمکراتیک بنیادی در کشور از طریق انتخابات آزاد و مراجعه به آرای عمومی در همه زمینه ها گشوده شود. این شایسته ترین راه حفظ جان و کرامت انسانی ایرانیان و تامین سلامت سیاسی جامعه و منافع ملی میهن ما در مقطع کنونی است.

گروه های فشار و سرکوب موسوم به لباس شخصی ها و انصار حزب الله که ابزار آشکار اعمال خشونت و مورد تنفر عمومی هستند، باید تحت پیگرد قرار گیرند و افراد دستگیر شده این گروه ها و سرکردگان آنها بار یا معرفی نام و چهره آنان به محاکمه جدی و علنی کشیده شوند و حامیانشان در ارگان های حکومتی شناسایی و به مردم معرفی گردند.

ما از نیروهای انتظامی می خواهیم که نه تنها در همه موارد قاطعانه و بدون مماشات حساب خود را از گروه های فشار و سرکوب لباس شخصی جدا کنند بلکه از هرگونه دخالت آنان در گردهمایی ها و اجتماعات و تعرض آنها به دگراندیشان ممانعت ورزند، از جان و امنیت مردم دفاع کنند، و جای خود را در کنار مردم بیابند.

ما از سپاه پاسداران و دیگر نیروهای مسلح کشور می خواهیم که با هشیاری و درک شرایط سیاسی حساس کشور، از تقابل با مردم بپرهیزند، از تسلیم به فرامین سرکوب از بالا و دست زدن به هرگونه اعمال خشونت در قبال اعتراضات دانشجویی و تظاهرات مردمی اجتناب کنند، و به عواقب چنین اشتباه فاجعه باری بیاندیشند.

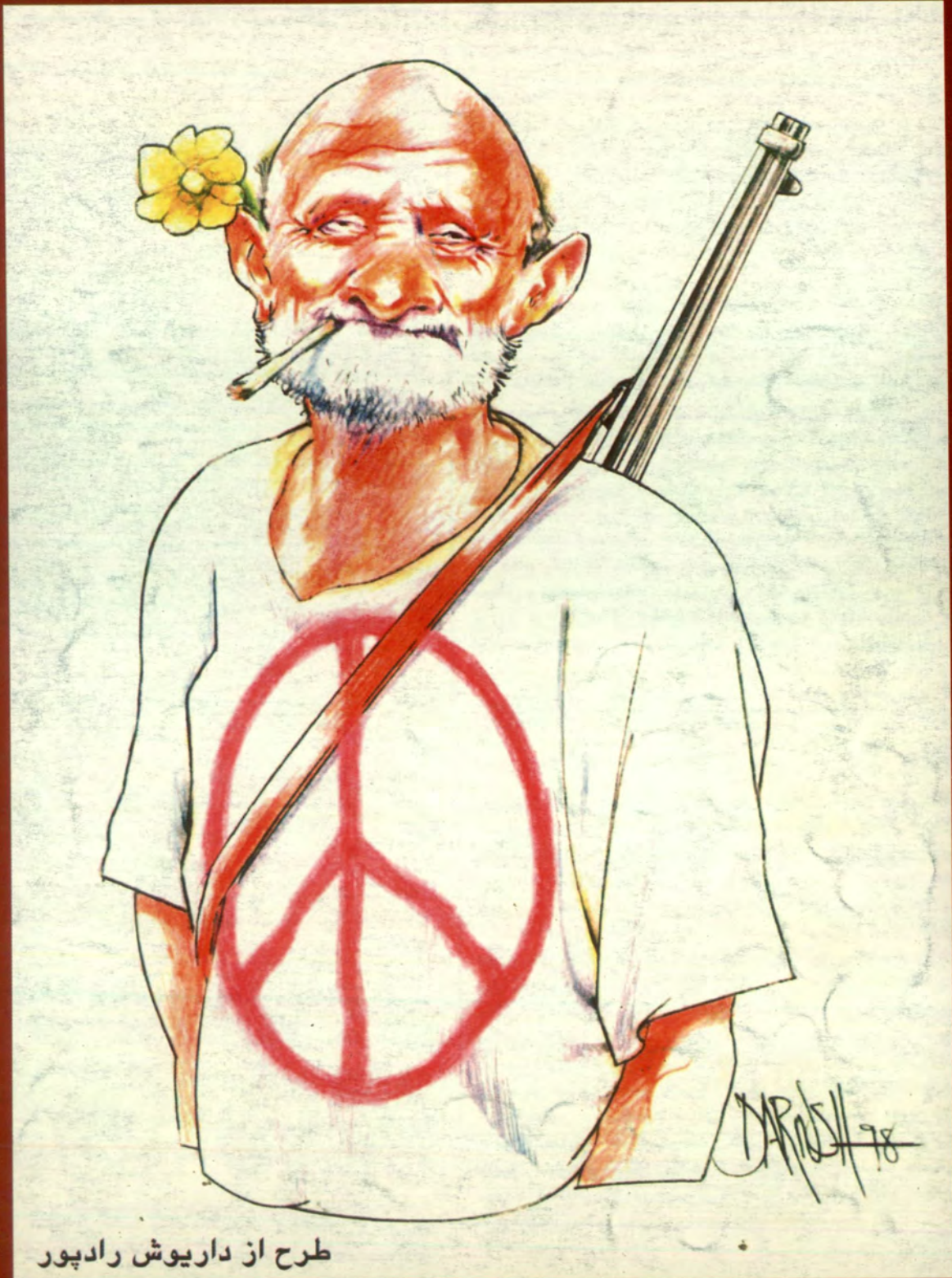
دفاع یکپارچه شخصیت های سیاسی آزادی خواه کشور و نیز محافل و نهادهای مدافع حقوق بشر و مجامع دمکراتیک چه در ایران و چه در خارج، از مطالبات دانشجویان، و محکوم کردن حمله چاقوکشان و اوباش حکومتی به آنها و سایر گروه های مردم، نشانه امید بخش وجود عزم و اراده ای آگاه، متحد، و نیرومند برای دست یابی به آزادی و دمکراسی و عدالت اجتماعی، و برخورداری همه ایرانیان از یک زندگی آزاد و شایسته است.

ویکتوریا آزاد - محمد ارسی - اردوان ارشاد - کیوان اسکی - امیر اعتدالی - بیژن افتخاری - یابک امیر خسروی - کامران امیری - جهانگیر ایزدی - مهران براتی - سهیلا ینا - حبیب پزیزین - بیژن پیرزاده - شهرام تهرانی - نیره توحیدی - حسن جعفری - عاطفه جعفری - رضا جوشنی - رضا چرندابی - حوریه حائری - بیژن حکمت - مهدی خانبابا تهرانی - حسین خرمی - بهروز خلیق - محمد داور - اکبر دوست دار - کیومرث رادپور - جمشید رازبان - سارا رنجبر - حسن روحانی - فرهاد روحی - حمید زنگنه - حسن زهتاب - منصور سحرخیز - سیامک سلطانی - مریم سلطوت - ژیلای سیاسی - رضا سیاوشی - علی شاکری - سعید شروینی - حسن شریعتمداری - پروین شطی - عباس شیرازی - رامین صفی زاده - اسفندیار طبری - امیر طبری - ضیاء عابدی - کاظم علمداری - حسین علوی - میرحمید عمرانی - جهانگیر علیزاده - مهران قاتچی - مهدی فتاپور - فرهاد فرجاد - علی اکبر قنبری - عزیز کرم لو - سهیل کشاورز - مسعود گلبلز - رضا گوهرزاد - ملیحه محمدی - مهرداد مشایخی - آذر مشیری - حمید مشیری - خلیل مهاجر - فرخ نگهدار - داود نوائیان - محمد نواب - احمد نوری

Rahe Azadi

Iranian Journal for Politics, Cultur and Socialstudies

No. 94 July 2003



طرح از داریوش رادپور